

[www.kavehsara.com](http://www.kavehsara.com)



نگاهی نو به اسلام

بخش نخست

دکتر معود انصاری

## فصل اول

# شرح کوتاهی از زندگی محمد بن عبدالله

میاگزوار اسلام

پیامبران از دروغگویان حرفه‌ای نیز زشتکارترند زیرا  
دروغگویان حرفه‌ای از قول خود، ولی پیامبران از قول خدا دروغ  
می‌گویند.

دکتر مسعود انصاری

اگر چه هدف نویسنده شرح جزئیات زندگی محمد نیست، ولی برای درک اینکه چگونه یک تازی شترچران موفق شد یکی از بزرگترین دین‌های بشری را بوسیله شمشیر و اقدامات تروریستی در دنیا بنیادگذاری کند، بی‌مناسبت نیست نخست شرح حال پالیده‌ای از چگونگی زندگی او و از اصول و موازین اسلامی به‌خامه درآوریم. به‌گفته دیگر بدیهی است که برای درک قرآن، یعنی قانون اساسی دین اسلام باید ابتدا نویسنده این کتاب را به خوبی بشناسیم. این شرح حال بر پایه نوشتارهای معتبر مشهورترین نویسندگان و پژوهشگران مسلمان و غیر مسلمان درباره محمد و اسلام کاویده شده است.

هرگاه نوشتارهای معتبر تاریخی اسلام با ژرف یابی بایسته و بدون پی ورزی مورد کنگاش قرار بگیرد، بدون تردید این نتیجه به دست خواهد آمد که هدف پایه ای در ایجاد یک امپراتوری مذهبی گسترده ای که از چین و هندوستان در خاور تا آسیای جنوب شرقی و منطقه مدیترانه تا اسپانیا کشیده شد، بر پایه اصل «هدف وسیله را توجیه می کند» و روش های تروریستی و کار بُرد شمشیر به وجود آمد. این فراخواست بر پایه بازشکافی فروزه های روانی محمد بن عبدالله بنیانگذار دین اسلام، شرائط زندگی و سنت های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و قومی تیره ها و طوایفی که در سالهای آغازین سده هفتم در حدود و حوالی شهر مکه، زادگاه اسلام بسر می بردند، پژوهش و کاوش خواهد شد.

### زایش محمد

در باره تاریخ دقیق زایش محمد بن عبدالله بین تاریخنویسان هم آهنگی کامل وجود ندارد. تاریخنویسان باور دارند که او بین سال های ۵۶۷ و ۵۷۳ میلادی زایش یافته است. تاریخی که بیشتر تاریخنویسان در باره زایش محمد روی آن اتفاق نگر دارند، پانزده سال ۵۷۰ میلادی است که در تاریخ، «سال فیل» نامیده شده است. محمد در شهر مکه، سینتاترین شهر اسلامی که در غرب شبه جزیره عربستان واقع شده، پا به پهنه زندگی گذاشت. در زمان زایش محمد، ساکنان شهر مکه از مذاهب سنتی مردم آن سرزمین که بت پرستی بود پیروی می کردند، ولی در این شهر همچنین

---

<sup>۱</sup> در این سال اشرم ابرحه، فرماندار صنعا در یمن که زیر حمایت نگوس پادشاه حبشه بر این شهر فرمانروائی می کرد و مسیحی مذهب بود، فرمانروایان یهودی همیار را از آن سرزمین بیرون رانده بود، زیرا در آغاز سده ششم ذوالنواص فرمانروای یهودی آن منطقه با مسیحیان تجران در نبردی درگیر شده و بیست هزار نفر از آنها را در یک کوره آدم سوزی آتش زده بود. سپس بالنگر مجهز فیل سواری به قصد حمله به مکه و ویران کردن بتخانه کعبه و گسترش مسیحیت بین تازی ها به آن منطقه لشکر کشی کرده و به گونه ای که سوره الفیل قرآن می گوید، ابره در این نبرد با شکست روبرو می شود. شرح افسانه ای شکست ابره آنست که در نتیجه معجزه خانه کعبه - که در آن زمان بتخانه ای بیش نبوده، مرغانی به نام ابابیل در آسمان پدیدار می شوند و بنا سنگ ریزه هایی که در متعار داشته اند، لشکر فیل سوار ابره را نابود می کنند. باید توجه داشت این رویداد بنا بر نوشته قرآن در سال زایش محمد رخ می دهد. متن این سوره نشانگر آنست که سراسر متن قرآن مانند رویداد بالا افسانه های تو خالی و نا بخر دانه ای بیش نیست.

«خانه مقدس» دین ابراهیم یعنی خانه کعبه نیز دیده می شد. (قرآن، آیه ۹۷ سوره مائده و آیه ۱۳۰ سوره بقره).

پدر محمد، عبدالله نام داشت و به خاندان هاشم از تیره قریش وابسته بود و مادر بیسوه اش آمنه دختر وهب نامیده می شد و به تیره بنوزهرا وابستگی داشت. کودک عبدالله و آمنه «محمد» که در فرهنگ لغت تازی ها مفهوم «ستوده» دارد، نامیده شد. تیره قریش که محمد به آن وابستگی داشت، مدت دو یست سال پیش از زایش او بین سایر تیره ها در شهر مکه به جایگاه برتری بدون چون و چرا دست یافته و تمام توان های شهری، اجتماعی، نظامی و مذهبی معمول بین تازی ها را به خود ویژگی داده بود.

### کودکی محمد

بدون تردید می توان گفت که پدر و مادر محمد بغیر از او فرزندی نداشتند و او یگانه فرزند پدر و مادرش بوده است. عبدالله پدر محمد یا در هنگام بارداری همسرش آمنه از محمد و یسا کمی پس از زایش محمد، در زمانی که مکه را برای انجام یک مسافرت تجارتي ترک گفته و در راه ورود به مدینه بوده، بدرود زندگی گفته است. عبدالله از نگر مالی دارای وضع مرفهی نبود و در هنگام مرگ، اموال بسیار ناچیزی که تنها شامل یک خانه کوچک، پنج شتر گرسنه، چند گوسفند و یک زن سالخورده حبشی به نام آمنه ایمن که خدمتکار خانواده اش بود از خود به جای گذاشت! در زمانی که محمد بیش از شش سال نداشت، آمنه مادر او نیز در راه مسافرت به مدینه درگذشت و فرزند خردسالش را بدون سرپرست از خود به جای گذاشت.

با توجه به اینکه مکه پیوسته دارای هوای ناسالم بوده، برخی خانواده های تازی عادت داشتند فرزندان خود را به دایه های شیرده بادیه نشینی که در بیابان های نزدیک محل سکونت آنها بسر می بردند، می سپردند. تازی ها با سپردن کودکان

<sup>2</sup>Essad Bay, *Mohammed*, trans. Helmut L. Ripperger (London: Cobden-Sandergon, 1938), p.55; Maxime Rodinson, *Mohammed* (New York: Pantheon Books, 1971), p. 42.

خود به دایه های بادیه نشین از چند مزیت بهره می گرفتند. یکی اینکه همسرانشان زمانی را که باید صرف نگهداری کودک خود بکنند وقف خدمت به شوهر می کردند و برای او فرزندان بیشتری به بار می آوردند و دیگر اینکه فرزندانشان با آب و هوای سالم بیابان در میان اسب ها و شترها رشد می کردند و از تندرستی و تنومندی قابل توجهی برخوردار می شدند. بدین ترتیب محمد کوتاه زمانی پس از زایش، به یک زن بادیه نشین به نام حلیمه از خاندان بنی سعد که به تیره هوازین وابسته بود و به بنی لهب عموی محمد تعلق داشت، سپرده شد. حلیمه در خیمه ای در بیابان های نزدیک مدینه بسر می برد و همراه سایر زنان بادیه نشین برای پذیرش کودک شیرخواری به مگه آمده بود.

زمان شیرخواری و بخشی از کودکی محمد زیر سرپرستی حلیمه در بین خاندان بنی سعد گذران یافت. هنگامی که محمد دو ساله شد، حلیمه او را از شیر گرفت و نزد مادرش برد. آمنه مادر محمد از چگونگی رشد جسمی محمد و تندرستی و تنومندی او که شباهت به کودکی که دو برابر سن او را داشت، شاد شد و چون آب و هوای مگه ناسالم بود، از وی خواست، دوباره او را با خود به بیابان برد. حلیمه درخواست مادر محمد را پذیرا شد و ویرا با خود به خیمه اش برد.<sup>۲</sup>

در پایان چهارمین سالی که حلیمه از محمد نگهداری می کرد، رویداد شگفت انگیزی رخ داد که به شدت حلیمه را نگران کرد. این رویداد آشکارا نشان می دهد که محمد از زمان کودکی به بیماری غش و ضعف مبتلا و یک انسان پندار پرور بوده که دستخوش او هام و پندارهای نابجا خیالی قرار می گرفته است.<sup>۳</sup> «کوله» از اسلامشناسان بسیار برجسته از قول ابن اسحق تاریخ نویس شهیر عرب می نویسد، روزی یکی از دوستان محمد از وی درخواست کرد شرح کوتاهی از روزهای آغاز زندگی اش بیان کند. او رویداد یاد شده را بدین شرح زیر بیان کرد: «روزی زمانی که من و برادر ناتنی ام از گوسفندان و شتران در بیابان مراقبت می کردیم، دو مرد سفیدپوش که یک لگن طلائی پر از برف در دست داشتند به سوی

<sup>3</sup> S.W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingtons, 1972), p. 40.

<sup>4</sup> *Ibid.*

من آمدند، مرا گرفتند، بدنم را باز کردند، قلبم را از بدن خارج کردند و آنرا چاک زدند و لخته خون سیاهی را آزان در آوردند و آنرا دور انداختند. سپس قلب و بدنم را با برف به گونه کامل شستشو دادند، آنگاه یکی از آنها به دیگری گفت: «او را در برابر ده نفر از افراد قبیله اش وزن کن.» او این کار را انجام داد و گفت، وزن من از آن ده نفر سنگین تر بوده است. سپس اولی گفت: «اکنون او را در برابر یکصد نفر از افراد قبیله اش وزن کن.» باز هم وزن من از آن یکصد نفر هم بیشتر بود. آنگاه گفت: «اکنون او را در برابر یکهزار نفر از افراد قبیله اش وزن کن.» و چون وزن من باز هم بیشتر از آنها درآمد، اولی گفت: «کافی است، او را رها کن، زیرا اگر او را در برابر تمام افراد قبیله اش نیز وزن کنی، باز هم او سنگین تر از آنها خواهد بود.»<sup>۵</sup>

طبری تاریخنویس بسیار شهیر، همین رویدادی را که محمد از زبان خود بیان کرده، در مورد دیگری ذکر کرده است. بدین شرح که او از قول ابوذر غفاری نقل می کند که او زمانی از محمد پرسش کرده است، نخستین بار چگونه او یقین کامل پیدا کرده است که پیامبر الله می باشد. محمد پرسش ابوذر غفاری را به همان شرح بالا، ولی با کمی تفاوت بیان کرده است.<sup>۶</sup> برخی از تاریخنویسان نوشته اند، هنگامی که محمد درباره مسافرت خیالی اش به آسمانها یاوه گوئی می کرده، اظهار داشته است که همان داستان بالا پیش از اینکه جبرئیل او را به آسمان ها پرواز دهد، برایش روی داده و جبرئیل به همان کیفیت، قلب او را شستشو داده است.

حلیمه، دایه پرورش دهنده او نیز همان رویداد بالا را به این شرح بیان کرده است: «چند ماه پیش از آنکه من محمد را به مادرش بازگردانم، روزی هنگامی که محمد با برادر ناتنی اش، فرزند من پشت خیمه ما در بیابان مشغول گوسفندچرانی بودند، برادر او سراسیمه نزد ما آمد و آنچه را که محمد به او گفته بود برای ما چنین بیان داشت: (دو مرد سفیدپوش برادر قریشی ام را گرفتند، روی زمین خواباندند، شکم او را باز کردند و آنرا به هم زدند.) من و پدرش با شتاب نزد او شتافتیم و مشاهده کردیم که او با رنگ پریده در آنجا ایستاده بود. ما نزد او رفتیم و از وی

<sup>۵</sup> Quoted by Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 40.

<sup>۶</sup> At-Tabari, *The History of At-Tabari*, v.I. 6, New York: State University, New York Press, 1988), p. 75.

پرسش کردیم، (چه رویدادی برای وی رخ داده است؟) محمد پاسخ داد: (دو مرد سفیدپوش اینجا آمدند و مرا روی زمین خواباندند و شکم را باز کردند و درون آن در جستجوی چیزی بودند که من از آن آگاهی ندارم.) ما پس از شنیدن این جریان، او را به خیمه آوردیم. «گیلوم» دانش یژوه شهیر اسلامشناس، این رویداد را به مفهوم آیه نخست سوره الاشرح نسبت می دهد. این آیه می گوید: «آیا ما سینه ترا باز نکردیم؟»<sup>۶</sup>

حلیمه درباره رویدادی که محمد ادعا کرده برایش رخ داده، ادامه می دهد: «هنگامی که ما او را به خیمه خود آوردیم، شوهرم به من گفت: (من از اینکه ارواح خبیثه وارد بدن این کودک شده باشند بیم دارم، بنابراین پیش از اینکه آثار وضع ناگوار روانی او به ما آسیبی وارد سازد، بهتر است او را به خانواده اش بازگردانیم.) بدین ترتیب، ما او را نزد مادرش بردیم. هنگامی که مادرش ما را مشاهده کرد، به گونه پیش بینی نشده ای بانگ برآورد: «من از شما درخواست کردم او را نزد خود نگه دارید، چرا او را نزد من آورده اید؟) من به او پاسخ دادم: «من خویشکاری بایسته را درباره پسر من انجام دادم و با کمک الله، او اکنون پنج ساله شده و به اندازه کافی رشد کرده و چون بیم دارم که مبادا رویداد ناگواری برای او رخ دهد، از اینرو او را آورده ام به شما بازگردانم.) مادرش در پاسخ من گفت: (من می دانم سبب بازآوردن او این نیست، راستش را به من بگو.) و چون او در این باره پافشاری کرد، من آنچه را که رخ داده بود برایش بازگو کردم. هنگامی که سخنان من به پایان رسید او گفت: (هیچ روح خبیثه ای توان ورود به وجود فرزند مرا که آینده تابانی در پیش خواهد داشت، ندارد.)»<sup>۷</sup>

از این رویداد می توان چنین برداشت کرد که پس از گذشت دو سال دیگر، کودکی که دارای آنچنان بدن سالم و توانمندی بوده، مانند سایر افرادی که اندیشه یسامبری در مغز می پروراندند، سیستم عصبی اش بسیار حساس بوده و پندارهای غیر

<sup>۶</sup> Alfred Guilleme, *The life of Muhammad* (London: Oxford University Press, 1955), p. 72.

<sup>۷</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 71-72.

عادی او شاید نشانه های حمله های بیماری صرع بوده است.<sup>۹</sup> برخی از تاریخنویسان نوشته اند که چون محمد به بیماری زمین افتادگی مبتلا بوده، هر زمانی که او مورد چنین حمله ای واقع می شده، وانمود می کرده که جبرئیل برای او از سوی الله پیام آورده و بدین مناسبت حالت پندارگونه برایش به وجود می آمده است. توضیح محمد در این باره این بوده که چون او نمی توانسته است شکوه مغناطیسی حضور جبرئیل را که از سوی الله برای او پیام می آورده تحمل کند، از اینرو یک حالت ناخودآگاه غیر قابل کنترل بر او چیره می شده است.<sup>۱۰</sup>

در بین همه اجتماعات بشر و در میان همه نژادها، افرادی یافت می شوند که به سبب شخصیت غیر عادی و پیچیده و یا سرشت ریساکارانته، عوامفریبانه و خودخواهی های گزافه گویانه ای که دارند، یا باور دارند و یا وانمود می کنند که با دنیای فراسوی لمس و مشاهده، یعنی دنیای خدایان و ارواح تماس و پیوند دارند. هفتاد و دومین سوره قرآن که سوره «جن» نامیده می شود و دارای ۲۸ آیه است و مدعی است، مخلوقات نادیدنی در این دنیا وجود دارند که محمد با آنها در تماس و پیوند بوده، سخن از همین دیدمان می راند. نویسنده در فصل ششم زیر فرنام «آیا براستی به محمد وی می شد؟» چگونگی حالت روانی او را در زمانی که وانمود میکرد، جبرئیل برایش از سوی الله وحی می آورده، مورد بازشکافی گسترده قرار خواهم داد.

زمانی که محمد شش سال بیشتر نداشت، مادرش او را برای دیدار منسوبینش به مدینه برد. پس از اینکه آمنه با محمد مدت یکماه در مدینه ماند، قصد بازگشت به مکه نمود، ولی در نیمه راه در محلی که «البوا» نامیده می شود، بیمار شد و درگذشت و در همانجا دفن گردید.<sup>۱۱</sup> پس از درگذشت آمنه، خدمتکار حبشی او به نام آمنه ایمن، محمد را به مکه بازگردانید و او را به پدر بزرگش عبدالمطلب که هشتاد ساله بود، سپرد و عبدالمطلب، مرد سالخورده ای که نام راستینش «شیبا»<sup>۱۲</sup>

<sup>9</sup> R. F. Dibble, *Mohammed* (New York: The Viking Press Inc., 1926), pp. 33-34.

<sup>10</sup> Humphrey Prideaux, *The Life of Mahomet* (London: Darf Publishers, 1986), p. 7.

<sup>11</sup> Ibn Hishm, p. 107; Ibn Saad, p. 73.

<sup>12</sup> M. TH. Houtsma, T. W. Arnold, K. Rasset and R. Hartmann, ed., *The Encyclopedia of Islam*, vol. 1, (London: Luzac & Co., 1913), p. 52; at-Tabari, vol.6, p. 9.



به معنی «موسفید» بود و سالهای نزدیک به مرگش را می گذرانید، سرپرستی محمد یتیم را بردوش گرفت. عبدالمطلب نیز پس از دو سال بدروود زندگی گفت و قیومت او نسبت به محمد پایان پذیرفت. عبدالمطلب در روزهای نزدیک به مرگ، قیومت نوه یتیمش را به ابوطالب عمویش که به تجارت پارچه و عطر اشتغال داشت واگذار کرد. ابوطالب نه ارشدترین و نه ثروتمندترین فرزند عبدالمطلب بود، بنابراین دلیل اینکه عبدالمطلب او را از بین سایر فرزنداناش به قیومت محمد برگزید، این بود که وی شریف تر و مهربان تر از سایر فرزنداناش بود و او و پدر محمد، عبدالله از یک پدر بودند. ابوطالب به اندازه ای به برادرزاده یتیمش علاقه داشت که نسبت به او بیش از فرزندان خود مهر می ورزید و هیچگاه بدون حضور برادرزاده اش دست به غذا نمی زد.

تنها مطلب مستندی که در قرآن وجود دارد، اینست که محمد زمان کودکی اش را در تنگدستی و محرومیت بسیار شدیدی گذرانده است. (قرآن، آیه ۶ سوره ۹۳). این آیه می گوید: «اللّٰه ترا که فرد فقیر و تنگدستی بودی، توانگر کرد.»

در این زمان بود که ابوطالب، برادرزاده ۱۲ ساله اش محمد را با خود همراه کاروان های تجارتي از مکه به یمن و گاهگاهی مصر، حبشه و ایران می برد و در راه این مسافرتها از میان شهروندان امپراتوری بیزانتین و راهب های مقدسی که در بیابان ها برای رستگاری خود در تلاش بودند، گذر می کرد. تردید نیست که این مسافرت های تجارتي افق های مغزی محمد، جوان محرومیت زده ای را که اندیشه های بلندپروازانه ای در ژرفای مغز و روانش در جوشش و تکاپو بوده، گسترش داده و آموزشگاه مطلوبی برای آشنا شدن او با چینه های گوناگون مردم و چگونگی رفتار با آنها به شمار رفته است.<sup>۱۳</sup> افزون بر آن، در این مسافرت ها محمد همچنین از محل سکونت یهودی ها گذر می کرد و با مسیحیان سوریّه به گفتگو می نشست. محمد در این مسافرت ها از هر کوچکترین فرصتی که برایش پیش می آمد، برای آگاهی یافتن از اصول و احکام مذهبی یهودی ها و مسیحی ها و چگونگی اجرای آنها و گفتگو کردن با خاخام های یهودی و راهب ها و کشیشان

<sup>13</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 43-44.

مسیحی که با آنها برخورد می کرد، بهره می گرفت.<sup>۱۴</sup> در محلی در سوریه به نام «بوسرا» که مرکز بزرگی برای مسیحیت به شمار می رفت، راهبی بسر می برد به نام «بحیره» که از دانشمندان به نام مسیحیت بود و مشهور است که محمد در این مسافرت ها با او تماس داشته و اصول مسیحیت را از او بسیار آموخته است. نویسندگان مسلمان و شرح حال نویسان شخصیت های مذهبی و قدیسان و بویژه حدث نویس های دوره های اخیر بدون اینکه هیچگونه مدرک و سندی ارائه دهند، و افسانه ای ساخته اند مبنی بر اینکه در این برخوردها توجه بحیره به شدت به محمد جلب شده و به وی اظهار داشته است، بر پایه آنچه که در کتب مقدس آمده، او به اصطلاح مهربان را بین دو شانه محمد مشاهده کرده است. تا این زمان محمد تنها جسته و گریخته برخی از مراسم مذهبی یهودی ها را در عمل مشاهده کرده بود، ولی با شنیدن این سخن، فرصتی به چنگ آورد تا اعمال مذهبی آنها را به گونه کامل و نیز آئین مذهبی گروهی یهودی ها را که به گونه مرتب انجام می دادند، مشاهده نماید.

همچنین، محمد با مراسم ملی و اجتماعی مسیحیان، کلیساهای آنها و چگونگی به صدا درآمدن ناقوس کلیساها، انجام مراسم مذهبی و غیره آنها آشنا گردید. آگاهی محمد از رسوم و آداب مذهبی یهودیان و مسیحیان و مقایسه آنها با مراسم بت پرستی تازی ها در مکه باید اثر شگرفی در روحیه او برجای گذاشته باشد. بسیاری از نویسندگان باور دارند، آثاری که مشاهده مراسم مذهبی یهودی ها و مسیحی ها در این مسافرت های تجارتنی در وجود محمد ایجاد کرد، نخستین انگیزه برای ادعای پیامبری را در مغز او جایگزین کرده است.<sup>۱۵</sup>

بسیاری از نویسندگان را باور بر آنست که آگاهی ها و دانشی را که محمد از اصول و سنت های مسیحیت می دانسته، از «بحیره» آموخته بوده است. محمد با بحیره در باره دین و مذهب گفتگوهای مداومی داشته و با توجه به اینکه او با بت پرستی به شدت مخالف بوده و اندیشه هایش را در این باره به محمد سرایت داده، از اینرو اندیشه های ضد بت پرستی بحیره باید اثر شگرفی در ژرفای مغز محمد

<sup>14</sup>William Muir, *Mahomet and Islam* (London: Darf Publishers Limited, 1986), p. 16.

<sup>15</sup>Tor Andrae, *Muhammed: The Man and His Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc., 1935). P. 38.

برجای گذاشته باشد. نوشتارهای نویسندگان و تاریخ‌نویسان حاکی است که محمد در مسافرت‌های بعدی خود به سوریه، با بحیره تماس‌های تنگاتنگی برقرار کرده است.<sup>۱۶</sup>

### جوانی محمد

بیابان‌های راه مکه به سوریه و یمن و نیز بیابان‌های شبه جزیره عربستان که محمد در جوانی در آن مناطق به گوسفند و بزچرانی اشتغال داشته، دارای آنچنان سکوتی است که تیره‌های خانه به دوشی را که در این مناطق بسر می‌برند، به گونه طبیعی وادار به پندارهای خرافه‌گونه می‌کند. در نتیجه، مغز افرادی که در این بیابان‌ها زندگی می‌کنند با انواع و اقسام موجودات خیالی و غیر راستین مانند جن، دیو، عفریت، شیطان، غول، یاجوج و ماجوج، فرشته و غیره آلوده می‌شود. هنگامی که شب‌ها در مسافرت‌های تجارتنی کاروان‌ها برای استراحت و خواب توقف می‌کرده‌اند، بدون تردید مغز جوان محمد در سکوت بیابان‌ها با این موجودات خرافاتی و پنداری درگیر می‌شده و بعدها زمانی که او کار پیامبری را آغاز کرده، این پندارهای غیر راستین و بیمارگونه را به عنوان الهامات الهی در قرآن وارد کرده است.

گذشته از آن در سرزمین‌های سوریه و یمن، همه در باره «خدا» سخن می‌گفته‌اند. هر کسی در بازارها، کلیساها، خیابان‌ها، باغ‌ها و گرمابه‌های همگانی سخن از خدا به میان می‌آورده است. هواخواهان فرقه‌های گوناگون مذهبی مانند یهودی‌هایی که در باره این دین باورهای متفاوت داشتند، مسیحی‌ها، نستوری‌ها، مونوفیزیت‌ها، قبطی‌ها، گریگوری‌ها، در مکان‌های همگانی در باره باورهای خود و مزایای آنها تبلیغ و با یکدیگر کشمکش می‌کردند و باورهای متافیزیکی غیر از خود را محکوم می‌نمودند. تمام این فرقه‌ها به تورات و انجیل و وحی الهی به پیامبران

<sup>16</sup> Washington Irving, *Washington Irving's Life of Mohammed* (The Ipswich, Massachusetts: Ipswich Press, 1989), pp. 20-21.

خود اعتقاد داشتند، ولی هریک نوشتارهای مقدّس را به گونه ویزای تعبیر و تفسیر می کردند.

محمد مشاهده کرد که در سرزمین عربستان نیز وضع به همین منوال جریان دارد، ولی تازی ها از زندگی آسوده ای برخوردار نبودند و معمولاً در تنگدستی بسر می بردند و به خرده فروشی، قصابی، حجامتگری، شراب فروشی، دوره گردی و آهنگری اشتغال داشتند و یا برده بودند. این گونه زندگی فقرآلوده به تازی ها امکان نداده بود که برای خود اجتماعی سازمان داده شده، مذهبی که در خور ارزش آن زمان بود و یا مردان مذهبی و نیایشگاه های وابسته به آنها به وجود آورند. تازی ها در آن زمان هر یک به تیره و طایفه ای وابسته بودند و هر یک از آنها دیگری را از هر جهت بیگانه می پنداشت. بدیهی است که باورهای خرافاتی بادیه نشین های شبه جزیره عربستان و اندیشه های خداپرستانه شهر نشین های آن زمان در مغز محمد که شترچرانی بسیار جاه طلب بود، بهم گره خورده و اندیشه های او را زیر و رو کرده بود.

از دگر سو، تبلیغات مذهبی یهودی ها و مسیحیان در مکه ایمان تازی ها را نسبت به بت ها و الهه هایشان ناتوان کرده، سیستم دیرینه بت پرستی در عربستان گیرائی خود را از دست داده و تازی ها مانند پیش به پرستش بت های خود شوری به کار نمی بردند. تمام این اوضاع و احوال این اندیشه را در مغز محمد به وجود آورد که چون شبه جزیره عربستان فاقد یک دین سازمان داده شده است، از اینرو این سرزمین نیاز به یک ساختار دینی سازمان داده شده دارد و او می تواند نوآور و بنیانگزار چنین دینی بوده و خود را پیامبر آن به مردم این سرزمین شناختگری کند.

در یکی از مواردی که ابوطالب عمو و قیم محمد، تیره های اطراف مکه را جمع آوری کرده بود تا آنها را برای دفاع در برابر حمله نگوس فرمانروای حبشه تجهیز کند، محمد نیز ناگزیر بود در آن جنگ شرکت کند. با توجه به اینکه این نخستین باری بود که محمد با جنگ آشنا می شد و خطرات آنرا احساس می کرد، از اینرو، حضور در میدان جنگ او را بسیار عصبی و وحشت زده کرد و چون شهامت رزم آزمائی در خود نمی دید، از جبهه نبرد گریخت و این موضوع سبب شد از آن

پس جوانان همسالش او را به سبب ترسوئی و فرار از میدان جنگ مسخره کنند.<sup>۱۷</sup> محمد، همچنین در زمانی که بیست ساله بود، پیوسته در بازار مگاره ای که هر سال در عکاظ که سه روز مسافرت با مگه فاصله داشت، برپا می شد، شرکت می کرد و با یهودی ها و مسیحیان دیدار می نمود. تردید نیست که در این دیدارها نیز محمد اصول و احکام دین های موسوئی و مسیحیت را از یهودی ها و مسیحی ها آموزش می گرفته است.<sup>۱۸</sup> محمد خود بعدها اعتراف کرده است که با یک اسقف اهل نجران به نام «کراس» دیدار داشته و اصول ابراهیمی مذهب کاتولیک ها را از او آموخته است.<sup>۱۹</sup>

پروفسور مویر نیز می نویسد، زمانی در بازار مگاره عکاظ بین طایفه کنعانه که با طایفه قریش خویشاوندی داشتند و طایفه ای که به نام هوازین در همسایگی آنها بسر می بردند، بر سر اختلاف باورهای پرستشی یک نبرد معمول محلی در گرفت. این نبرد به سبب اینکه بر سر باورهای پرستشی انجام گرفت و به مکان هائی که برای تازی ها مقدس بود، گسترش یافت، از اینرو در تاریخ «نبرد تقدس ستیز» نامیده شده است. در یکی از صحنه های این نبرد محمد حضور داشت و اگرچه جوانی بیست ساله بود، ولی از شرکت در نبرد خودداری می کرد و تنها کاری که در این نبرد انجام داد این بود که تیرهائی را که از سوی دشمن پرتاب می شد، جمع آوری می کرد و آنها را به عمویش ابوطالب می داد. بر پایه نوشته مویر: «محمد، برآستی در هیچیک از دوه های عمرش، از شهادت انسانی و جسارت رزمی نشانی از خود بروز نداده است.»<sup>۲۰</sup>

دوره جوانی محمد، بدون رویداد مهم دیگری سیری گردید. بدیهی است که در

<sup>17</sup> Sprenger, *vie et Enseignement de Mahomet* quoted in Andre Servier, *Islam and the Psychology of Musulman*, trans. A. S. Moss - Blundell (London: Chapman & Hall Ltd., 1924), pp. 45-46.

<sup>18</sup> Muir, *Mahomet and Islam*, p. 16.

<sup>19</sup> *Ibid.*

<sup>20</sup> *Ibid.*

یکی از دوره های جوانی، محمد مانند سایر جوانان تازی به شغل شبانی و نگهداری از بزها و گوسفندان اشتغال داشته است.<sup>21</sup> هنگامی که وی در مدینه خود رایمبر نامید و به قدرت دست یافت، به این دوره اشاره کرده و گفته است: «تمام پیامبران زمانی به چوپانی اشتغال داشته اند.» بدیهی است که این ادعا در باره موسی و داود، مصداق دارد، ولی در باره سایر افرادی که در خود پیامبردانی به پیروزی های برجسته دست یافتند، کاربرد ندارد.

زمانی که محمد به سن ۲۵ سالگی پای گذاشت و به مرحله رشد کامل رسید، ابوطالب به او پیشنهاد کرد، باید شغلی برای خود دست و پا کند تا بتواند زندگی خود را اداره نماید.<sup>22</sup> در این زمان که برابر با سال ۵۹۵ میلادی بود، به گونه ناگهانی فرصت فراسوی پنداری در خانه محمد، بزچران محروم و تنگدست را کویید و زندگی او را دگرگون کرد و در مسیر کامیابی به جنبش در آورد. بدین شرح که یکی از بزرگان شهر مکه درگذشت و همسر بیوه او به نام «خدیجه دختر خویلد ابن اسد» که از بانوان تجارت پیشه، والا ارج و ثروتمند طایفه قریش به شمار می رفت، محمد را استخدام کرد تا کالاهای تجارتهی او را برای فروش از مکه به خارج به سوریّه ببرد و از بیزانتین کالاهای تجارتهی برای فروش در بازارهای مکه وارد این شهر کند. مکه سرزمین بسیار خشک و غیر باروری است که امکان کشاورزی در آنجا وجود ندارد و از اینرو ساکنانش برای گذران زندگی مجبورند خود را با فعالیت های تجاری درگیر سازند. خدیجه در این زمان بیوه ای ۴۰ ساله بود که در پیش دو مرتبه شوهر کرده، دارای چندین فرزند بود و دیگر از جوانی نشان چندانی برایش برجای نمانده بود. محمد برای مدت سه سال با کاروان شتر خدیجه به مسافرت های تجاری پرداخت و با کمال درستی به خدیجه خدمت کرد. در این مسافرت ها محمد دو باره فرصت یافت تا در سوریّه با راهب ها، کشیش ها و سایر مسیحی های سوریّه دیدار کند و از خرمن دانش های مذهبی آنها بیشتر خوشه بچیند. به گونه یقین می توان اطمینان داشت که محمد در این مسافرت ها از هر فرصتی که به چنگ آورده، برای آموختن اصول و

<sup>21</sup> Ibn Saad, p. 97f.

<sup>22</sup> Ibn Hisham, p. 119f.; At-Tabari, *The History of At-Tabari*, vol. 1. 1127f. Ibn Saad, p. 82f.

احکام دین های یهودی و مسیحی بهره گرفته است. با این وجود، بسیاری از دانشمندان، مانند «بروکلمن» با یقین کامل ادعا می کنند که «آشنائی محمد با اصول تورات و انجیل بسیار ابتدائی بوده و آنچه را نیز که وی از آنها آموخته، سرشار از اشتباه بوده است. او برخی از مطالب قرآن را از (هاگادا) برداشت کرده و بیشتر آنها را از آموزگاران مسیحی که او را با اصول مقدماتی انجیل، افسانه های وابسته به هفت خوابنده، اقدامات قهرمانانه اسکندر و سایر افسانه ها و داستانهای که در نوشتارهای آن منطقه آمده بوده، گرفته است.<sup>۲۳</sup>

### نخستین ازدواج محمد با خدیجه

مسافرت هائی که محمد در سمت مدیریت کاروان های تجارتي خدیجه انجام داد، از یکسو سبب ازدیاد ثروت او و ازدگر سو شهرت خودش شد. اگرچه محمد در سمت مدیریت کاروان های تجارتي خدیجه از فقر و تنگدستی نجات یافت، ولی در حالی که جوانان قریش در سن ۲۵ سالگی کمتر مجرد باقی می ماندند، او همچنان در این سن بدون همسر بسر می برد. شاید دلیل تجرد محمد فقر و تنگدستی او پیش از استخدامش بوسیله خدیجه بود. ولی، همچنانکه محمد به کارگزاری برای خدیجه ادامه می داد، با اینکه خدیجه با او ۱۵ سال اختلاف سن داشت، بتدریج احساس کرد هر زمانی که در باره مدیر کاروان های تجارتي اش فکر می کند، تپش قلبش حالت عادی خود را از دست می دهد و سرانجام به او پیشنهاد ازدواج کرد. محمد با روی گشاده، پیشنهاد خدیجه را پذیرا شد و آندو با یکدیگر زناشوئی کردند. این رویداد، مسیر زندگی محمد را تغییر داد و از این پس او از جایگاه کارمندی خدیجه به سمت شوهری و کدیوری دارائی او والائی گرفت. نتیجه این رویداد برای محمد آن بود که ویرا از نگر دارائی با توانمندترین مردان شهر مکه برابر ساخت و از این پس، مغز جاه طلب وی برای پذیرائی از اندیشه هائی که در باره در دست گرفتن بالاترین قدرت شهر دور می زد، به جنبش و کار افتاد. یکی از روانکاوها در باره محمد گفته است، محرومیت هائی که او در زمان

<sup>23</sup> Muir, Mohammed and Islam. P. 21.

یتیمی به سبب نبود مهر و نوازش مادری متحمل شده، ممکن است، سبب گرایش او به همسری سالمندتر از خود شده تا بدینوسیله عشق همسر را جانشین نبود مهر مادر کرده باشد. محمد نیز خود بارها گفته است، در بین همسران او خدیجه از همه بهتر بوده و او در بهشت با او در خانه ای که از چوب نی ساخته شده در آرامش و آسودگی بسر خواهد برد.<sup>۲۴</sup>

کوتاه اینکه ازدواج محمد با خدیجه سبب شد که او در ردیف ثروتمندترین مردان شهر درآید و امکان جامه عمل پوشانیدن به پندارهای آرمانگرایانه اش فراهم شود. ازدواج با خدیجه فراغت خاطری را که محمد بدان نیاز داشت، به وی ارزانی داشت و او را از دغدغه تأمین زندگی روزانه رها کرد و شیفتگی عاطفی دو سویه ای که بین او و خدیجه به وجود آمد، برای مدت ۲۵ سال به زندگی او آرامش پایدار بخشید. خدیجه با کفایتی که داشت به اداره امور اموال و دارائی های خود اشتغال ورزید و محمد با بهره برداری از ثروت مالی سرشار همسرش از عضو فقیر یک خانواده بزرگ که می بایستی برای گذراندن زندگی به خدمت های سخت برای دیگران اشتغال ورزد به یک شخصیت مهم و والا تغییر جایگاه داد. بدیهی است که خدیجه یک بانوی تازی بود که به سبب کارآئی مغزی و تجارب اجتماعی همسر مورد علاقه اش محمد را در کنترل خود داشت و از اینرو تا زمانی که زنده بود به وی اجازه گزینش همسر دیگری نداد، ولی هنگامی که او درگذشت، اگرچه محمد از شباب عمر گذر کرده بود، سرشت پنهان و امیال کوفته شده اش سر باز کرد و حرمسرای انبوهی از زنان گوناگون برای خویش به وجود آورد.<sup>۲۵</sup>

تاریخنویس برجسته سوریائی تبار «امیانوس» Ammianus گفته است: «هرگاه مردم جهان از اشتهای جنسی تازی ها آگاهی می داشتند، کمتر کسی خواه زن و خواه مرد در دنیا یافت می شد که مایل نبود، خود را تسلیم شور جنسی تازی ها بکند.» همچنین، خناخام «تساتان» یکی از دانشمندان تالموددان اظهار داشته است،

<sup>24</sup> Maxim Rodinson, *Mohammed*, trans. Anne Carter (New York: Pantheon Books, 1971).

<sup>25</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 47.



«همچنانکه در دنیا هیچ قدرتی بالاتر از قدرت ایرانی ها، هیچ ثروتی بیشتر از ثروت رومی ها و هیچ نیروی سحر و جادوئی بیشتر از سحر و جادوی مصریان وجود ندارد، به همان نسبت نیز هیچ ملتی در دنیا بیش از تازی ها تمایل به عمل زنا ندارد. هرگاه تمام نیروهای جنسی مردم جهان به ده بخش تقسیم گردد، ۹ بخش آن سهم تازی ها و یک بخش سهم سایر مردم جهان خواهد شد.»<sup>۲۶</sup>

### اندیشه گری برای ادعای پیامبری

پس از دواج بنا خدیجه، برای مدت چند سال محمد به سرپرستی امور تجارتهای همسرش ادامه داد و در این سالها از بازارهای بزرگ مگاره عربستان دیدار می کرد و کالاهای تجارتهای را بوسیله کاروان های تجاری به نقاط دور دست می برد. در بین خویشاوندان خدیجه نیز افرادی وجود داشتند که از اصول دینی یهودی ها و مسیحی ها و چگونگی اجرای آنها دارای دانش گسترده بودند و بدون تردید در شکل دادن به اندیشه های مذهبی محمد نقش مهمی بر دوش داشته اند. این افراد عبارت بودند از دو عموزاده خدیجه به نامهای عثمان و ورقه بن نوفل که دومی دانشمندی سالخورده و در پایه یهودی مذهب بود که بعدها مسیحیت اختیار کرده و باید در ایجاد اسلام نفوذ زیادی به کار برده باشد.<sup>۲۷</sup> ورقه بن نوفل یک فرد حنفی باور - یعنی فردی که در برابر چند خدایپرستی به یکتا پرستی ایمان دارد - بود و گفته شده است که با اصول و احکام نوشتارهای مقدس هم یهودی ها و هم مسیحی ها آشنا بود و حتی بخش هایی از کتاب های عهد قدیم و جدید را رونویسی و یا برای نخستین بار به زبان های عبری و عربی ترجمه کرده بوده است.<sup>۲۸</sup> گفته شده است که او حتی زبان

<sup>26</sup> S. Krauss, "Griechen und Romer," *Monumenta Talmudica*, vol. 1 (Vienna and Leipzig, Orion, 1914), p. 57, quoted in Rodinson, *Mohammed*, p. 54.

<sup>27</sup> David S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (New York: Books for Libraries press, 1972), p. 42.

<sup>28</sup> Ibn Hisham, p. 143f.

عبری را نیز می دانسته است.<sup>29</sup>

حنفی ها خود را پیرو ابراهیم می دانستند و می توان گفت که آنها نوعی یهودی بودند که نه آداب و مراسم دینی آنها و نه نوشتارهای مقدّسشان را به مورد اجرا می گذاشتند. در واقع، اسلام در زهدان فرقه حنفی ها زایش یافت. محمد خود بارها گفته است که او نیز مانند حنفی هائی که در مکه، طائف و یثرب (مدینه) بسر می بردند، یک حنیف بوده است. حنیف به کسی می گویند که به یکتاپرستی ایمان دارد و از بت پرستی متنفر است.<sup>30</sup> گفته شده است که محمد بیشتر دانش خود را در باره نوشتارهای مقدّس یهودی ها و مسیحی ها و نیز بسیاری از سنت های میشنو و تالمود را از ورقه بن نوفل آموخته است. بنابراین زمانی که محمد به ساختن آیه های قرآن مبادرت می کرده، باید بسیار به یاد «ورقه بن نوفل» افتاده باشد. ولی همه آگاهی هائی را که محمد از منابع گوناگون یاد شده و از جمله اصول و موازین یهودی ها و مسیحی ها آموخته و بکرات در قرآن به گونه دست و پا شکسته ذکر کرده، همانگونه که در پیش اشاره شد، بسیار ابتدائی و سطحی بوده و وی قادر به درک کامل آنها نبوده است. با این وجود برای اینکه وانمود کند که آگاهی های او شامل تراز تورات و انجیل بوده، متون آن کتاب ها را به شکل ناشیانه ای دگر دیس کرده و به بی پایگی برداشت های خود از آن کتاب ها بیشتر افزوده است.

بسیار احتمال داده می شود که خدیجه هنگامی که با عموزاده اش ورقه بن نوفل در باره امور حسّاس خانوادگی مشورت می کرده، نسبت به آرمان های حنفی ها در دل احساس هم اندیشی داشته است. بویژه زمانی که او از او هام پنداری شگفت انگیز محمد آگاهی یافته، باید برای مشورت و رهنمودیابی در باره چگونگی برخورد با اندیشه ها و گفتار بیمارگونه وی به ورقه مراجعه کرده باشد. با توجه به اینکه خدیجه خود به حنفی بودن تمایل فراوان داشته، بسیار احتمال دارد که در لحظه های حسّاس زندگی محمد، نفوذی را که زوی همسرش داشته، به اتفاق ورقه در تشویق او به ادّعای پیامبری به کار برده باشد.

<sup>29</sup>Rodinson, *Mohammed*, p. 73.

<sup>30</sup>Clement Huart, *A History of Arabic Literature* (London: William Heinemann, 1903), p. 33.

## ادعای پیامبری

در شرایط و اوضاع و احوالی که از جهت اندیشه های وابسته به دین و مذهب، برای محمد به وجود آمده بود، و با توجه به امکانات مالی که وی با ازدواج با خدیجه به آنها دست یافته بود و نیز وجود میهن خواهان پر شور و اصلاح طلبان دینی که برای رهائی ساکنان شبه جزیره عربستان از خرافه خواهی و بت پرستی به تلاش و تکاپو افتاده بودند، محمد برای نخستین بار به اندیشه های مترکم شده در پهنه مغزش راه مفر داد. بدین شرح که او وانمود کرد که فرشته جبرئیل برای او از سوی الله پیام آورده است که او به پیامبری وی برگزیده شده و از این لحظه به شکل انسان تازه ای که با محمد پیشین تفاوت کامل داشت و با فرنام «رسول الله» به آغاز زندگی تازه ای پای گذاشت.<sup>31</sup>

محمد، این دوره از زندگی اش را در سن ۴۰ سالگی آغاز کرد و هر روز ساعات زیادی از اوقاتش را در حالتی که «تحنّث» نامیده می شد، به عبادت می پرداخت. تحنّث، یعنی حالتی که انسان در گوشه ای انزوا اختیار می کند و برای پاک شدن از گناه به عبادت همراه با ریاضت می پردازد و محمد، این کار را در کوه حرا انجام می داد. خدیجه همسرش می دانست که هر زمانی که محمد به کوه حرامی رود، به گونه ای عبادت دست می زند و در این راه نیز به گونه کامل از او پشتیبانی می کرد. همین پشتیبانی های همه جانبه خدیجه بود که سرانجام به محمد جرأت داد تا ادعای پیامبری کرده و گستاخانه بگوید که جبرئیل از سوی الله برای او پیام آورده که او به پیامبری وی برگزیده شده است. نویسندگان مسلمان در باره دیدار جبرئیل با محمد و پیامی که از سوی الله در باره پیامبری اش برای او آورده، بسیار نوشته و در قرآن هم ذکر موضوع آمده است. زمانی که محمد به این ادعا دست زد، سال ۶۱۰ میلادی و شبی بود که تازی ها آنرا شب قدر می نامند. شب قدر شبی است که بر پایه بیهوده گوئی های قرآن، در این شب فرشته ها در زمین فرود می آیند و جبرئیل فرامین الهی را با خود به زمین می آورد. محمد، خودش در این باره گفته

<sup>31</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 48.

است:

زمانی که من در خواب بودم، جبرئیل در شکل یک انسان نزد من آمد و یک قطعه پارچه ابریشمی را که حروفی با ابریشم روی آن نوشته شده بود، به من نشان داد و گفت: «بخوان!» من پاسخ دادم: «من نمی دانم چگونه بخوانم!» او آنچنان به من فشار وارد آورد که در شرف خفه شدن قرار گرفتم و فکر کردم که باید بمیرم. سپس، او مرا رها کرد و گفت: «بخوان!» من از ترس اینکه خود را از دست او رها کنم تا مبادا آنچه را نسبت به من انجام داد، تکرار کند، گفتم: «چه باید بخوانم؟» او گفت: «به نام خدائی که همه چیزها را آفریده، کسی که بشر را از لخته ای خون آفریده، بخوان.» به نام خدای جلیل، آنکه بوسیله قلم آموزش می دهد، به بشر آنچه را نمی داند آموزش می دهد، بخوان. (قرآن، آیه های ۱ تا ۵ سوره العلق)

من آنرا خواندم و آنگاه آن فرشته آسمانی اظهار داشت: «تو پیامبر الله و من فرشته او جبرئیل هستم.» پس از آن او سکوت کرد و ناپدید شد. من بیدار شدم و احساس کردم که واژه هائی که جبرئیل بر زبان آورد، در قلبم نقش بسته است. از بین تمام آفریده های الله من از هیچکس بیش از یک چکامه سرا و یا فرد دیوانه نصرت نمی بردم و حتی نمی توانستم به هیچکدام آنها نگاه کنم. به خودم گفتم: «اگر چه قریش هیچگاه چنین تصویری در باره من نداشته، ولی شاید من یک چکامه سرا بوده و یا دیوانه شده ام. باید خود را در پرتگاه کوهی قرار دهم و از آنجا خود را به پائین پرتاب کنم تا از رنج زندگی راحت شوم.»<sup>32</sup>

پس از اینکه محمد وانمود کرد که چنین رویدادی برایش رخ داده است، خود را به افسردگی زد و اظهار داشت، او نمی داند که آیا دلیل این تجربه این بوده است که او در حالت یک چکامه سرا یا فرومایه به چنین احساسی دچار شده و یا اینکه روح

<sup>32</sup> At-Tabari, *The History of At-Tabari*, vol. 6, pp. 70-71.

نسبابی در او نفوذ کرده است. به هر روی، پس از اینکه او وقوع چنین رویدادی را در اندیشه پایه ریزی کرد تا با این گام به اجرای ثبات بعدی خود اقدام کند، به اتاق خدیجه وارد شد و داستان را با او در میان گذاشت. خدیجه سخنان او را باور کرد و اظهار داشت: «تو به جای اینکه از چنین رویدادی ناراحت شوی، برعکس باید از چنین رخدادی شاد گردی، زیرا، الله هیچگاه سبب تشویش برایت نخواهد شد، تو نسبت به خویشاوندان خود مهربان هستی و شایستگی آنرا داری که الله به تو اعتماد کند.» پس از شنیدن این داستان، خدیجه شوهر هنرباز خود محمد را نزد ورقه بن نوفل فرستاد. محمد نزد ورقه رفت و برای او نیز هنربازی خود را تکرار نمود و سپس نزد خدیجه بازگشت و نتیجه دیدار خود را با ورقه برای خدیجه چنین بیان داشت:

«به عقیده ورقه بن نوفل در باره رویدادی که برای من رخ داده گوش کن. او در این مورد پرسش‌هایی از من به عمل آورد و من آنچه را برایم روی داده بود، برایش شرح دادم. او گفت: (این فرد همان فرشته‌ای بوده که برای موسی از سوی الله پیام آورده است. اگر من جوان می‌بودم! اگر زمانی که افراد طایفه ات ترا از خود می‌رانند، من زنده بودم!) من سخنانش را بریدم و گفتم، (آیا آنها مرا از خود خواهند راند؟) او پاسخ داد: (آری، هیچکس نبوده است که آنچه را که تو قرار است برای مردم بیاوری به آنها برساند و در نتیجه دشمنی آنها بر ضد او برانگیخته نشود. اگر تو در زمان من به چنین موهبتی دست می‌یافتی، من با تمام وجود در خدمت به تو کوشش می‌کردم.)»<sup>۳۳</sup>

نوشتارهای معتبر تاریخی حاکی است که پشتیبانی غیورانه ورقه بن نوفل از ادعای محمد اثر شگرفی در تشویق او به پیش برد هدفش داشته و هرگونه دودلی و

<sup>33</sup>Ibn Ishaq in A. Guillume, *New Light on the Life of Mohammed* (Manchester: University Press, 1960), pp. 7, 27, 59, quoted in Rodinson *Mohammed*, p. 73.

تردید را از دست زدن به امن کار در او ناپود کرده است.<sup>34</sup> نخستین افرادی که قربانی ترفند محمد شدند و ادعای او را مورد پذیرش قرار دادند، افراد خانواده اش بودند. خدیجه ابتدا، سپس برده آزاد شده و فرزندخوانده اش زید بن حارث بود که به تیره کلب وابستگی داشت و چون بسیاری از افراد این تیره مسیحی بودند، بدیهی است که زید بن حارث در آموزش اصول مسیحیت به محمد نقش بزرگی انجام داده است. سومین نفر عموزاده و دامادش، علی بن ابیطالب و چهارمین، ابوبکر بود. ابوبکر، صمیمی ترین دوست محمد، بازرگانی برجسته و ثروتمند بود که در همسایگی او بسر می برد. ابوبکر دو سال از محمد جوان تر بود و نخستین فرد خارج از خانواده اوست که ادعای پیامبری ویرا پذیرفته است. این فرد، تا پایان عمر محمد با تمام وجود نسبت به او وفادار ماند و چون فرد خردآگاه و با تدبیری بود، در تصمیماتی که او می گرفت، نفوذ مؤثری داشت و در پیروزی هایش سهم بزرگی انجام داد. نام راستین ابوبکر «عتیق بن عثمان» بود و چون دخترش عایشه بین همسران محمد تنها زن پاکره ای بود که به همسری او درآمد، از اینرو او ابوبکر نامیده می شود. ابوبکر جوانان زیادی از ساکنان مکه را که برخی از آنها به خانواده های توانمند بستگی داشتند به اسلام درآورد و پس از درگذشت محمد، جانشینی او را بر عهده گرفت.

### محمد، یک اندرزگوی مکی

سه سال پس از اینکه محمد وانمود کرد از سوی الله به او وحی شده است، برای مردم اندرزگویی آغاز کرد. تا این زمان، او تنها برای افراد خانواده اش در باره پیامبری اش سخن می گفت. هنگامی که برای نخستین بار در نقش پیامبر در اجتماع ساکنان مکه پدیدار شد، مردم او را مسخره می کردند و به سخنان و رفتارش می خندیدند و او را دروغگویی بزرگ می نامیدند که سخن از افسانه های کهنه بر زبان می آورد. محمد در این باره بسیار شکوه کرده است. بازتاب افراد تیره قریش و نیز

<sup>34</sup>Washington Irving's *Life of Mohammed*, ed. Charles Getchell (Massachusetts: The Ipswich Press, 1989), p. 29.

مردم مدینه نسبت به سخنان محمد و ادعای پیامبری او برایش بسیار درد آور بوده است. همچنانکه او از کنار گروههای مردم گذر می کرد، آنها به عنوان مرد خُل و یا دیوانه ای که تندرستی مغزی اش را از دست داده و ارواح خبیثه روانش را اشغال کرده اند، به سختی ویرا مورد اهانت قرار می دادند.<sup>۳۵</sup> همچنین، مردم با انگشت دست به او اشاره می کردند و با اهانت فریاد می زدند: «این نوه عبدالمطلب است که لافزنی می کند، از آنچه که در آسمان می گذرد آگاهی دارد!»<sup>۳۶</sup> آنهائی که غش و ضعف های او را به اصطلاح در هنگام وحی مشاهده کرده بودند، فکر می کردند او فرد روان بیماری است که خرد خود را از دست داده و نیاز به درمان دارد. گروهی معتقد بودند که ارواح خبیثه در او نفوذ کرده و برخی نیز او را متهم به سحر و جادو و شیادی می کردند.<sup>۳۷</sup> بدیهی است که محمد از گروه ویژه ای از مردم انتظار داشت که به سخنان او گوش فرادهند و آئین مذهبی او را پذیرش کنند، ولی هنگامی که بازتاب منفی این افراد را نسبت به خود مشاهده می کرد، به اندازه ای برایش ناگوار و غیر قابل تحمل بود که بارها او را به فکر خودکشی انداخت. او در قرآن در این باره می گوید:<sup>۳۷</sup>

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا يَتْلُو آيَاتِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

«نه آنها، نه پدرانشان در این باره هیچگونه علم و آگاهی ندارند و جز سخنان باطل و بیسوده چیزی از دهانشان خارج نمی شود. آنچه که از دهان آنها بیرون می آید، جز شرک و دروغ چیزی نیست.» (قرآن، ۵: ۱۸)

لَعَلَّكُمْ يَتَجَنَّبُوكَ إِلَّا يَكْفُرُوا مُؤْمِنِينَ

«ای رسول ما، تو برای اینکه آنها ایمان نمی آورند به اندیشه کشتن خود برآمده ای.» (قرآن، ۲: ۲۶)

چنانکه از مطالب بالا بر می آید، می توان گفت که شرح حال نویسان محمد تنها

<sup>35</sup> Muir, *The Life of Mohammad*, p. 43.

<sup>36</sup> *Washington Irving's Life of Mohammed*, Getchell, ed., p. 40.

<sup>37</sup> Muir, *The Life of Mohammad*, p. 44; Subhash C. Inamdar, *Muhammad and the Rise of Islam* (Madison, Connecticut: Psychological Press, 1959), p. 110.

به آنچه که او گفته اشاره کرده و از ژرف نگری در عوامل و انگیزه های وابسته به روانشناسی او خودداری ورزیده اند. ولی تردید نیست که او با ادای این سخنان، می دانسته است چه هدفی را دنبال می کند. تا زمانی که او در مکه بود، تمام آزارهایی را که بوسیله تازی ها بر او وارد می شد، بدون کوچکترین اثر رنجیدگی و یا اینکه بازتابی در برابر اهانت های آنها از خود نشان دهد، با نهایت ادب و نزاکت ساختگی، اهانت ها و تعرضات آنها را تحمل می کرد، با تمام گروه های گوناگون رفت و آمد و کوشش می کرد آنها را به پذیرش اصول دین نویناد خود ترغیب کند. زیرا هیچیک از اقدامات اهانت بار و خشونت آوری که بر ضد وی انجام گرفت، او را از دنبال کردن هدفش باز نداشت و او با کمال خونسردی و کاردانی به راهی که در پیش گرفته بود ادامه داد. محمد در سالهای نخست شغل خودساخته ای که پیشه کرده بود، هنگامی که با شخصیت های بزرگ برخورد می کرد، در برابر آنها از خود چاپلوسی نشان می داد و زمانی که با افراد چینه های پائین اجتماع روبرو می شد، با دادن هدیه و کمک های مالی کوشش می کرد آنها را به سوی خود جلب کند. بدین ترتیب او موفق شد در سال های نخست ادعای پیامبری اش، چندین نفر را به کیش نویناد خود در آورد. سالها بود که او برای جامه عمل پوشانیدن به تمایلات جاه طلبانه و قدرت خواهانه اش نقشه می کشید که خود را نماینده و برگزیده الله به مردم بنمایاند و اکنون در سن ۴۰ سالگی فکر می کرد، زمان برای تحقق چنین هدفی آمادگی و بازدهی یافته است.

ابوبکر که پیش از همکاری مذهبی با محمد سرمایه اش بالغ بر ۴۰/۰۰۰ درهم بود، در هنگام مهاجرت محمد از مکه به مدینه سرمایه اش به ۵/۰۰۰ درهم کاهش یافته بود و این مبلغ را صرف جذب پنج نفر از جوانان مکه به پیروان محمد کرده بود. روهمرفته پس از اینکه محمد ادعای پیامبری کرد، در سه و یا چهار سال نخست تنها ۴۴ نفر، شامل ۳۵ نفر مرد و ۹ نفر زن به آئین نویناد او گرویدند.

با توجه به اینکه در آن زمان فرقه های مسیحی خاور و نیز یهودی ها به گروه های مخالف پاره پاره شده و با تمام وجود بر ضد یکدیگر کارشکنی می کردند، محمد به این نتیجه رسید که هیچ اقدامی برای گرد آوردن مریدانی برای خود و درغایت دستیابی پیروزمندانه به هدف هایش بارورتر از این نیست که خود را



پیامبر بنامد و دین جدیدی نوآوری کند. نیکولا ماکیاولی می گوید: «با دین و مذهب می توان به آسانی ارتش و انضباط به وجود آورد، ولی بوسیله ارتش ایجاد مذهب کار آسانی نیست.»<sup>۳۸</sup> محمد، چوپان بچه بیمایه‌ای که ثروت همسر او را از اندوه کار کردن و کسب روزی نمودن بی نیاز کرده بود، به اندازه‌ای با هوش بود که فلسفه ماکیاولی را پیش از زایش او به کار بگیرد و به درستی تشخیص داده بود که با دین می تواند برای فرمانروائی کردن بر شهروندان عریش، میان بُر بزند. او نه برای فرمانروائی بر هموعان تازی اش دارای مشروعیتی بود و نه اینکه ارتش و تدارکاتی در اختیار داشت، ولی ادعای پیامبری به هیچیک از این عوامل و یا پیش شرطی نیاز نداشت و بویژه اینکه زمان مناسب برای ظهور پیامبر جدیدی در شبه جزیره عربستان به گونه کامل فرا رسیده بود. زیرا در آن زمان یهودی ها، مسیحی ها، زرتشتی ها، ستاره پرستان، همه دارای آئین و مقرراتی سازمان داده شده بودند که به آن فروزه الهی داده بودند، ولی همبودگاه تازی ها به سبب واپسگرایی از چنین ساختاری محروم مانده بود.

محمد برای فریب دادن تازی ها، روش پاداش و مجازات را پیش گرفت. بدین شرح که چون او به خوبی به اوضاع و احوال شبه جزیره عربستان و نیازهای گوناگون مردم آن منطقه و روانشناسی آنها آشنا بود، با حيله گری سنجیده شده‌ای پاداش پیروی از فرامینش را برآمدن نیازهای روانی و اجتماعی آنها نوید داد و سرپیچی از پیروی از اصول دین نو بنیادش را مجازات آنها بر شمرد. با توجه به اینکه سرزمین عربستان دارای آب و هوای خشک و حرارت سوزنده‌ای بوده و برای مردم تنگدست و عقب افتاده این منطقه ازدواج کار آسانی نبود، از اینرو همیشه برای اهالی این سرزمین، وجود رودخانه، آب، آشامیدنی های سرد، باغهای پر درخت و دارا بودن همسری زیبا پیوسته آرمان های دلخواهی به شمار می رفته اند. محمد با آگاهی از نیازهای گوناگون تازی ها برای جلب نگر آنها نسبت به خود، با ترفندهای بایسته، آیه‌هایی از قول الله وارد قرآن کرد مبنی بر اینکه آنهائی که به الله ایمان بیاورند و از پیامبر او فرمانبرداری کنند، در دنیای دیگر در بهشت الله بسر خواهند

<sup>38</sup>Niccolo Machiavelli, *The prince and Discourses* (New York: Ranson House, Inc., 1950), p. 147.

برد که فروزه های آن را به شرح زیر برشمرد:

ایمان آورندگان به الله و پیامبر او، پرهیزکاران، دینداران و پارسایان، شهدا، توبه کاران و آنهایی که در راه الله رنج کشیده و از خانه های خود به خارج مهاجرت کرده، چنانکه الله نوید داده، در برابر کردار نیکی که انجام داده اند، پاداششان در دنیای دیگر زندگی و بهره برداری از مزایا و موهبت های فراسوی پندار بهشت خواهد بود. این افراد در خانه دائمی خود بهشت، که در آن مرگ و میر وجود ندارد بسر خواهند برد. بهشت دارای باغهایی است که از فواره های زیبایی که در آن وجود دارد آب فوران خواهد کرد، چشمه های جوشان در آن وجود داشته و رودخانه هایی که در آن جاری است، پایان ناپذیر خواهند بود. قرآن و احادیث اسلامی بهشت را مکانی معرفی می کنند که بی نهایت زیبا بوده و در آنجا از گناه، درد و اندوه نشانه ای وجود ندارد و دارای انواع و اقسام وسائل عیاشی و خوشگذرانی است. در باره فروزه های بهشت، که فرجامگاه شهدای اسلام و افراد پرهیزکار است، آیه ۱۵ سوره محمد و آیه های ۱۱ تا ۳۸ و ۸۸ تا ۹۱ سوره واقعه، آیه ۲۳ سوره النبا و آیه ۷۴ سوره الرحمن قرآن، به شرح زیر یاوه گوئی می کند:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ. وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذِي لَشْرِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَعِينٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿١٥﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١٦﴾ فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ﴿١٧﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿١٨﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٩﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿٢٠﴾ مَتَّكِبِينَ عَلَيْهَا مُتَّقِلِينَ ﴿٢١﴾ يَتَطَوَّفُ عَلَيْهِمْ خُدَّادٌ ﴿٢٢﴾ يَا كُتَّابُ وَأَتَّارِقُ ﴿٢٣﴾ وَكَأْسٍ مِنْ مَجْدٍ ﴿٢٤﴾ لَا يَصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُزْفُونَ ﴿٢٥﴾ وَقَلَّكَهُمُ مَقَازِنُ خَيْرُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَحْمٌ طَيْرٍ ﴿٢٧﴾ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٨﴾ وَخُورُجِينَ كَأَمْثَلِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٩﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٠﴾ بِهِمْ قَصْرَاتُ الْظَرْفِ لَمْ يَنْظُمْنَهُنَّ إِسْرَافَهُمْ وَلَا جَانَّ ﴿٣١﴾

«در بهشتی که به پرهیزکاران نوید داده شده، نهرهایی از آب زلال گوارا و نیز نهرهایی از شیر تازه وجود دارند که طعم آنها هیچگاه تغییر نخواهد کرد. همچنین نهرهایی از شراب ناب و لذت بخش و نهرهایی نیز از عسل صاف شده یافت می شوند. انواع میوه ها و بویره خرما، انار و انگور در همه جای بهشت به گونه فراوان در دسترس می باشد. بهشتیان با عزت در بهشت بر سریرهای زربفت که با انواع جواهرات زینت یافته تکیه می زنند و جوانان زیبارویی که دارای جوانی

ابدی هستند، با کوزه های بلورین و مشربه های زرین و جامهای پر از شراب ناب به خدمتگزاری آنها اشتغال خواهند داشت. این شراب ها نه سردرد می آورد و نه خماری... و دختران زیبا رو و سیاه چشمی که دارای سینه های برجسته هستند، در اختیارشان خواهند بود. این زنان همیشه باکره بوده، شوهر دوست و همسال بوده و دست هیچ جنّ و انس به آنها نرسیده است.»

گوش باختگی به همین یاوه ها بود که از تازی های بادیه نشین غارتگر عربستان ارتشی به وجود آورد که سربازان آن کشته شدن در نبرد را با روئی گشاده استقبال می کردند، به گونه ای که می توان گفت، شور و اشتیاق تازی ها به بهشت، علاقه آنها به غارت و چپاول اموال و دارائی های دیگران و دستیابی به زنان زیبا جانشین کیش اسلام شد و سبب گردید که ارتش اسلام با پیروزی همگام شود و در غایت در ساختار «تروریسم سازمان داده شده» در جهان کار برد پیدا کند. تردید نیست، تازی های بادیه نشین خشک مغز و آذرتنگ زده ای که با رنج و تنگدستی در صحراهای عربستان بسر می بردند، این افسانه های خیالی را به عنوان الهامات الهی پذیرش کردند. یکی از حدیث های معتبر اسلامی که بوسیله صحیح البخاری نقل شده، می گوید:

از انس بن مالک نقل شده است که محمد گفت: «هر کس که بدرود زندگی گوید و در آن دنیا رستگار شود، اگر تمام این دنیا و آنچه را که در آن وجود دارد به وی بدهند، هیچگاه حاضر نخواهد شد به این دنیا باز گردد، مگر اینکه شهید شده و مزایای شهادت را تجربه کرده باشد که البته میل خواهد داشت، دو باره به دنیا بیاید و در راه الله کشته شود.»<sup>39</sup>

همانگونه که محمد فروزه های بهشت را برابر نیازهای انسانی، اجتماعی، روانی و نفسانی تازی ها به پندار در آورد و به خورد آنها داد، به همان شکل نیز دوزخ را با فروزه هائی شرح داد که کمتر چکامه سرای پندار پردازی را می توان در جهان یافت

<sup>39</sup> Muhammad Muhsin Khan, *Sahih al-Bukhari*, 9 vols., (Cambridge University, 1975), Hadith 4: 42, 52, 6, 53.

که هر اندازه نیز زشت اندیش بوده، توانسته باشد چنین شکنجه گاه آتش سرشتی را به پندار در آورد. محمد اظهار داشت دوزخ مجازاتگاه دردناکی است که افرادی که به سخنان او گوش ندهند و به او ایمان نیاورند، در آن جای خواهند گرفت. دوزخ به قول او، مکان بدبو و دردزائی است که در آن بدن افراد بدون ایمان به آتش کشیده شده و کباب و بریان می گردد. در دوزخ به افراد کافر و بدون ایمان تنها آب بسیار بدبو و جوشان خورانیده می شود و از بادهای سوزان - که در عریستان برای مردم وحشت آور است - استنشاق می کنند. افراد غیر مسلمان در دوزخ برای همیشه در میان آتشی سوزان و شعله ور بسر خواهند برد و دود سیاه، غلیظ، سوزان و نمکداری آنها را احاطه خواهد کرد. خوراک آنها بوته های خار و زقوم است که شکمشان را میبرد و تبدیل به دیگ مشتعل قیر می کند. همچنین در گوشه های این افراد سرب مذاب خواهند ریخت.

در زمان دیگری محمد به تازی ها گفت، هنگامی که الله به صالح که یکی از پیامبران زمان خود بود، قدرت معجزه داد، باز هم مردم به او و سایر پیامبران ایمان نیاوردند و از اینرو الله آنها را نابود کرد. (قرآن، آیه های ۷۳ تا ۷۹ سوره اعراف، آیه های ۶۱ تا ۶۸ سوره انعام، آیه های ۱۴۱ تا ۱۵۹ سوره شعراء و آیه های ۴۵ تا ۵۳ سوره النمل). همچنین، محمد در راستای افسون کردن تازی ها اظهار داشت، آنهایی که الله بخواهد بدون اینکه درخواست معجزه بکنند، ایمان خواهند آورد و آنهایی را که الله نخواسته است ایمان بیاورند، در گمراهی کامل باقی خواهند ماند. (قرآن، آیه های ۱۱۱ و ۱۲۵ سوره انعام). ولی این سخنان به گوش تازی ها فرو نرفت و سبب شد که چندین نفر از پیروان او از اسلام بازگشتند که او در این باره در قرآن لب به شکوه گشوده است. ولی به گونه ای که در جای خود خواهیم گفت، زمانی که او از مکه به مدینه فرار اختیار کرد، آهنگ سخنانش را تغییر داد.

هرگاه نویسندگان و پژوهشگران از اینکه آیا محمد یک پیامبر راستین بود که از مقامات فیزیکی الهام می گرفت و یا شیادی بود که برای فریب دادن هموعان خود و فرمانروائی بر آنها با پشت هم اندازی و انمود می کرد که از آسمان به او الهام می شود، در تردید هستند، ولی او خود به خوبی می دانست برای دستیابی به هدفی که در سر دارد، چه می کند و چه می گوید.

«کوله»، یکی از دانشمندانی که باور داشت محمد مبتلا به بیماری هیستری (غش و ضعف) بوده است، می نویسد: «افرادی که مانند محمد مبتلا به بیماری هیستری هستند، دارای اراده ای توانا و عزم پابرجائی که آنها را به مرز خودکامگی گرایش می دهد بوده و عوامل روانی آنها در آرمانهایشان جذب می شود و به جای اینکه اندیشه ها و باورهایشان در اختیار آنها باشد، خود جذب اندیشه ها و آرمانهایشان می شوند.»<sup>۴۰</sup> نویسنده، مکانیسم حالت های روان - بدنی ویژه ای را که محمد در مواردی که وانمود می کرد، جبرئیل بر او نازل شده است، از خود بروز می داد، در فصل ششم این کتاب باز شکافی خواهم کرد.

تا زمانی که محمد و پیروانش از تبلیغ در باره اصول و احکام کیش نوپای خود و اهانت به بت های سنتی موجود در خانه کعبه خودداری می کردند، از آزار و اذیت افراد تیره قریش در امان بودند، ولی هنگامی که شمار آنها از ۴۰ نفر افزون تر شد، آنها شروع به تبلیغ دین خود کردند و از اینرو هدف ساکنان مکه قرار گرفتند. یکی از سرسخت ترین منتقدان محمد، عمویش ابولهب و بالاتر از او همسرش آمنه جمیل، خواهر ابو سفیان بود که نفوذ بسیار زیادی روی شوهرش داشت.

محمد، به مشروعیّت عهد عتیق و عهد جدید و نیز پیامبری موسی و عیسی اعتراف می کرد، ولی می گفت، یهودی ها و مسیحی ها از نوشتارهای مقدس خود سرپیچی کرده و گمراه شده و از اینرو او به پیامبری الله برگزیده شده تا آنها را به قانون خدا و اجرای اصول راستین نوشتارهایشان بازگشت دهد. مخالفان محمد از او درخواست می کردند که اگر او به راستی پیامبر الله است، باید برای اثبات ادّعای خود، نشانه هائی از عوامل ماوراءالطبیعه به آنها ارائه کند. زیرا، موسی، عیسی و سایر پیامبران هر یک معجزه هائی برای اثبات پیامبری خود به مردم ارائه داده اند و او هم باید همین کار را انجام دهد. ولی چون محمد قادر نبود دلیل و یا معجزه ای از خود بیاورد و به تازی ها ثابت کند که او در ادّعایش راستگوئی می کند، از اینرو در برابر اعتراض تازی ها به چند شیوه دست زد. یکی اینکه از قول الله آیه ای آورد که به او دستور می دهد، به آتهائی که نسبت به پیامبری

<sup>40</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 52.

او شک دارند بگویند: «چه معجزه ای می تواند بزرگتر از قرآن، کتابی که بوسیله یک مرد بیسواد آورده شده، باشد. آنچنان کتابی که هیچ چون و چرائی در مطالب و چگونگی نوشتارهای آن وجود ندارد و هر گاه تمام افراد جن و انس دور هم گرد آیند توان ایجاد نوشتاری مانند آنرا نخواهند داشت. و چه معجزه ای بالاتر از اینکه این کتاب بوسیله تنها خود الله به رشته نگارش درآمده است. بنابراین، کتاب قرآن خود یک معجزه است.» (قرآن، آیه ۲۳ سوره بقره، آیه ۳۸ سوره یونس، آیه ۱۳ سوره هود و آیه ۸۹ سوره اسری) دو آیه نخست (۲:۲۳ و ۱۰:۳۸) می گویند: «هرگاه شما از آنچه که ما وحی کرده ایم، مشکوک هستید... یک سوره مانند آنها بیاورید...» و آیه ۱۳ سوره هود می گویند: «هرگاه شما از آنچه که ما وحی کرده ایم، مشکوک هستید... ده سوره مانند آنها بیاورید...» آیه ۱۸۸ سوره اعراف می گویند:

فَلَا أَمْلِكُ لِنَفْسٍ نَقْمًا وَلَا لَظْمًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُمِنَ الْعَذَابِ وَمَا مَسَّيْنِ السَّوْءَ إِنَّا لَا نَزِدُّهُ وَقْشِيرًا لِلنَّوْمِ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾

«بگو، من در برابر اراده الهی به سود و زیان خود نمی اندیشم و بر پایه آنچه که الله به من فرمان می دهد، رفتار می کنم. اگر من از نادیده ها و بغیر از آنچه که به من وحی می شود، آگاهی می داشتم، بر خیر و سود خود پیوسته می افزودم و هیچگاه رنج و زیان نمی دادم. من نیستم مگر رسولی ترساننده و بشارت دهنده به گروهی که اهل ایمان هستند.»

در زمان دیگری او به تازی ها اظهار داشت، او مردی است که از سوی الله تنها برای اینکه در باره موهبت های بهشت و مجازات های دوزخ اندرز بدهد، به پیامبری برگزیده شده است.

### مهاجرت مسلمانان به حبشه

به گونه ای که در پیش گفته شد، در سه سال نخست ادعای پیامبری محمد تا زمانی که او و یارانش از تبلیغ برای کیش نویایشان دم فرو بسته بودند، از گزند و آسیب مردم مکه در امان بودند، ولی زمانی که شمار آنها به ۴۰ نفر رسید و آنها شروع به تبلیغ کیش نویای خود کردند و بسویژه زمانی که محمد به بت های آنها

ناسزاگوئی آغاز کرد، بین آنها دشمنی و کشمکش آغاز گردید. تا هنگامی که ابوطالب عموی محمد در بند زندگی بود، چون ساکنان مکه به او فشار می آوردند تا برادرزاده مرتد خود را به آنها تسلیم کند، او از گفتار و منش محمد و ادعای پیامبری او ابراز نارضائی می کرد و او و افراد خاندان هاشمی ویرا در بند حمایت خود نگهداری می کردند. چون در این شرایط و اوضاع و احوال، محمد زیر فشار شدید قرار گرفته و بوسیله دشمنانش محاصره شده بود، در سال پنجم پیش از هجرت (۶۱۴ میلادی)، مدینه را ترک گفت و به خانه یکی از مریدانش به نام «ارکم» پناه برد. «ارکم» مرد ثروتمندی بود که در حدود ۲۵ سال از سنش می گذشت و دارای خانه بزرگی در مرکز شهر مکه بود. محمد، خانه «ارکم» را که محل امنی برای او به شمار می رفت، مرکز فعالیت های خود قرار داد و در حالیکه هنوز عمویش ابوطالب از او محافظت می کرد، برای مدت یکماه در خانه «ارکم» بسر برد.

بدین ترتیب محمد، خود را از گزند مخالفانش در امان نگهداشت، ولی پیروان او که بیشتر برده بودند بوسیله مردم مکه آزار و حتی تهدید به مرگ می شدند و محمد برای حفظ جان آنها در شهر فاقد قانون مکه هیچ اقدامی نمی توانست به عمل بیاورد. زمانی که محمد مشاهده کرد که پیروان بدون دفاعش مورد آزار اهالی مکه قرار گرفته و او برای نگهداری آنها هیچ اقدامی نمی تواند انجام دهد، در سال پنجم ادعای پیامبری اش ۱۵ نفر آنها را به حبشه فرستاد و پادشاه مسیحی آن سرزمین، به نام «نجاشی» و یا «نگوس» آنها را با کمال مهمان نوازی پذیرا شد. بقیه مسلمانان بعدها به آنها ملحق شدند و شمارشان به حدود ۸۰ نفر رسید که ۲۰ نفر آنها زن بودند. مدت ماندگاری پیروان محمد در این دوره که «مهاجرت اول» نامیده شده، سه ماه به درازا انجامیده است. فرار محمد از مکه به مدینه «مهاجرت دوم» نامیده شده است.

### ورود حمزه و عمر به اسلام

در سال چهارم ادعای پیامبری محمد، زمانی که وی هنوز در خانه «ارکم» بسر می برد، دو رویداد بسیار شگون آور برایش رخ داد که سبب استواری پایه های شکننده ادعای شیادانه اش شد. نخستین آنها اسلام آوردن یکی از عموهایش حمزه

و دیگری عمر بن الخطاب، دومین خلیفه بود.

اسلام آوردن حمزه بسدین ترتیب انجام گرفت که یکی از روزها ابوجهل رئیس طایفه بنی مخذوم، محمد را در خیابان دیدار کرد و به سختی به او پرخاش کرد و او را مورد سرزنش قرار داد. اندک زمانی پس از آن، حمزه عموی محمد که مردی تنومند و ورزشکار بود، در حالیکه تیر و کمانش به شانه اش آویزان بود، از شکار بازگشت نمود و زنی که ماجرای اهانت ابوجهل به محمد را مشاهده کرده بود، جریان را برای او شرح داد. حمزه که هنوز به اسلام نگرائیده بود، ولی حفاظت از محمد را وظیفه خود می دانست، بسیار خشمگین شد و ابوجهل را در خانه کعبه یافت و ضربه محکمی به سراو وارد کرد و پس از آن اسلام اختیار کرد و یکی از پیروان پروپا قرص محمد شد تا آنجا که در جنگ احد در راه خدمت به اسلام از پای درآمد. بدیهی است، زمانی که حمزه نیرومندترین فرد قریش اسلام اختیار کرد، به توانمندی محمد کمک کرد و او بیشتر مورد حمایت و پشتیبانی حمزه، عمویش قرار گرفت.<sup>41</sup>

در مورد دیگری، عمر بن الخطاب، پسر برادر ابوجهل که در آن زمان ۲۶ ساله بود و از دشمنان سرسخت محمد به شمار می رفت و مردی شرور و خشونتگر بود، برای کشتن محمد خانه اش را ترک کرد. در راه، به مرد مسلمانانی از خاندان خود برخورد و هدفش را با او در میان گذاشت. آن مرد به عمر گفت، بهتر است پیش از اجرای نیت خود و کشتن محمد، به حساب خواهرش، امینه و شوهرش سید که در پیش اسلام آورده اند، رسیدگی کند. عمر نمی توانست باور کند که خواهر او و همسرش اسلام اختیار کرده اند، ولی هنگامی که به خانه آنها رفت، زیر تأثیر اسلام قرار گرفت و او هم به اسلام گروید و در پی آن دخترش، حفصه را مانند ابوبکر به محمد به زناشویی داد. ورود حمزه و عمر به اسلام، محمد را به گونه بسیار زیادی توانمند کرد.

هنگامی که حمزه و عمر، دو نفر از مردان پر نفوذ قریش به اسلام ایمان آوردند، پایه های اسلام و قدرت محمد استواری یافت و سبب شد که محمد خانه «ارکم» را ترک گوید و دوباره به خانواده اش متکی شود و نیروی خود را در راستای افزودن

<sup>41</sup> At-Tabari, *The History of At-Tabari*, vol. 6, p. 104.



به پیروانش متمرکز کند. زمانی که افراد تیره قریش مشاهده کردند، پیروان محمد در حبشه مکان امنی برای زندگی پیدا کرده، حمزه و عمر اسلام آورده و کیش نوپای اسلام بتدریج در بین افراد خانواده آنها گسترش می یابد، در هفتمین سال ادعای پیامبری محمد، به اقدام بسیار مهمی بر ضد محمد و پیروانش دست زدند. بدین شرح که آنها را از نگر اجتماعی تحریم کردند و با رهبری پر تلاش ابوجهل، فرمانی صادر نمودند که هرگونه تماس اجتماعی، ازدواج و یا دادوستد تجارتنی را با آن گروه از افراد تیره قریش که به اسلام ایمان آورده بودند، ممنوع می ساخت. بنابه فرمان صادر شده، تنها در موردی تحریم اجتماعی مذکور برداشته می شد که حامیان محمد، شیادی که خود را پیامبر شناختگری می کرد را برای مجازات به آنها تحویل دهند.

### مرگ خدیجه و ابوطالب

برای مدت سه سال، تحریم اجتماعی یاد شده به قدرت خود باقی بود و سبب شد که محمد نتواند به تبلیغ دینش بپردازد. سرانجام با پادرمیانی ابوطالب، تحریم یاد شده در آخرین سال سکونت محمد در مکه (۶۲۰ میلادی) برداشته شد. ولی در همان سال، دو رویداد ناگوار برای محمد رخ داد و او را اندوه زده کرد. زیرا در خلال چند ماه نخست، همسر با وفایش خدیجه و پس از آن ابوطالب، عمویش که در تمام این سالها از او محافظت کرده بود، یکی پس از دیگری در گذشتند. محمد، نتوانست جای ابوطالب، فردی را که از او محافظت می کرد پر کند، ولی به زودی جای همسرش خدیجه را با دو زن تازه پر کرد. یکی از این دو، دختر بیچه ۶ ساله یار با وفایش ابوبکر، به نام عایشه بود. خدیجه در سن ۶۵ سالگی در گذشت و عایشه همسری که جای خدیجه را پر کرد، تنها ۶ سال داشت. به گفته دیگر، ۵۹ سال بین همسر در گذشته و عروس بیچه تازه محمد، اختلاف سن وجود داشت. چون از نگر جسمی امکان همخوابگی با همسر کودک سالش عایشه امکان نداشت، از اینرو دو ماه پس از مرگ خدیجه، وی سوده بیوه «سکران» یکی از پیروانش را که جزء مهاجران حبشه بود، به عقد ازدواج خود در آورد.

مرگ ابوطالب اندک زمانی پس از مرگ خدیجه رخ داد. با درگذشت ابوطالب

شرح کوتاهی از زندگی محمد بنیانگزار اسلام ۴۹

که نه تنها عمومی محمد بود، بلکه با تمام نیرو از او محافظت به عمل می آورد، آزار و اذیت ساکنان مکه بر ضد محمد آغاز گردید. چون در این شرایط محمد بهیچوجه قادر به تبلیغ آئین نوپایش در مکه نبود، از اینرو همراه پسرخوانده اش زید به طائف پناه برد. طائف سرزمین بارآور کوچکی بود که در ۴۰ میلی مشرق مکه واقع شده، در اطراف شهر دیوار کشیده شده و محل سکونت طایفه ثقیف بود. ساکنان این شهر همه بت پرست بودند و در راستای همکاری با ساکنان مکه در آزار رساندن به محمد، در برابر تبلیغات دینی او، به وی و زید سنگ پرانی می کردند. سرانجام با فریاد و جنجال، در حالیکه سنگ هائی که به آنها اصابت کرده بود، سبب خونریزی از بدن محمد شده و سر زید، پسرخوانده اش نیز شکسته شده بود، آنها وادار شدند با دل شکستگی طائف را ترک و به مکه بازگشت کنند.

در راه بازگشت به مکه، محمد مانند همیشه به لاف زنی پرداخت و اظهار داشت، در محلی به نام نخله که بین طائف و مکه قرار دارد، زمانی که شب هنگام در آنجا توقف کرده و مشغول خواندن قرآن بوده، گروهی از موجودات غیر مرئی که «جن» نامیده می شوند و از آن محل در حال گذر بوده اند، در آنجا توقف کرده و به قرآن خوانی او گوش فرا داده اند. دلیل اینکه محمد به چنین دروغ ناپرخدانه و خرافی که سالها پیش از ظهور وی در سراسر مشرق معمول بود دست زد، آن بود که می خواست وانمود کند که هرگاه مردم عربستان به گفتارهای او باور ندارند، برخی از موجوداتی که دیدن آنها برای افراد بشر امکان ناپذیر است، به آنها یا دیده احترام می نگرند. این رویداد در هفتاد و دومین سوره قرآن شرح داده شده است. از آن پس محمد لاف می زد که او برای هدایت افراد بشر و موجودات نادیدنی و یا به گفته تازی ها جن و انس به پیامبری برگزیده شده است.<sup>۴۲</sup>

**محمد مدنی، مرد شمشیر**

اسلام بدون شمشیر و نیرنگ، مرده زایش می یافت.

Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. iv.

<sup>42</sup> Washington Irving's *Life of Mohammed*, ed. Charles Getchell (Massachusetts: The Ipswich Press, 1989), p. 57.

پس از آنکه محمد در حدود ۱۳ سال در مکه برای گرایانیدن تازی ها به کیش نوینپادش چرب زبانی و تیرنگ بازی کرد، موفق شد تنها در حدود ۵۰ نفر را به دین خود درآورد. هنگامی که وی به مدینه تغییر مکان داد و در آنجا ارتش منظمی برای اسلام به وجود آورد و قدرت آن شهر را در دست گرفت، بی‌کباره ۱۸۰ درجه تغییر منش داد. بدین شرح که شمشیری در دست گرفت و از محمد اندرزگویی زاهد و عنادت پیشه مکی، به گونه ناگهانی به یک فرمانروای ستمگر، یک راهزن و یک تروریست تبدیل گردید و به تازی ها اظهار داشت، الله موسی و عیسی را با قدرت معجزه به پیامبری برگزید، با این وجود مردم به آنها گوش ندادند، از اینرو او اکنون ویرا بدون معجزه به پیامبری برگزیده است تا بوسیله شمشیر، مردم را به فرمانبرداری از فرامینش وادار کند. به دنبال این سخن، محمد هرگونه بحث و ستیزی را در باره اصول و باورهای دینش ممنوع کرد و به پیروانش فرمان داد، به جای بحث و گفتگو در باره اصول و احکام اسلام، شمشیر به دست گیرند و برای گسترش اسلام نبرد کنند و هر کسی را که با آن مخالفت ورزد، نابود سازند.

در حالیکه محمد خود نتوانست هیچ معجزه ای به مردم ارائه دهد و ادعا کرد که قرآن معجزه ای است که به یک پیامبر بیسواد وحی شده است، ولی پیروان او و آنهایی که به خود برچسب علمای اسلام زدند، معجزه های بسیاری را به او نسبت دادند. این افراد لاف زدند که محمد ماه را به دو نیم کرده، هنگامی که او راه می رفته درخت ها در برابرش خم می شدند، او گروه زیادی را با مقدار بسیار کمی خوراک تغذیه کرده، شتری در حضور او به صدا درآمده و دز موردی لب به شکایت گشوده، شانه بریان شده گوسفندی به او گفته است که آنرا زهر آلوده کرده اند و غیره. افزون بر آن علمای اسلامی اظهار داشتند، سلیمان بدان سبب به پیامبری برگزیده شد تا خرد، شکوه و قدرت خداوند را به مرحله تجلی درآورد، دلیل برگزیده شدن موسی به پیامبری این بود که رساننده مراتب مهر و بخشش خداوند نسبت به بندگانش باشد و عیسی مأموریت داشت تا نیک اندیشی و قدرت و دانش خداوند را برای بندگانش پیام آورد و از اینرو، این پیامبران به معجزه نیاز داشتند، ولی چون محمد بدین سبب به پیامبری برگزیده شد تا شکیبائی خداوند را به آگاهی مردم رسانیده و بوسیله نیروی شمشیر تمامی مردم را وادار به فرمانبرداری از الله بکند، از اینرو نیازی به ارائه

## ۵۱ شرح کوتاهی از زندگی محمد بنیانگزار اسلام

معجزه نداشت. این دیدمان متافیزیکی سبب ایجاد دکتین جهانی «شمشیر» در اسلام گردید. مفهوم این دکتین اینست که دین اسلام باید بوسیله شمشیر همه جا گیر شود و وظیفه دینی مسلمانان آنست که در هر شرایطی که بسر می برند، برای گسترش اسلام نبرد کنند. حال هرگاه در این نبرد پیروز شوند، اموال و دارائی و زنان کافران به مالکیت آنها در خواهد آمد و اگر کشته شوند، عنوان شهید خواهند یافت و بیدرنگ وارد بهشت خواهند شد و زنان زیبا و سیاه چشم پرهیزکاری که دست هیچ جنّ و انسی به آنها نرسیده، در اختیارشان قرار خواهد گرفت. (قرآن، آیه ۵۶ سوره الرّحمن، آیه های ۲۲، ۳۷ تا ۳۹)

حدیثی وجود دارد که می گوید، زمانی علی بن ابیطالب، پسر عمو و داماد محمد که به سمت چهارمین خلیفه اسلام برگزیده شد، برای رهبری مسلمانان به محلی گسیل شده بود، ولی شمشیر او به گونه ناگهانی شکست. از اینرو، الله فرمان داد تا فرشته جبرئیل برای او شمشیر دولبه آراسته ای به نام «ذوالفقار» از آسمان بیاورد. جبرئیل این شمشیر را به محمد و وی آنرا به علی تحویل داد. این حدیث در سمت چپ یک تصویر چینی که از شمشیر محمد چاپ شده، نوشته شده است.<sup>۴۳</sup> علی که از بزرگترین قهرمانان جنگی اسلام به شمار می رود، چکامه ای سروده که در عربستان بسیار مشهور است و دلیل شجاعت و دلآوری او در جنگ به شمار رفته است. چکامه یاد شده، به شرح زیر است:

الْبَيْفُ وَالْخَنْجَرُ رِيحَانُونَا  
عَفَانُ النَّزْجِيسِ وَالْأَسْ  
شَرَابُونَا دَمُ الْعُدُونَا  
وَالْجُمُجْمَةُ رَأْسُ الْكَاشِ

گل های ما شمشیر و خنجر هستند  
گل نرگس و شقایق نزد ما هیچ هستند

<sup>43</sup>Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 37.

## علی بن ابیطالب بزرگ درخیم اسلام و شمشیر دو دم او



فرتور پالا از هفتگی نامه جمهوری اسلامی و فصلنامه هنر (جلد چهارم، سال ۱۳۶۲ هجری شمسی) برداشت شده و نشریه های یاد شده نیز آنرا از فرتوری که در نمایشگاه باستانی موزه لندن وجود دارد نسخه برداری کرده اند.



آشامیدنی ما خون دشمنانمان می باشد  
جام شرابمان کاسه سر دشمنانمان است.<sup>۴۴</sup>

بین بسیاری از قرآن شناسانی که این کتاب را ارزشیابی کرده اند، عقیده دانشمندی به نام William Cantwell Smith بسیار آموزشگرانه است. او می نویسد:

«مسلمانان قرآن را برای آن نمی خوانند که بفهمند آیا آن کلام خداوند است یا نه، بلکه آنها ابتدا باور می کنند آن کلام الهی است و سپس آنرا می خوانند. بدیهی است که این روش اندیشه گری، در درک قرآن تفاوت به وجود می آورد. دانشجویانی که قصد دارند قرآن را یاد بگیرند، باید بدون پیش داوری در باره اینکه آیا برآستی قرآن کلام خداوند است یا نه، آنرا بخوانند تا بتوانند واقعیت آنرا درک کنند. اگر یک فرد غیر مسلمان این کتاب را باز کند و به درونمایه آن نگاهی بیندازد، از خود خواهد پرسید: «مگر چه نکاتی در این کتاب آورده شده که مسلمانان فکر می کنند، آن کلام خداست؟» چنین شخصی نمی تواند درک کند که این پژواک خود آنهاست که این باور را در آنها به وجود می آورد. به گفته دیگر، آنها آنرا کلام خدا می دانند، زیرا پیش از خواندن این باور را در مغز خود کاشته و سپس به خواندن آن پرداخته اند. حال اگر این شخص کتاب قرآن را بدین هدف بخواند که بتواند بفهمد آیا درونمایه آن کلام خداوند است یا نه؟ آن زمان می تواند درک کند که در این همه سده هائی که از عمر اختراع این کتاب می گذرد، بسر مسلمانان جهان چه آمده است؟»<sup>۴۵</sup>

در قرآن آیه ای وجود دارد که بین مسلمانان به «آیه شمشیر»، (آیه التسیف) مشهور است. این آیه مشهور که در سوره توبه آمده و نشانگر روان دین اسلام است، می گوید:

<sup>44</sup>Ibid., p. 26

<sup>45</sup>William Cantwell Smith, "Is the Koran the Word of God?" in *Questions of Religious Truth* (New York: Charles Scribner's Sons, 1967), pp. 49-50.

• قِيمَاذَا اسْتَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوا مِنْهُمْ وَاقْضُوا إِلَيْهِمْ  
كُلَّ مَرَضِدٍ قِيَانٍ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَقَتَلُوا نِسِيَلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۹۰﴾

«پس چون ماههای حرام بسر آمد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید، ولی هر گاه آنها توبه کنند، نماز برپای دارند و زکات بپردازند، پس از آنها دست بردارید.» (قرآن، ۹۰: ۵)

بنابر آنچه که گفته شد، محمد در بدایت امر و پیش از اینکه از مکه به مدینه فرار کند و در آنجا قدرت را به دست بگیرد، تنها به تازی ها پند و اندرز می داد، ولی زمانی که در مدینه قدرت را به دست گرفت، به کار برد شمشیر پرداخت. به همین دلیل، «آیه شمشیر» به اندازه ای در اسلام اهمیت یافت که این آیه، ۱۲۴ آیه ای که از مسالمت جوئی، گذشت و نیک منشی نسبت به مشرکین دم می زدند، همه را نسخ کرد.

### فرار محمد از مکه به مدینه

پس از ناکامی اندوهبار محمد در طائف و بازگشت او به مکه، روز به روز وضع او در این شهر بیشتر و بیشتر به وخامت گرائید. با درگذشت خدیجه و ابو طالب که هر دو با تمام امکانات خود از محمد پشتیبانی می کردند و گسترش مخالفت بر ضد او، برآستی که زندگی در مکه برایش بسیار طاقت فرسا شده بود. ولی در بحبوحه چنین وضع ناگواری، ناگهان راه حل مطلوبی در سال ۶۲۰ از افق مدینه پدیدار و چاره گشای گرفتاری های محمد شد.

در این سال، یک گروه هفت و یا هشت نفری که همه آنها بجز یک نفر وابسته به تیره خزرج بودند، از مدینه برای انجام مراسم زیارت خانه کعبه وارد مکه شدند. محمد با این گروه به گفتگو نشست و اصول دین نوپایش را برای آنها شرح داد. این افراد زیر تأثیر شخصیت محمد قرار گرفتند و به دو سبب به او پاسخ همکاری دادند. بر پایه نوشته ابن اسحق، در شهر مدینه، یهودی های بسیاری وجود داشتند که در زمانی که با تازی ها نبرد می کردند، به آنها گفته بودند به زودی پیامبری پدید خواهد آمد و به آنها کمک خواهد کرد تا بر بت پرست ها پیروز شوند و آنها فکر کردند

## شرح کوتاهی از زندگی محمد بنیانگذار اسلام ۵۵

محمد ممکن است آن فرد باشد. دیگر اینکه، آنها فکر کردند محمد می‌تواند بین تیره‌های متخاصم خزرج و اوس میانجیگری کرده، آنها را آشتی دهد و با یکدیگر متحد کند و در نتیجه خون و خونریزی را در آن شهر به پایان برساند. در پایان مراسم زیارت خانه کعبه، این گروه به مدینه بازگشت کردند و درباره گفتگوهای خود با محمد و امکان انجام آنها به اندیشه‌گری پرداختند.<sup>۲۶</sup>

در تابستان سال ۶۲۱، آن گروه هفت نفری که در سال پیش با محمد به گفتگو نشستند بودند، همراه پنج نفر دیگر از یاران خود، برای انجام مراسم زیارت خانه کعبه وارد مکه شدند. این گروه ۱۲ نفری که ۱۰ نفرشان وابسته به تیره خزرج و ۲ نفرشان وابسته به تیره اوس بودند، نمایندگی بیشتر تازی‌های مدینه را بر عهده داشتند و در باره مشکلات شهر خود با محمد به گفتگو پرداختند و نگر مشورتی او را جویا شدند. پس از اینکه این گروه با محمد گفتگوهای به عمل آوردند و به اسلام گرویدند، قول دادند پیامبری محمد را بپذیرا شوند، از او فرمانبرداری کنند و بر پایه اصول مذهب او از دست زدن به گناه‌های معینی خودداری نمایند. این دیدار در عقبه که محلی است در راه بین عرفات و مینا روی داد و بعدها به «پیمان جنگ»، یا «پیمان نخست عقبه» و یا «پیمان زن» شهرت یافت، زیرا نمایندگان مدینه بدون ورود در جنگ و خونریزی به محمد قول همکاری داده بودند.

هنگامی که این گروه می‌خواستند به مدینه بازگشت کنند، محمد یکی از پیروان مورد اعتمادش به نام «مصعب بن عمیر»<sup>۲۷</sup> که قرآن را خوب می‌دانست و جزء افرادی

<sup>۲۶</sup> John Bagot Glubb, *The Life and Times of Muhammad* (New York: Stein and Day Publishers, 1970), p. 143

<sup>۲۷</sup> «مصعب بن عمیر» از یاران نزدیک محمد به شمار می‌رفت و از نگر جسمی بسیار به او شبیه بود و پرچمداری لشکر او را نیز بر دوش داشت. در جنگ اُحُد «مصعب بن عمیر» در گرم‌ترین نبرد در برابر چشمان محمد کشته شد و چون او با محمد شباهت زیادی داشت، لشکریان قریش با کشته شدن او فکر کردند، خود محمد را از پای در آورده‌اند و از اینرو همه آنها با هیجان زیاد فریادهای هلهله و شادی بر آوردند و خیر کشته شدن محمد را به یکدیگر مژده دادند. این رویداد سبب شد که بین لشکریان محمد هرج و مرج و بی‌نظمی به وجود آید.



بود که در پیش به حبشه مهاجرت کرده و در آن زمان از آنجا بازگشته بود، همراه آنها روانه کرد تا به آنها قرآن و اصول اسلام را آموزش دهد. نتیجه کار این گروه به اندازه ای موفقیت آمیز بود که در مراسم زیارت خانه کعبه سال بعد (۶۲۲)، یک گروه ۷۵ نفری، شامل ۷۲ نفر مرد و ۳ نفر زن از مدینه برای همکاری با محمد وارد مکه شدند و یکی از آن شب ها به گونه سرّی با محمد دیدار کردند. عباس، عموی محمد که هنوز اسلام نیاورده بود، نخست لب به سخن گشود و به آن گروه گفت، اگر آنها قول دهند از محمد پشتیبانی کنند، او پذیرش خواهد کرد به مدینه بیاید و در بین آنها زندگی کند. رئیس گروه به نام «البارا بن مرور» پاسخ داد، تمام اهالی مدینه آماده اند همانگونه که از زنان خود نگهداری می کنند، از محمد نیز با سلاح های خود حمایت و پشتیبانی نمایند. این موافقت نامه بین محمد و اهالی مدینه، بعدها به «پیمان دّوم عقبه» مشهور شد و راه را برای فرار محمد از مکه به مدینه هموار کرد. هنگامی که خبر پیمان محمد با نمایندگان مدینه در عقبه در مکه شایع شد، دشمن سرسخت و آشتی ناپذیر او ابوجهل پیشنهاد کرد، هر یک از گروه های وابسته به تیره قریش نماینده ای برگزینند و همگی آنها در یک زمان ضربه ای با شمشیر به محمد وارد آورند تا پیروان او نتوانند هیچ خانواده ویژه ای را متهم به قتل او کنند و از آن انتقام بگیرند. همچنانکه دشمنی بین رهبران مکه و محمد به وخامت بیشتر می گرائید، او به بیشتر پیروانش تکلیف کرد، شهر مکه را ترک گویند و به مدینه بروند تا جایی که تنها خود او، ابوطالب و ابوبکر در مکه باقی ماندند.

دشمنان محمد به درستی پی برده بودند که محمد بر آنست تا به مدینه فرار کند و هرگاه در انجام این کار پیروزی یابد و رهبری آن شهر را به دست بگیرد، برای آنها خطرناک خواهد شد. بنابراین، بر آن شدند تا او را در شهر مکه نگهدارند و در همانجا به زندگی اش پایان دهند. نویسندگان نوشته اند که چون فرار محمد از دست دشمنانش در مدینه کار آسانی نبود، از اینرو، او علی را به جای خود در رختخوابش خوابانید و هنگامی که افراد قریش برای کشتن او آمدند، علی به جای او از رختخواب درآمد و مهاجمین او را رها کردند. بدین ترتیب محمد همراه ابوبکر به گونه پنهانی از مکه فرار اختیار کرد و تا زمانی که افراد قریش در جستجوی او بودند، در غاری در نزدیک کوه ثور که در نزدیکی های جنوب مکه قرار داشت،

پنهان گردید. پس از دو روز پسر ابوبکر که مراقب اوضاع بود، به آنها خبر داد که قریشی ها جستجو برای یافتن او را پایان داده و بنابراین، محمد و ابوبکر غار را ترک کردند و به سلامت وارد مدینه شدند. آیه ۴۰ سوره توبه در این باره می گوید:

• *لَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَنْجِسْ لِلَّهِ مَعْتَابًا نَزَّلَ اللَّهُ*

«اگر شما او را یاری ندهید، الله این کار را انجام خواهد داد. هنگامی که کافران او را همراه یکی از یارانش از مکه بیرون کردند و آندو در غار بودند، او به همراهش گفت: «آندوه به خود راه مده، زیرا الله با ما خواهد بود...»

فرار محمد از مکه به مدینه که در روز ۱۲ ماه ربیع الاوّل (۱۶ ژوئیه سال ۶۲۲ میلادی) انجام گرفت، در تاریخ، «هجرت» نامیده شد و بعدها نخستین سال آغاز تاریخ اسلام دانسته شد و نقطه عطف بزرگی در تاریخ و انمودسازی محمد به پیامبری و اسلام به شمار آمد. آن گروه از پیروان محمد که با او از مکه به مدینه مهاجرت کردند، «مهاجران» و آنهایی که در مدینه ساکن بودند و به اسلام پیوستند، «انصار» نامیده می شوند. بزرگترین دلیل فراخواندن محمد به شهر مدینه، اوضاع و احوال داخلی این شهر بود. بر خلاف شهر مکه که تنها تیره قریش در آن سکونت داشتند، در شهر مدینه، دو تیره متخاصم تازی به نامهای «خزرج» و «اوس» و سه تیره یهودی به نامهای «بنی نضیر»، «بنی قینقاع»، و «بنی قریظه» بسر می بردند. برای سالهای متمادی، دو تیره «خزرج» و «اوس» با یکدیگر کینه خانوادگی داشتند و با هم در نبرد بودند. در این شهر نیز مانند مکه یک قدرت مرکزی و یا حکومتی وجود نداشت و از اینرو، ساکنان مدینه انتظار ظهور فردی را می کشیدند تا آنها را با یکدیگر متحد نماید. برخی از پژوهشگران باور دارند، یهودیانی که در این شهر به سر می بردند، از نگر کشاورزی، صنعت، اقتصاد و فرهنگ از تازی ها پیشرفته تر بودند و شاید به همین دلیل بیشتر تازی های این شهر از یهودی ها تنفر داشتند.<sup>۴۸</sup>

بنابراین، یکی از نخستین وظائف محمد در هنگام ورود به مدینه آن بود که در این شهر یک نظم سیاسی به وجود آورد تا پیروان او بتوانند در امنیت بسر برند و

<sup>48</sup> Martin Froward, *Muhammed: A Short Biography* (Oxford, England: One World Publications, 1977), p. 17.

همچنین شهر را از کشمکش هائی که سالها بود بین تیره های گوناگون ساکن آن وجود داشت، نجات بخشید. برای دستیابی به این هدف، محمد قانون اساسی قبیله‌ای دیرین این شهر را لغو کرد و قانون اساسی تازه و مهمی برای مدینه به وجود آورد که بتدریج، دین نوپای او اسلام را به یک امپراتوری جهانی و نیز یک دین جهانی تبدیل نمود. این قانون، شامل مقرراتی درباره آغاز کردن جنگ، پرداختن خونبها و آزادسازی اسیران در برابر پرداخت پول (فدیه) بود. یکی از اصول قانون پیش بینی کرده بود: «در مواردی که طرفین اختلاف قادر نیستند بر پایه اصول پیش بینی شده در این قانون به حل اختلافات خود بپردازند، باید آنرا به الله و پیامبر او واگذار کنند.» بدیهی است که چون واژه الله در این موارد به عنوان موجودی نادیدنی به کار می رود که نه کسی می تواند آنرا ببیند و نه اینکه با او تماسی داشته باشد، بنابراین هر زمانی که محمد ذکری از الله به میان می آورد و کم و بیش همیشه نام خود را در کنار او به کار می برد، هدفش این است که مزایائی را که به الله ویژگی می دهد، خود از آنها بهره برداری کند. به گفته دیگر می توان گفت که در سراسر نوشتارهای اسلامی، واژه الله نام غیر رسمی و غیر مستقیم خود محمد می باشد.

به هر روی، یکپارچه کردن همبودگاه مدینه بدون اختلاف و کشمکش انجام نگرفت. نه تنها بین تیره های یهودی و تازی در مدینه مشاجره و نزاع وجود داشت، بلکه بین گروه های مهاجرین و انصار نیز به سبب اینکه هر یک باور داشتند، پیش از دیگری به اسلام خدمت کرده و باید سهم بیشتری برایشان در نگر گرفته شود، با یکدیگر اختلاف بهم زده بودند. افزون بر آن، گروهی از ساکنان مدینه که «منافقین» نامیده می شدند با دادن هر گونه امتیاز اجتماعی و یا قدرت سیاسی به محمد مخالف بودند. «منافقین» افرادی بودند که در ظاهر وانمود می کردند مسلمان شده، ولی در باطن غیر مسلمان باقی مانده و رهبر آنها فردی بود به نام «عبدالله بن ابی» که فردی بسیار جاه طلب بود و کم و بیش، پیش از ورود محمد به مدینه خود را در جایگاه پادشاهی این شهر قرار داده بود.

محمد، برای یگانه کردن و مهاجرین و انصار، کوشش کرد به سنت دیرین تازی ها که عبارت از «برادری» بود، متوسل شد. ولی بر پایه اصول کیش نوپائی که خود به وجود آورده بود و از جمله آیه ۱۰ سوره حجرات، این اصل می توانست تنها

بین مسلمانان کار بُرد داشته باشد و نه مسلمانان و غیر مسلمانان. به ویژه آیه ۵۱ سوره مائده می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فإِنَّهُ مِنَّهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، یهودی ها و مسیحی ها را به دوستی خود نپذیرید، زیرا آنها دوست یکدیگر هستند و هر کسی از شما که چنین کاری بکند، مانند خود آنها خواهد بود.»

به هر روی، پیوند محمد با یهودی های مدینه بسیار برایش نگرانی آور بود. قانون اساسی مدینه به یهودی های مدینه آزادی داده بود که کیش مذهبی خود را نگهداری و به آن عمل کنند، ولی همچنین از آنها خواسته بود، در صورت لزوم به پشتیبانی از محمد اقدام ورزند. بیشتر یهودی ها بر پایه پیش بینی کتاب مقدسشان انتظار داشتند پیامبر دیگری ظهور کند و سبب نجات و رستگاری آنها شود. محمد کوشش می کرد به آنها بپذیراند که آن پیامبر اوست، ولی یهودی ها مدعی بودند که آن پیامبر از خانواده داود خواهد بود و نه تیره قریش و یا تازی های دیگر و از اینرو، آموزش های دینی محمد را مسخره می کردند و او را یک شیاد می خواندند.

محمد برای اینکه همکاری یهودی ها را نسبت به خود جلب کند، در آغاز کوشش کرد آئین مراسم دینی آنها را برای اسلام پذیرش کند. برای مثال، او ابتدا اورشلیم را برای قبله مسلمانان برگزید و آنها در آغاز، هنگام برگزاری نماز، چهره خود را به سوی اورشلیم می گرداندند و نیز هنگامی که در باره مسافرت خیالی اش به آسمان ها بیهوده گوئی می کرد، اظهار داشت که مبدأ مسافرت او اورشلیم بوده است. همچنین، او روزه مسلمانان را از آئین مذهبی یهودی ها برداشت کرد و روز «یوم کیبور» را که یهودی ها در آن روز به انجام رسم روزه گیری می پردازند، برای مسلمان ها برگزید و حتی نام روزه مسلمان ها را نیز همان نامی که یهودی ها در زبان خود به کار می برند، یعنی «عاشورا» که در گاهنامه عبری ها مفهوم دهم ماه تیشترین را می دهد، تعیین کرد. محمد تمام این اقدامات حيله گرانه را بدین سبب به کار برد که وانمود کند که دین نوپای او با سایر دین های سامی پیوند داشته و در واقع دنباله تکمیلی آنها به شمار می رود. ولی هیچیک از ترفندهای محمد در گرایش یهودی ها

به اسلام کارگر نیفتاد و وی را بر آن داشت که به تاکتیک فریبگرانه همیشگی اش دست بزند و به گونه ناگهانی آیه های ۱۳۶ تا ۱۴۷ سوره بقره قرآن را از سوی الله نازل کند. این آیه ها می گویند، مسلمان ها از این پس به جای اورشلیم باید چهره خود را به سوی مکه بگردانند. همچنین او زمان روزه مسلمانان را تغییر داد و آنرا از روز دهم ماه تیشترین (عاشورا) به تمامی روزهای ماه رمضان تغییر داد و در برابر مخالفت یهودی ها با دین تازه ای که آورده بود، تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که اظهار داشت، این افراد از پذیرش یک دین راستین سرباز زده و اصول و موازین دینی و نوشتارهای مقدس خود را که خود او هم باور دارد از سوی خداوند آمده، نادیده گرفته اند.

مکه یک شهر تجارته بود و در اطراف و حوالی آن کشاورزی غیر ممکن می بود. ولی مدینه که در ۲۵۰ میلی شمال مکه قرار دارد، بر عکس یک شهر کشاورزی بود که درآمد ساکنان آن از خرما و کشت حبوبات به دست می آمد. در زمانی یهودی ها قدرت سیاسی مدینه را در اختیار خود گرفته بودند و شاید در پایه، همانگونه که آنها در سایر بخش های شبه جزیره عربستان کشاورزی به وجود آوردند، در شهر مدینه نیز آنها نخست به ایجاد کشاورزی دست زده باشند. شهر مدینه دارای سه هزار نفر جمعیت بود که از دو تیره متخاصم تازی «خزرج» و «اوس» و سه تیره یهودی «بنی نضیر»، «بنی قینقاع» و «بنی قریظه» تشکیل یافته بود. گروهی از نویسندگان باور دارند، یهودی ها دست کم از نگر کشاورزی، هنرهای دستی، فرهنگی و اقتصادی از تازی ها پیشرفته تر بودند و شاید به همین دلیل، تازی ها از آنها نفرت داشتند و بنا بر این بین یهودی ها و تازی ها نیز اختلاف و کشمکش وجود داشت. اگر چه محمد موفق شد به وضع آشفته سیاسی مدینه و مشکلات سیاسی و مذهبی که مهاجرت او و یارانش به مدینه ایجاد کرده بود سر و صورتی بدهد، ولی چگونگی وضع معیشت پیروان او که با دست های خالی از مکه به مدینه مهاجرت کرده و وسیله ای برای گذران کردن زندگی در اختیار نداشتند، همچنان به شکل مشکل مهمی باقی ماند. چون مکه یک شهر تجارته بود و پیروان محمد سرمایه و هنری نداشتند که بتوانند بدانوسیله به زندگی شرافتمندانه ای ادامه دهند، از اینرو محمد چاره را در بازگشت به سنت دیرین تازی ها یعنی راهزنی یافت.

### محمد به راهزنی دست می زند

پیروان محمد که همراه او از مکه به مدینه مهاجرت کردند، در فقر و تنگدستی زیاد از اندازه بسر می بردند و مجبور بودند برای گذراندن زندگی، به کارهای سنگین تن در دهند. علی، پسر عمو و داماد محمد، برای ساختمان سازی یهودیان آب حمل می کرد و در برابر هر سطل آب، یک خرما مزد می گرفت و این خوراک فقیرانه را با محمد که پس از فرار به مدینه آهی در بساط نداشت، بخش می کرد. به این دلیل، محمد برای امرار معاش خود و پیروانش به اندیشه افتاد و تصمیم گرفت برای رهایی از تنگدستی خود و یارانش به حرفه و وسیله درآمد طبیعی بادیه نشینان شبه جزیره عربستان که راهزنی و غارت و چپاول اموال و دارائی های کاروان های تجارتي که در راه به سوریه و یا از آن سرزمین به سایر نقاط از مدینه عبور می کردند، دست بزنند. بدین ترتیب، چون محمد هیچ وسیله ای برای امرار معاش پیروان خود و یا افراد تازه مسلمان شده در اختیار نداشت، به آنها دستور داد به کاروانزنی بپردازند. بنابراین، نخستین افرادی که به اسلام گرویدند، در واقع شغل راهزنی پیشه کردند.

نخستین کوشش مسلمانان برای راهزنی در سال دوم هجری (۶۲۳ میلادی) انجام گرفت. بدین شرح که محمد به یکی از پیروانش به نام «عبید بن الحارث» دستور داد، با ۶۰ و یا ۸۰ نفر اسب سوار به کاروان تجارتي قریش حمله کند و کالاهای آنرا غارت نماید. در این یورش توفیقی بهره راهزنان نشد و آنها با ناامیدی به مدینه بازگشتند. در ماه مارس ۶۲۳، محمد عمویش حمزه را که تنها ۴ سال از خودش بزرگتر بود با ۳۰ نفر مرد به ساحل دریای سرخ گسیل داشت تا به یکی از کاروان های تجارتي مکه که از سوریه بازگشت می کرد، حمله کند. این کاروان را ۳۰۰ تن از مردان قریش به رهبری ابوجهل دشمن سرسخت محمد، همراهی می کردند و بنابراین، کوشش برای ربودن اموال این کاروان نیز به جایی نرسید و حمزه و مردانش با دست خالی به مدینه بازگشت نمودند.

محمد و پیروانش به هفت راهزنی دیگر دست زدند که هیچیک از آنها به نتیجه نرسید و سبب دل شکستگی محمد و یارانش شد. در چهار مورد از این راهزنی ها خود محمد شرکت داشت و در سه مورد دیگر افراد مورد اعتمادش را به رهبری

راهزنان تعیین کرده بود. دلیل مهمی که سبب شد محمد و پیروانش نتوانند در این راهزنی‌ها توفیقی به دست بیاورند آن بود که مخالفان محمد در مدینه، طرح این راهزنی‌ها را به مردم مکه آگاهی می‌دادند و آنها با پیش‌بینی‌های بایسته خود راز دسترسی راهزنان اسلامی برکنار نگه می‌داشتند.

نخستین راهزنی موفقیت‌آمیز محمد در ژانویه ۶۲۴ انجام پذیرفت. دلیل پیروزی محمد در این راهزنی آن بود که محمد، زمان این راهزنی را یکی از ماههای حرام برگزید. تازی‌ها از دیرباز، چهار ماه (ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب) را مقدس دانسته و در این ماهها از هرگونه کشمکش و نبردی دست می‌شستند و حتی با دشمنان خود مهر و دوستی می‌ورزیدند. محمد برای پیروزی در این راهزنی به روش غیر شرافتمندانه‌ای دست زد که تا آن زمان در تاریخ تازی‌ها پیشینه نداشت. بدین شرح که ماه «رجب» را که یکی از ماههای مقدس تازیها بود، برای حمله به یک کاروان قریش که از سوریه به مکه کالاهای تجارتهای حمل می‌کرد برگزید، زیرا می‌دانست که قریشی‌ها بنا بر رسم سنتی دیرین تازی‌ها و بمناسبت تقدس این ماهها فکر نمی‌کردند مورد حمله و تجاوز کسی قرار بگیرند و از همین روی برای جلوگیری از خطر و محافظت خود، پیش‌بینی‌های بایسته به عمل نمی‌آوردند. ازدگر سو، محمد می‌دانست که شکستن رسم دیرینه‌ای که برای تازی‌ها جنبه تقدس داشته، کار آسانی نیست و ممکن است پیروانش آمادگی نداشته باشند تا رسم سنتی و تاریخی خود را زیر پا بگذارند و در یکی از ماههای مقدس، دیگران را مورد حمله مسلحانه قرار دهند.

به هر روی، محمد پسر عموی خود «ابو عبیده» را مأمور اجرای این طرح کرد، ولی وی به دلیل بالا از پذیرش اجرای این کار سرباز زد. سپس محمد یکی دیگر از پیروانش را به نام «عبدالله بن جحش الاسدی» برگزید و برای اینکه قصد او پنهان مانده و مانند راهزنی‌های پیشین با شکست روبرو نشود، شمار ۸ تا ۱۰ نفر از یاران مهاجرش را با یک نامه سر بسته و مهر شده در اختیار او قرار داد و به وی دستور داد، مدت ۲ روز به سوی شمال شرقی مسافرت کند و آنگاه نامه مهر شده را بگشاید و بر پایه آموزش‌هایی که در آن نامه آمده رفتار نماید. بدیهی بود که با کاربرد این تدبیر کسی در مدینه نمی‌توانست از نقشه محمد آگاه شود و قریشی‌ها را از جریان آگاه

سازد.

عبدالله بر پایه دستور محمد، مدت دو روز راه رفت و در زمانی که به او دستور داده شده بود، نامه مهر شده را گشود و مشاهده کرد در آن نوشته شده است: «به نام و با کمک الله به نخله (محلّی بین مکه و طائف) برو و در آن محلّ در انتظار کاروان تجارتی قریش باقی بمان. هنگامی که آنها به آن نقطه رسیدند، کاروان را مورد حمله قرار بده و اموال و دارائی های آنها را ضبط کن و با خود به اینجا بیاور. هیچیک از افرادی را که در اختیار داری، به زور وادار به شرکت در این عملیات مکن، بلکه آنها را در اجرای دستورهای من آزاد بگذار.» همه همراهان عبدالله بغیر از دو نفر به نامهای (سعد و عتبّه) که ناپدید شدند موافقت کردند در عملیات راهزنی شرکت جویند. پس از چند روز این دو نفر به مدینه بازگشتند و اظهار داشتند شترهایشان ناپدید شده و آنها در آن مدت در جستجوی شترهایشان بوده اند. به همین دلیل، هنگامی که اموال و دارائی های کاروان غارت شده بین راهزنان تقسیم می شد، این دو نفر از دریافت سهمیه محروم شدند. دلیل اینکه محمد به عبدالله دستور داد همراهانش را در شرکت و یا عدم شرکت در عملیات راهزنی آزاد بگذارد، نشان می دهد که عمل راهزنی محمد در آن زمان با آداب و رسوم فرهنگی تازی ها مغایرت داشته<sup>49</sup> و چون نفس اقدام بسیار خطرناک بوده، از اینرو شرکت کنندگان در آن عملیات می بایستی به گونه داوطلبانه به این اقدام دست می زده اند.

به هر روی، عبدالله به درّه نخله رسید و با کاروانیان قریش که رهبری آنها را فردی به نام «عمر بن الحضرمی» بر دوش داشت و کشمش، چرم و سایر کالاهای تجارتی حمل می کرد و تنها چهار نفر از آن مراقبت می کردند، روبرو شد. یکی از افراد راهزن سرش را تراشیده بود تا وانمود کند که قصد زیارت خانه کعبه را دارد و بدینوسیله اعتماد کاروانیان را جلب کند. بدین ترتیب راهزنان با هدف اینکه در زمان مناسب آنها را مورد حمله قرار دهند، همراهشان به سوی مکه راه افتادند. با توجه به اینکه آن روز برابر با آخرین روز ماه رجب بود، راهزنان با یکدیگر به مشورت نشستند و به این نتیجه رسیدند که اگر حمله به کاروان و نگهداران آنرا به تأخیر

<sup>49</sup>Andrae, *Muhammed: The Man and His Faith*, P. 141.



بیندازند تا ماه رجب که از ماههای حرام به شمار می رفت سپری شود، کاروان وارد حریم مکه که آنهم جنبه تقدس داشت خواهد شد و نتیجه ای از تأخیر در حمله به دست نخواهد آمد. از اینرو به گونه ناگهانی به کاروانیان حمله بردند، رهبر آنرا کشتند و دو نفر آنها را اسیر نمودند و تمام اموال و دارائی های کاروان را ربودند و همراه زندانیان به مدینه نزد محمد بردند. نگهبان چهارمی موفق شد از دست راهزنان الهی بگریزد.<sup>50</sup>

این اقدام راهزنی و کشتار در ماه مقدس رجب که خونریزی بر پایه آداب و رسوم فرهنگی تازی ها ممنوع شده بود انجام گرفت، اثر بسیار نفرت بار و نامطلوبی در بین تازی ها به وجود آورد و محمد که متوجه شد مرتکب جنایتی بسیار زشت شده، به وحشت افتاد و ضمن اینکه وانمود می کرد از اقدام عبدالله خشمگین شده اظهار داشت، به عبدالله دستور خونریزی و کشتار در ماه رجب نداده و وی خودسرانه دست به چنین اقدامی زده است. به دنبال این وانمودسازی ناجوانمردانه، محمد از پذیرش اموال و دارائی های غارت شده کاروان خودداری کرد، ولی دو نفر نگهبان اسیر شده قریش را در زندان نگاه داشت تا فرمانی در این باره از آسمان از سوی الله به وی وحی شود. بدیهی است که الله همیشه آماده به خدمت پیامبر محبوبش، هنوز نمرده بود و بیدرنگ به خدمت او درآمد و آیه ۲۱۷ سوره بقره را در باره این جنایت شرم آور نازل کرد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ فِيهِ كَيْدٌ وَوَعْدٌ عَرِيبٌ لِّأُولِي السَّلْبِ وَالشَّجَرِ الْحَرَامِ  
 وَالْحَرَامِ أَهْلِهِ. إِنَّ أَكْبَرَ عِنْدَ اللَّهِ وَالْإِنْتَهَ أَكْبَرَ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَزَالُ وَرَثَتُهُمْ حَتَّى يَبْرُؤُكُمْ عَنْ دِينِكُمْ  
 إِنِ اسْتَظْفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ دِينَكُمْ عَنْ دِينِهِمْ قَبْلَ ذَلِكَ وَهُوَ كَذِبٌ وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ  
 وَالْآخِرَةَ وَاللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الْبَارِعِينَ ﴿٢١٧﴾

« آنها در باره جنگ در ماه حرام از تو پرسش می کنند. بگو: (گناهی است بزرگ، ولی بازداشتن مردم از راه الله و کفر به الله و پایمال کردن حرمت حرم او و بیرون کردن مردم گناهی است، بسیار بزرگتر و فتنه گری و فساد بدتر از قتل است. کافران پیوسته با شما مسلمانان کارزار کنند تا آنکه هر گاه بتوانند شما را از دین

<sup>50</sup> Koelle, Mohammed and Mohammedanism, p. 144.

خود برگردانند و هر کس تا زمان مرگ به کفر رو کند، در دنیا و آخرت باطل شده و اهل دوزخ و پیوسته در عذاب خواهد بود.»

با ساختن آیه بالا، محمد خود را از شرم دریافت اموال غارت شده از راهزنی یاد شده در بالا رها کرد و در باره سهم خود از اموال غارت شده در آن راهزنی و سایر راهزنی هائی که او در آینده انجام خواهد داد، الله پیامبر دوست او آیه های ۱ و ۴۱ سوره انفال را به ترتیب به شرح زیر برایش نازل کرد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ  
وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۚ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ يُوحَىٰ لَكُمْ  
الْفُرْقَانَ وَالْيَتِيمَ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ

«در باره غنائم (اموالی که در نبردها غارت می شود) از تو پرسش می کنند، بگو: (این اموال متعلق به الله و رسول است، بنابراین از الله بترسید و بین خود اتحاد برقرار کنید. هرگاه شما اهل ایمان هستید، از الله و پیامبرش فرمانبرداری کنید.)»  
«و بدانید که هر چه از انفال به شما می رسد، یک پنجم آن سهم الله و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفرماندگان است....»

بدون تردید، نه کسی خداوند را می بیند و نه اینکه می تواند با او سخن بگوید، ولی پیامبرش تجسم وجودی او بوده و پیوسته در دسترس است. بنابراین به فرمان الله، «عبدالله بن جحش» یک پنجم اموال راهزنی را در اختیار پیامبر الله قرار داد و بقیه را بین خود و سایر راهزنان بخش نمود.

پس از این رویداد، خویشاوندان دونفر نکهبان دستگیر شده کاروان برای پرداخت بهای آزادی زندانیان از مکه وارد مدینه شدند و به محمد مراجعه کردند. او به آنها گفت، دونفر از پیروان او (سعد و عباده) که در آن عملیات درگیر بودند، هنوز بازگشت نکرده اند. هرگاه آنها بوسیله کاروانداران کشته شده باشند، او هم نسبت به دونفر زندانی همین کار را انجام خواهد داد. ولی پس از اندک زمانی آن دونفر به مدینه بازگشت کردند و محمد برای آزادی هر یک از آنها ۴۰ اونس نقره دریافت و آنها را آزاد نمود.

تاریخوسان تازی به این اقدام جنایتکارانه محمد بسیار اهمیت داده و ابن هشام نوشته است رویداد نخله در اسلام برای نخستین بار سبب خونریزی شد. در این

رُخداد، مسلمانان برای نخستین بار اموال دیگران را چپاول و بین خود تقسیم کردند و برای نخستین بار زندانی گرفتند.<sup>۵۱</sup>

رویداد راهزنی نخله و اختراع آیه ۲۱۷ سوره بقره قرآن را می‌توان بزرگترین دلیل شیادی محمد به شمار آورد. چون برای او ممکن نبود تقدس ماه رجب را که با سنت های اخلاقی تازی ها گره خورده بود انکار کند، از اینرو، او با حيله گری هرچه تمامتر کوشش نمود، از راهزنی جنایتکارانه «عبدالله بن جحش» شرم ستانی کند. محمد، اعتراف می‌کند که کشتار در ماه مقدس رجب که سبب شکستن یکی از اصول اخلاقی سنتی تازی ها در این رویداد شده، گناهش کمتر از مخالفت با برخی از اصول اسلامی بوده و به همین دلیل، او دست به این جنایت آلوده است. فریبکاری و حيله گری محمد در پنهان نگهداشتن طرح این جنایت، با دادن نامه مهر شده به «عبدالله بن جحش» و اینکه به او دستور داد نامه را پس از دو روز باز کند، همه نشان از زشت کاری هائی دارد که نه تنها برخلاف فروع های فردی است که ادعای پیامبری می‌کند، بلکه با ارزش های اخلاقی افراد عادی مردم نیز مبیانت دارد. فراموش نکنیم زمانی که او در مکه بسر می‌برد و هنوز قدرتی بهم نرسیده بود، خود را مرد خدا می‌خواند که وظیفه اش تنها اندرز گوئی و ارشاد مردم به راه نیک و درست است، ولی هنگامی که به مدینه می‌رسد و در آنجا به قدرت می‌رسد، به ارتکاب این جنایت های هولناک دست می‌زند.

همین آیه ۲۱۷ سوره بقره که محمد در پایان سال ۶۲۳ اختراع کرد، ریشه و بنیاد «جهاد»<sup>۵۲</sup> و یسائبرد مقدس را پایه ریزی کرد و از آن پس به عنوان یکی از مهمترین اصول دین اسلام پابرجای مانده است. به گفته دیگر، شمشیری که این آیه از غلاف بیرون کشید، هنوز به غلاف بازنگشته است. سرشت تروریستی جهاد در هیچیک از اصول اسلام بیش از تئوری جهاد آشکار نیست. شیره مفهوم جهاد آنست که هر کسی

<sup>51</sup>Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 145; W. Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Statesman* (Oxford, England: Oxford University Press, 1961), p. 109.

<sup>52</sup>به فرنام جهاد (جنگ مقدس) در فصل دهم همین کتاب مراجعه فرمائید.

که برای اسلام نبرد کند، چه در هنگام جهاد زندگی گوید و چه زنده بماند، به دریافت شکوهمندترین پاداش ها افتخار خواهد یافت. هر فردی که برای اسلام و در راه الله شمشیر بکشد، فرآورده کشت خود را بدون تردید خواهد دَرُوید. اگر فرد مسلمان در جنگ پیروز شود، او اموال و دارائی و حتی همسر انسان کشته شده (قرآن، ۴: ۲۴) را مالک خواهد شد که با هیچ منبع درآمدی قابل مقایسه نیست و هرگاه در جنگ کشته شود، بیدرنگ از گناهان خود پاک شده و در بهشت، مورد پذیرائی حوریانی که دست جنّ و انس به آنها نرسیده قرار خواهد گرفت. (قرآن، ۴۴: ۵۴ و ۵۵: ۶۵). بنابراین، شمشیر کلید بهشت و دوزخ است. «پاول فرگوسی» نویسنده کتاب *Jihad in the West* می نویسد: «تروریسم اسلامی که ما امروز فهمیده ایم همان جهاد دینی مسلمانان می باشد، با نبردهای مقدّس اسلامی که بیش از ۱۳۰۰ سال پیش در شبه جزیره عربستان آغاز شد، پیوندهای تنگاتنگ دارد. این نبردها که ابتدا در عربستان جوشش کرد، در خلال ۱۳ سده بعد به خاور میانه، اروپا، افریقا و آسیا گسترش یافت و اکنون در کشورهای امریکای شمالی و جنوبی کاربرد پیدا کرده است.»<sup>۵۳</sup>

نکته جالب آنست که پیش از ظهور اسلام، حمله یکی از تیره های پادیه نشین شبه جزیره عربستان بر ضدّ تیره دیگر برای غارت و چپاول اموال و دارائی های آن «رزیه» نامیده می شد. حتی اگر دو طایفه تازی با یکدیگر پیوندهای دوستانه داشتند، پیوندهای نزدیک آنها در سالهای بعد ممکن بود به سردی گراید و بین آنها «رزیه» روی دهد. با ظهور اسلام، اصطلاح «جهاد» جانشین «رزیه» شد و با پا گرفتن این دین «جهاد» به اقدام گروه مذهبی مسلمان بر ضدّ افرادی که عضو این گروه نبودند، به کار برده شد.

همچنانکه جمعیت مسلمانان جهان رو به افزایش نهاد، تمایلات تهاجمی مسلمانان به فراسوی همبودگاه های اسلامی نیز رشد کرد و در آنها خوی چیرگی بر جهان را شکوفا ساخت. همین فروزه مذهبی «جهاد» بود که نیروهای تازی هارا به جنبش درآورد و سبب شد که آنها کمتر از یک سده به ایجاد یک امپراتوری مذهبی

<sup>53</sup>Paul Fregosi, *Jihad in the West* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1998), p. 15.

گسترده ای پیردازند که از اقیانوس هند و سلسله کوههای پیرنه در غرب تا رود سیحون و پنجاب در شرق گسترش یافت. بدون تردید می توان گفت که بدون وجود و کاربرد تئوری «جهاد» ایجاد چنین امپراتوری گسترده ای غیر ممکن می بود.<sup>۵۴</sup>

### راهزنی موفقی که به جنگ بدر منتهی شد

هنوز شش هفته از رویداد شرم آور نخله نگذشته بود که جاسوس های محمد به او آگاهی دادند یک کاروان تجارتي وابسته به ساکنان مکه با ثروتي کران از سوريه در حال بازگشت به مکه می باشد. کالاهای تجارتي این کاروان که بوسیله ۱/۰۰۰ شتر حمل می شد، ۵۰/۰۰۰۰ دینسار ارزش داشت و بیشتر بازرگانان مکه در آن سرمایه گزاري کرده بودند. رهبری این کاروان را «ابوسفیان بن حرب» برجسته ترین مرد مکه و دشمن سرسخت محمد بر دوش داشت و در حدود هفتاد نفر از این کاروان نگهداری می کردند. راه کاروانروی بین مکه و مدینه از سلسله کوهها و دریا می گذشت. رهودن این کاروان برای محمد و پیروان تنگدست و فقرزده اش که همراه وی از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند، یک فرصت طلائی به شمار می رفت تا آنها را از تهیدستی و مسکنت نجات بخشد. به مجرد اینکه محمد این خیر را دریافت کرد، پیروانش را فرا خواند و به آنها گفت: «کاروانی که وابسته به قریش می باشد و سرشار از ثروت است، در راه می باشد، خود را برای حمله به آن آماده کنید، شاید الله کالاهای پر بهای آنرا بهره شما گرداند.»<sup>۵۵</sup>

نه تنها آنهائی که اسلام آورده بودند، بلکه بسیاری از تازی های مشرک و بت پرست نیز با شنیدن این خبر از زبان محمد، داوطلب حمله به آن کاروان و ربایش اموالش شدند. تازیان بت پرست، آنچنان شور شرکت در این راهزنی و ربایش اموالش را داشتند که حتی برخی از آنها اسلام آوردند. این رویداد آشکارا نشان

<sup>54</sup> W. Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Statesman*, p. 109.

<sup>55</sup> Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 145.

می دهد که هدف آنهایی که دور محمد گرد آمده بودند، دستیابی به مزایای دنیوی و مال و منال بود و نه گرایش های مذهبی. به همین سبب گفته شده است که تازی ها بین غارت و چپاول اموال مردم و ربایش زنهای آنها تفاوت قائل نبودند و این هر دو را یکی می دانستند.

با توجه به اهمیتی که این کاروان از نگر ثروت داشت، در حدود میانه های ماه رمضان سال دوم هجری، محمد بزرگترین نیروی را که در اختیار داشت برای حمله به کاروان یاد شده و ربایش اموال آن ویژگی داد. نیروی او شامل ۳۰۵ مرد و ۷۰ شتر بود. ابوسفیان از دستور محمد آگاهی یافت و مسیر کاروان را به سمت دریا منحرف کرد. در شهر مکه نیز، طرح کاروانزنی محمد فاش گردید و ساکنان مکه ارتشی در حدود ۱/۰۰۰ مرد، ۷۰۰ شتر و ۱۰۰ اسب برای رویارویی با محمد ترتیب دادند. انگیزه این نبرد برای اهالی مکه انتقامجویی از مسلمانان به سبب خونریزی در رویداد نخله و برای مسلمانان، غارت و چپاول و ربایش اموال کاروان ساکنان مکه بود که نیروی نگهبانانشان بمراتب از نیروی مسلمانان ناتوان تر به نگر می رسید.<sup>۵۶</sup>

در شب ۱۷ ماه رمضان، دوارتش متخاصم قریش و مسلمان در وادی بدر که در ۱۱ میلی جنوب غربی مدینه بود، رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. خیمه ای با شتاب در محلی که مسلمانان آرایش گرفته بودند، برای محمد برپا شد و شتری نیز آماده گردید تا هرگاه مسلمانان شکست خوردند، وی به مدینه فرار کند. پهنه نبرد، دشتی بود که چندین چاه آب در آن وجود داشت. برپایه آموزش های افراد محلی، محمد بهترین آن چاهها را در اختیار گرفت و بقیه را ویران کرد. این کار مسلمانان را در موقعیت مطلوبی قرار داد و سبب ناراحتی و زیان بزرگی برای قریشی ها شد. مسلمانان همچنین از مزیت قرار داشتن در یک زمین سخت بهره می بردند، در حالیکه ارتش قریش در زمین سستی که از شن های ساحلی تشکیل شده بود نبرد می کردند. هنگام درگیری دوارتش، باد شدیدی وزیدن گرفت و شن ها را به سر و روی قریشی ها پاشانید و سبب شد که بسیاری از افراد برجسته آنها، از جمله ابوجهل

<sup>56</sup> W. Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Satesman*, p.121.

که سرسخت ترین دشمن محمد بود، کشته شوند. افزون بر آن بین افراد ارتش مکه اتحاد و همکاری بایسته وجود نداشت و این امر در شکست آنها بسیار مؤثر بود. بر پایه این فرمودها، ارتش ۳۰۰ نفری محمد، لشکریان بمراتب نیرومندتر مکه را شکست دادند و بین ۴۵ تا ۷۰ نفر از آنها از جمله رهبران را کشتند و ۶۸ نفر آنها را اسیر کردند و تنها ۱۴ کشته بر جای گذاشتند.

در نتیجه شکست مکیان، اموال زیادی به چنگ مسلمانان افتاد و مبالغ هنگفتی نیز در برابر آزادی اسیران جنگی بهره آنها شد، زیرا بسیاری از افراد اسیر شده از بازرگانان ثروتمند مکه بودند و در برابر آزادی خود پول کلانی به مسلمانان پرداخت کردند. بیشتر آیه های سوره انفال قرآن به چگونگی تقسیم اموالی که مسلمانان در نبرد بدر غارت کردند، ویژگی داده شده است. زیرا پس از پایان جنگ بدر، در باره تقسیم اموال غارت شده بین مسلمانان اختلاف به وجود آمد. آنهایی که در نبرد شرکت کرده و دست به کشتار و خونریزی زده بودند، ادعا داشتند که سلاح های افراد کشته شده حق آنهاست و آنهایی که در هنگام نبرد مشغول محافظت از جان محمد بودند و نه توانسته بودند کشتار کنند و نه اینکه فرصت غارت و چپاول اموال کشته شدگان و اسیران جنگی را پیدا کرده بودند، باور داشتند مانند آنهایی که در جنگ کشتار کرده اند، سزاوار دریافت سهم بایسته از اموال غارت شده هستند. سرانجام محمد دستور داد تمام اموال و دارائی های غارت شده اموال افراد کشته و اسیر شده و نیز پولهایی که در برابر آزاد کردن زندانیان گرفته شده بود، همه در یک مکان جمع آوری و به گونه مساوی بین مسلمانان تقسیم گردد. ولی پیش از انجام این کار یک پنجم اموال غارت شده بر پایه متون آیه های ۱ و ۴۱ سوره انفال در اختیار محمد قرار گرفت.

به گونه پالیده باید گفت که تازی های بادیه نشین و بت پرست، از تعاملات و گرایش های مذهبی بدون بهره بودند و از نگر روانی به نیروهای متافیزیکی باور نداشتند، بلکه انگیزه آنها در اسلام آوری، غارت و چپاول اموال دیگران، شور مال اندوزی و دستیابی به رفاه دنیوی بود. به همین دلیل، بسیاری از آنها در ظاهر پذیرای اسلام شدند ولی در واقع نه به اسلام معتقد بودند و نه اینکه آداب و رسوم مذهبی آنرا مورد عمل قرار می دادند و اگر امکانات آنها ایجاب می کرد، آماده بودند

به همان آسانی که به دین ثروت زای اسلام - که با شتاب آنها را به ثروت و مکننت رسانیده بود - درآمده بودند، به همان سادگی و آسانی نیز آنها را سازند. پس از درگذشت محمد این موضوع در عمل به اثبات رسید، زیرا طوایف و قبایل تازی یکی پس از دیگری از اسلام برگشتند و در واقع تنها کار ابوبکر در مدت دو سال و سه ماه خلافت پس از درگذشت محمد، برگرداندن تازی ها به اسلام بود که این کار را بوسیله یکی از سرداران خونخوار مشهور تازی به نام خالد بن ولید با غایت ستمگری به مورد اجرا گذاشت. نبردهائی که ابوبکر در راستای بازگرداندن تازی ها به اسلام انجام داد «جنگ های رده» و طوایف و قبایلی که از اسلام بازگشتند، «اهل رده» در تاریخ به ثبت رسیده است.



# فصل دوم قرآن

## قانون اساسی مقدس دین اسلام

این عرب بینواتا آن اندازه نابخرد بود که می خواست ما را وادار کند از او بپذیریم که او از زبان خدا با ما سخن می گوید.  
(لرمنتوف) Lermontov

### ساختار قرآن

نام قرآن از واژه عربی فعل قرء گرفته شده است. قرآن از نگر حجم کم و بیش با عهد عتیق برابر می باشد. قرآن و یا قانون اساسی اسلام، دارای ۱۱۴ فصل است که سوره نامیده می شود. سوره یک واژه عبری است که معنی ردیفی از سنگ های دیوار را می دهد و بنا بر این در همانندسازی در قرآن مفهوم ردیفی از نوشتارهای قرآن را دارد. محمد ادعا می کرد که ۸۸ سوره قرآن زمانی که او در مکه اقامت داشته و ۲۶ سوره آن پس از فرار او از مکه به مدینه به او وحی شده است. سوره های مکی دارای آهنگ ملایم و انسانی یک اندرزگوی شکیبیا و واعظ نیک سیرت است که در ۱۳ سالی که او در مکه سکونت داشته نوشته شده و سوره های مدنی در ۱۰ سالی که

اوپس از فرار از مکه در مدینه به فرمانروائی رسیده نگارش یافته شده است. سوره های مدنی بر خلاف سوره های مکی سخن از کشتار بیرحمانه (قرآن: ۶۱: ۳۳)، گردن زدن و بریدن اعضای بدن کافران و ملعونین می راند. نکته جالب آنجاست که بسیاری از سوره های انسانگرایانه مکی، بعدها بوسیله سوره های نرمش ناپذیر و خونریز مدنی نسخ شده است. برای مثال، گفته شده است که آیه ۵ مشهور سوره توبه می گوید: «بت پرست ها را هر کجا یافتید، بکشید»، شمار ۱۲۴ آیه را که فرمان تحمل، نرمش و بردباری می دهد، نسخ کرده است.<sup>۵۸</sup>

هر سوره ای به آیه بخش شده و تمام قرآن دارای کم و بیش ۶۲۲۰ آیه بوده که برخی از آنها دارای بیش از ۲۰۰ آیه و بعضی از آنها دارای ۳ تا ۵ آیه است. گفته شده است که تمامی قرآن دارای ۷۷۹۳۴ و بنا بر نوشته نویسندگان دیگر ۷۹۹۳۴ حرف است. همچنین قرآن به ۳۰ بخش تقسیم شده که مسلمانان خردباخته بتوانند در ماه رمضان هر روز یک بخش آنرا بخوانند تا روز سی ام ماه پایان پذیرد. کتاب قرآن برای نخستین بار به زبان عربی در سال ۱۵۳۰ در رم به چاپ رسید.<sup>۵۹</sup> نخستین برگردان آن به زبان فرانسه در سال ۱۶۴۷ انجام گردید و برگردان آن به زبان انگلیسی از روی نسخه فرانسه در سال ۱۶۵۷ به عمل آمد.

ساختار قرآن نه بر پایه تاریخ به اصطلاح وحی ترتیب یافته و نه موضوع درونمایه های آن، بلکه بیشتر سوره ها از ابتدا تا انتها بر اساس شماره آیه ها نظم گرفته است. هنگامی که یک خواننده آشنا به نوشتارهای ابراهیمی این کتاب را می خواند، در می یابد که درونمایه آن همان مطالب و داستان هائی است که در آن نوشتارها آمده است.<sup>۶۰</sup> بیشتر مطالب قرآن از نوشتارهای عادی کلیمی ها که جنبه

<sup>58</sup> Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1995), p. 115.

<sup>59</sup> Anis A. Shorosh, *Islam Revealed* (Nashville, U.S.A.: Thos Nelson Publishers, 1988), p. 26.

<sup>60</sup> Toby Lester, "What is the Koran," in Ibn Warraq, ed. and trans. *What the Koran Really Says* (Amherst, New York: Prometheus Books, 2002), p. 119.

وحی نداشتند و به ویژه تالمود برداشت و بکرات در این کتاب دوباره و چند باره تکرار شده است. کتاب قرآن سرشار از تضادها و اشتباهات تاریخی و علمی است. افزون بر آن، الله و کتاب قرآن، رفتارهای غیر اخلاقی از قبیل دروغگوئی، دزدی، نیرنگ، فریب و حيله گری، برده داری، تجاوز جنسی، زجر و شکنجه و تروریسم را مجاز بر می شمارند.<sup>۶۱</sup> اگر فردی بدون احساس ایمان مذهبی به خواندن و فهمیدن مطالب این کتاب بپردازد، بدون تردید دچار گیج مغزی شده و به این باور می رسد که این کتاب بوسیله چند نفر و یا دست کم دو نفر و در دو مکان جغرافیائی گوناگون نوشته شده است.

محمد، نویسنده قرآن با نخوت و غروری نابجا، بکرات این کتاب را کلمات الله شناختگری کرده، آنرا ستایش می کند و با تأکید و کار برد عبارات گوناگون، مزایای آنرا یکی یکی بر می شمارد. اولاف می زند که این کتاب شکوهمندی است (۸۷: ۱۵) که بر روی لوح محفوظی (۲۲: ۸۵) در مخزن کتب آسمانی (۴: ۴۳) نقش بسته است. او می افزاید، مطالب این کتاب بهیچوجه تقلید پذیر نیست. (۱۵: ۱۱، ۳۸: ۱۰، ۲: ۲۱، ۹۰: ۱۷)، در هیچ زمانی قابل تغییر نیست (۱۱۵: ۶، ۲۶: ۱۸، ۶۴: ۱۰)، هیچگونه ریائی در آن وجود ندارد (۱: ۱۸) و از هر گونه تناقضی تهی است (۴: ۸۲). این کتاب از سوی الله خرد آگاه (۳۷: ۱۳، ۱: ۱۱) آمده و شفای دل و رحمت الهی است (۸۴: ۱۷). محمد می گوید، کتاب قرآن آنچنان نفوذ گذار است که خواندن آن سبب به لرزش در آوردن پوست بدن فرد با ایمان می شود (۲۴: ۳۹) و اگر بر کوه نازل شود، از ترس الله به دو نیم شده و فرو می ریزد. جن ها که موجوداتی نیمه انسان و نیمه غیر انسان هستند: هنگام شنیدن آن در برابر عظمتش به سجده افتادند (۱: ۷۲). هیچ چیزی در روی زمین و یا در آسمان وجود ندارد که در کتاب قرآن نیامده باشد (۷: ۲۷ و ۷: ۱۱، ۶۱: ۱۰، ۵۹: ۳، ۶: ۳۴). آدم ناپاک نباید به قرآن دست بزند (۷۸: ۵۶)<sup>۶۲</sup>

Charles Cutler Torrey<sup>۶۳</sup> در پژوهش با ارزشی که درباره اسلام به عمل

<sup>۶۱</sup>Craig Winn, *Prophet of Doom* (Canada: Cricketsong Books, 2004), p. xvii.

<sup>۶۲</sup>Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran* (United Kingdom: Reading, 1995), pp. 61-62.

<sup>۶۳</sup>Charles Cutler Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New York: Kitab Publishing House, Inc., 1968), pp. 1, 2, 7, 54.

نگاهی نوبه اسلام

آورده، می نویسد، پیامبر عرب خودش اعلام داشت که اسلام زاده راستین تورات و انجیل می باشد. بدون تردید می توان گفت، نخستین اثری که از خواندن قرآن در خواننده آن می نشیند آنست که محمد، اصول و موازین اسلام را از یهودیان حجاز دریافت کرده است. اصول و احکامی که برگ های نخستین قرآن را پر کرده اند، عبارتند از: روز قیامت، بهشت و دوزخ، کتاب آسمانی، وحی بوسیله فرشته جبرئیل، مزایای پیروی از انجام امور مذهبی و غیره، که به گونه کامل از نوشتارهای مقدس یهودی ها و کلیمی ها گرفته شده است. واژه «الله»، و یا «خدا» که زیربنای فرهنگ اسلام را تشکیل می دهد، پیش از ظهور اسلام و محمد، در بین بادیه نشینان عربستان بسیار معمول بوده است. برای مثال، بر پایه نوشته Torrey یکی از چکامه سرایان عرب به نام «زوهیر» از خط ۲۷ به بعد معانیات می سراید:

آنچه را که در دلت وجود دارد از الله میوشان،  
او از تمام گفتار و کردار تو آگاهست، چیزی را از او پنهان مکن.  
پاداش تو از الله ممکن است دیر و زود داشته باشد، ولی از بین نخواهد رفت  
زیرا، روز قیامت و یا انتقام با شتاب خواهد آمد.

و یا اینکه در سطر ۱۹ کتاب دیوان که بوسیله Ahlward ویراستاری شده، التبیق می سراید:

«زیرا الله به هیچ فردی زیان نخواهد رسانید.»

هنگامی که Noldoke در باره یوچی کتاب قرآن سخن می راند، می نویسد:

«احترام بی نهایتی که مسلمانان برای قرآن قائل هستند، به آنجا می رسد که آنها با اطمینان بیش از اندازه می گویند، این کتاب کلام الهی است. یعنی اینکه قرآن یک کتاب جهان خدائی بوده و در نتیجه ابدی و غیر قابل تغییر است. البته، برخی از دانشمندان علوم الهی با نهایت قدرت به این عقیده اعتراض کردند و اظهار داشتند،

کتاب کساوکی که از واژه ها و مطالب یهوده ترکیب یافته و سرشار از باورهای متضاد و متناقض می باشد، چگونه می تواند کلام الهی به شمار رود. ولی دانشمندان علوم الهی اسلام هنوز زنده بودند و هرگاه قادر نمی بودند با سفسطه و پشت هم اندازی، یهوده گوئی های قرآن را با تفسیرهای اختراعی خود، مفهوم و وجود تازه ای دهند و مخالفانشان را به کفر و بیدینی و خداشناسی محکوم کنند، پس وجودشان چه زمانی می توانست به کار آید؟<sup>۶۴</sup>

Jane Dammen McAuliffe در پژوهش پویائی که در این راستا زیر فرنام *Quranic Hermeneutics* به عمل آورده، گفتار Noldoke را به خوبی و روشنی تأیید می کند.<sup>۶۵</sup> او در نوشتار خود به شرح تئوری «محکمت» و «متشبهات» که بوسیله طبری برای تفسیر قرآن به کار رفته، می پردازد. بنا بر باور طبری، محکمت آیه هائی هستند که دارای مفاهیم روشن و استوار بوده و تنها یک تعبیر دارند، مانند احترام به یگانگی ذات خدا و احترام به پدر و مادر. ولی متشبهات آیه هائی هستند که اگرچه از نگر واژه متفاوتند، معانی آنها با یکدیگر شبیه هستند و تفسیرهای گوناگون می توان برایشان به کار برد. محکمت را دانشمندان اسلامی می توانند درک کنند، ولی متشبهات را بغیر از الله هیچکس دیگر نمی تواند بفهمد. هر گاه چنین باشد باید از این شیادان خردریا پرسش کرد، پس چرا چنین آیه هائی برای افراد بشر نازل شده است؟

طبری این بحث سفسطه نهاد را برای پنهان کردن یهوده گوئی های قرآن، بر پایه آیه ۷ سوره آل عمران اختراع کرده که می گوید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَبِهَاتٌ ۚ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۚ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ

<sup>64</sup> Theodor Nöldeke, "The Koran," in *The Origins of the Koran*, ed. Ibn Warraq (Amherst, New York: Prometheus Books, 1998), p. 63.

<sup>65</sup> Jane Dammen McAuliffe, "Quranic Hermeneutics: The Views of at-Tabari and Ibn Kathir," in Andrew Rippin, ed. *Approaches to the History of the Interpretation of the Qur'an* (Oxford: Clarendon Press, 1988), pp. 51-52.

«اوست خدائی که قرآن را برای تو فرستاد که برخی از آنها آیات محکم است که آنها اصل و پایه سایر آیات خواهند بود و برخی دیگر آیاتی است متشابه تا آنکه گروهی که در دلشان میل به باطل است، از پی کشف موارد پنهان شده در آیه بروند. ولی بغیر از الله هیچکس از آن موارد آگاهی ندارد....»

بر پایه تفسیر طبری و فقهای اسلام، بخش نخست آیه بالا که می گوید: «اوست خدائی که قرآن را برای تو فرستاد» از جمله «محکّمات» قرآن است، زیرا معنی و مفهوم آن روشن و قسابل درک بوده و یک تفسیر بیشتر ندارد. ولی بقیه آن از «متشبهات» است، زیرا موضوع آن دارای مفاهیم گوناگون بوده و روشن نیست «میل به باطل چیست؟» «موارد پنهان شده در متن آیه کدامند؟» و «آنچه که تنها الله از آنها آگاهی دارد»، چه مواردی می باشند؟ از اینرو این بخش از آیه چون می تواند تفسیرهای گوناگون داشته باشد به اصطلاح فقهای اسلامی از «متشبهات» قرآن به شمار می رود.

نویسنده این کتاب باور دارد، از بحث بالا دست کم دو نتیجه می توان برگرفت: یکی موضوع دادگری الله و دیگری برداشتی که هر انسان با خردی می تواند از متن کلی آیه داشته باشد. در باره موضوع دادگری الله باید گفت، خدای دژنهادی که محمّد در مغز بیمارگونه اش اختراع کرده تا آن اندازه دادگر می باشد که در کتابش آیه هائی وارد کرده که بغیر از خودش هیچکس توان فهم آنها را ندارد. با این وجود، الله افرادی را که به دستورات و فرامینش در قرآن عمل نکنند در آتش دوزخ کباب و بدنشان را پودر خواهد کرد. دوّم اینکه هر گاه مسلمانان جهان کتاب قرآن را با دقت بایسته و برای درک و فهم متون آن بخوانند به آسانی داوری خواهند کرد که سراسر متون قرآن را «متشبهات» که یک واژه ادبی برای «مزخرفات» است تشکیل می دهند. در اینصورت مسلمانان ناچار در برابر دو گزینه قرار خواهند گرفت: یکی اینکه همانگونه که روش و عادت همه مسلمانان جهان می باشد، درونمایه بیهوده کتاب قرآن را از روی ایمان پذیرش نموده و خود را درگیر معانی متون و مفاهیم آن نکنند و یا اینکه درونمایه آنرا «متشبهات» دانسته و با واژگون کردن آن به زباله دانی هجوّیات تاریخی، نیوند انسانی خود را از اسارت خرافه پرستی و ماندگی ذهنی نجات بخشند.

## حقوق بشر در قرآن

یگانه عاملی که به انسان امکان زیستن در همبودگاه بشری می دهد تنها حقوق انسانی او به عنوان یک موجود زنده است. فرهنگ و تمدن بشر حتی برای حیوانات نیز قائل به حقوق شده است. حقوق حیوانات از آموزش های فیثاغورث، فیلسوف و ریاضی دان شهیر یونانی سده ششم پیش از میلاد آغاز شده و نخستین بار در سال ۱۶۴۱ بوسیله مهاجران انگلیسی در مستعمره ماساچوست آن زمان و سپس در بریتانیا در سال ۱۸۲۲ به شکل قانون در آمده است.

دانشمندان علوم اجتماعی، حقوق بشر را ذاتی انسان دانسته و آنرا از طبیعت ناشی می دانند و نه اصول و مقررات اجتماعی. به گفته دیگر این دانشمندان باور دارند، حقوق بشر بوسیله خود او یا همبودگاهی که در آن بسر می برد ایجاد نشده، بلکه هنگامی که او از زهدان مادر یا به یمنه هستی گذاشته، حقوق بشر با وجودش آمیخته بوده است. حقوق بشر در منشور مگنا کارتا (۱۲۱۵) و منشورهای حقوق بشر در انگلستان در سال های ۱۶۲۸ و ۱۶۸۹ ریشه داشته و در مشهورترین پیمان های تاریخی جهان مانند اعلامیه آزادی امریکا (۱۷۷۶)، قانون اساسی امریکا (۱۷۸۹) و بویژه نخستین منشور اصلاحی قانون اساسی این کشور (۱۷۹۱) پیش بینی شده و بوسیله اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ بوسیله مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسیده، مورد تأیید قرار گرفته است.

فرآیند آنچه که در بالا گفته شد آنست که اگر حقوق بشر را از فراتش انسان حذف کنیم، وجود او در همبودگاه بشر با گیاه تفاوتی نخواهد داشت. ولی اگر چه آیه ۵۹ سوره می گوید، «وَلَا زُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابِ الْمُبِينِ» یعنی «هیچ خشک و تری نیست که در قرآن نیامده باشد»، چون متون این کتاب در رسوم و آداب بادیه نشینی تازی های پیش از سده هفتم میلادی ریشه دارد، وجود و حقوق بشر را نادیده گرفته و تنها روی وجود الله تکیه نموده و تمام هنجار هستی را در وجود او پیالیده کرده است. محمد در قرآن از «الله» برای مصرف خود هیولای دیو خونی ساخته که در فراسوی زمان و مکان بسر می برد، تمام مخلوقات روی زمین را برای ستایش و وجود خود آفریده و روان هر مسلمانی از ترس و هراس از او در وحشتی

همیشگی و پایان ناپذیر بسر می برد. این هیولای خودپرست پیوسته در هر آیه‌ای از قرآن خود را با غروری فراسوی پندار می ستاید و از عظمت و بزرگی نامحدود خود سخن می راند. ولی با وجود اینهمه فروزه های پر منشانه و فراسوی پندار مغزش آنچنان کوچک و فرو نهاد است که در آیه ۵۶ سوره الذاریات می گوید:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾

«من جن و انس را تنها برای آن آفریدم تا مرا پرستش کنند.»

با توجه به اینکه در سده هفتم که اسلام به وجود آمد، هیچگونه آزادی فردی و یا حقوق بشر، شامل آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی مطبوعات و حتی آزادی اندیشه در شبه جزیره عربستان وجود نداشت، بدیهی است که در قرآن و اسلام نیز نشانه‌ای از چنین آزادی هائی نمی توان دید. آیه ۲۶ سوره احزاب تکلیف حقوق و آزادی های بشر را در اسلام یکسره کرده و می گوید:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ تَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ظَلَمَ ظُلْمًا مُبِينًا ﴿۲۶﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که اله و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست و هر کس نافرمانی خدا و رسول ند، دانسته به گمراهی افتاده است.»

اصل سوم اعلامیه حقوق بشر سال ۱۷۸۹ اعلام می دارد: «قدرت سلطه از ملت ها ناشی می شود. هیچ فرد و یا گروهی نمی تواند به انجام عملی که از حق یاد شده ناشی نشده باشد، دست بزند.» ولی این جانور خودخواه پنداری اسلام که خود آفریننده حقوقش در قرآن بوده می گوید: «... الله قدرت خود را به هیچکس تفویض نمی کند.» و بنا بر این، اسلام و قرآن آنچه را که وابسته به حقوق بشر باشد انکار می کند.

اعلامیه حقوق بشر سال ۱۷۸۹ و همچنین اعلامیه جهانی حقوق بشر سال ۱۹۴۸، خدا و سایر دگانداران امور دینی را از حقوق و مزایای ستمگرانه ای که برای زجر و شکنجه کردن افراد بشر به نام خدا در غرب برای خود قائل شده بودند سلب نمود، ولی چون اله در آیه ۲۶ سوره کهف می گوید: «... الله به تمام اسرار و رموز آسمان ها و زمین آگاه است....» مسلمانان نمی توانند در باره حقوق بشر هیچ ادعائی بکنند. مردم متمدن دنیا به حقوق بشر مانند خود زندگی احترام می گذارند و برای



آن ارج قائل هستند، ولی اسلام و همبودگاه های اسلامی با اعلامیه های حقوق بشر مخالف هستند و کنفرانس اسلامی در شهر جدّه در سال ۱۹۷۹، پیش نویسی را برای یک اعلامیه حقوق بشر اسلامی به وجود آورد که از اصول و موازین نابخردانه کتاب قرآن و احادیث اسلامی برداشت شده است. در قرآن آیه هائی وجود دارد که در باره حقوق فراسوی پندار الله سخن می گویند. پاره ای از آنها به شرح زیر می باشند:

هر چه در زمین و آسمان هاست ملک الله است و او به همه چیز احاطه و آگاهی کامل دارد. (قرآن، ۴: ۱۲۶)

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿۱۳۰﴾

هر چه که در آسمان ها و زمین است با همه آثار وجودش به رغبت و اشتیاق و به اکراه و الزام شب و روز به طاعت الله مشغول است. (قرآن، ۱۳: ۱۵)

در احادیث اسلامی نیز شماری حدیث وجود دارند که تأکید می کنند، هر چه که در دنیا وجود دارد به الله و پیامبرش تعلق دارد و مسلمانان برای تصمیم گیری در امور زندگی خود و اداره آن هیچگونه حقی ندارند. به گفته دیگر، اسلام یک گزینه اختیاری نیست که افراد مردم در انتخاب و پذیرش آن آزاد باشند، بلکه باید با زور به افراد مردم تحمیل شود. حدیث های زیر تنها نمونه و نهادی از آن احادیث می باشند.

محمد گفت: «به من فرمان داده شده است با مردم تا آن اندازه نبرد کنم تا بگویند، (هیچکس به غیر از الله نیاید پرستیده شود)، و هر کس بگوید، (هیچکس به غیر از الله نیاید پرستش شود)، جان و مالش بوسیله من در امان خواهد بود، البته بغیر از کسی که به اسلام تن در نمی دهد و حساب او با الله خواهد بود که یا او را ببخشد و یا مجازاتش کند.»<sup>۶۶</sup>

محمد به کلیمی ها گفت، «شما باید بدانید که کره زمین به الله و پیامبرش (محمد)

<sup>66</sup> *Sahih al-Bukhari*, trans. Dr. Muhammad Khan (New Delhi: Kitab Bhavan, 1966), vol. 4: 196.

تعلق دارد و من بر آنم که شما را از این سرزمین (شبه جزیره عربستان) بیرون برانم،  
بنا بر این اگر کسی بین شما زمینی دارد مجاز است آنرا بفروشد در غیر اینصورت  
شما باید بدانید که کره زمین به الله و پیامبرش تعلق دارد.<sup>۶۷</sup>  
آخرین سخنان محمد در بستر مرگ عبارت بودند از: «مشرکین (غیر مسلمانان) را  
از شبه جزیره عربستان دور بریزید.»<sup>۶۸</sup>

بدیهی است حقوق بشر که با کمک «جان لاک» و سایر پدران عصر روشنگری  
به وجود، هیچ اثری در اسلام بر جای نگذاشت و مسلمانان بنیادگرا خود با افتخار  
به این امر معترف هستند. در ژانویه سال ۱۹۸۵، سعید رجائی خراسانی نماینده دائمی  
حکومت جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد اعلام داشت: «تئوری حقوق بشر  
اختراع یهودیان و مسیحیان بوده و در کشورهای اسلامی نمی تواند کاربردی داشته  
باشد...» روح الله خمینی نیز اظهار داشت، یکی از زشت ترین گناهان شاه آن بود  
که فرمان داد ایران از جمله نخستین کشورهای جهان، اعلامیه جهانی حقوق بشر را  
پس از پایان جنگ دوم جهانی دستینه بگذارد.<sup>۶۹</sup>

قرآن قانون اساسی دینی است که مسلمانان را بوسیله اسلام زنجیر می کند، آنها  
را از حقوق فردی شان محروم می سازد و در مغز آنها بردگی مطلق نهادینه می کند.  
نهاد اسلام برای مسلمان شأن و ارزشی قائل نیست و تنها هدفش اینست که جن و  
انس را روی زمین و ادار به پرستش الله بکند (قرآن، ۵۶: ۵۱) و اینکه خود الله و  
فرشتگانش باید محمد پیامبر را ستایش کنند (قرآن، ۵۶: ۳۳). آنگاه در برابر این  
فرمانبرداری، به مسلمانان نوید داده می شود که در عشر تکده بهشت خیالی، آنها با  
حوریان بهشتی سیاه چشمی که دست هیچ جن و انسی به آنها نخورده تا ابد به عیاشی

<sup>67</sup> Ibid., 4: 393.

<sup>68</sup> Ibid., p. 716.

<sup>69</sup> Amir Taheri, *The spirit of Allah: Khomeini and the Islamic Revolution* (Bethesda, Maryland: Adler & Adler, 1986), pp. 20, 45.

اشتغال خواهند ورزید (قرآن، ۷۴: ۵۵).

### تلاش‌های ساعیان قرآن برای برآوردن نیازهای جنسی محمد

شمار ۲۰ آیه از ۷۳ آیه سوره احزاب قرآن به زنان محمد و چگونگی مشروع نشان دادن ازدواج‌های او با زنان گوناگون و رفتار او با زنان حرمسرایش ویژگی داده شده است. این آیه‌ها ازدواج او را با همسر طلاق داده شده پسر خوانده اش مشروع بر می‌شمارند طبقات گوناگون زنانی را که او می‌تواند با آنها ازدواج کند، یکی یکی بر می‌شمارند، به همسران محمد تکلیف می‌کنند که باید از او فرمانبرداری کنند و خود را با چادر بیوشانند و همچنین به مسلمانان دستور اکید می‌دهد که پس از مرگ محمد نباید با همسران او ازدواج کنند. آیه‌های دیگر این سوره به پیروان محمد چگونگی رفتار در برابر پیامبر الله را آموزش می‌دهد و ورود آنها را به خانه او بدون اجازه اش منع می‌کند. آیه ۵۶ همان سوره هشدار می‌دهد که هر کس محمد را رنجانیده و یا با او به شایستگی رفتار نکند به عذاب ابدی محکوم خواهد بود. تمامی آیه‌های سوره تحریم قرآن به بحرانی که بین محمد و همسرانش، در نتیجه همخوابگی او با یکی از صیغه‌های حرمسرایش خارج از نوبت به وجود آمد ویژگی داده شده است. رابطه جنسی مرد زیبا و جوانی به نام «صفوان بن معطل سهمی» با سوگلی حرمش عایشه و مجازاتی که برای ارتکاب زنا در اسلام به وجود آمد نیز بخش بزرگی از سوره نور را تشکیل داده است.<sup>۷۰</sup>

در آیه ۵ سوره احزاب، الله محمد را از تمام قواعد اخلاقی که در باره ازدواج برای سایر مسلمانان مؤمن مقرر داشته معاف می‌سازد و به او اجازه می‌دهد با هر زنی که خود را در اختیار او می‌گذارد همخوابگی کند، البته به شرط اینکه او هم به همخوابگی با آن زن تمایل داشته باشد.

در آیه ۵۱ سوره احزاب، الله وظیفه مدیریت حرم پیامبرش را بر دوش می‌گیرد و به او آزادی می‌دهد نوبت همخوابگی با زنان حرمسرایش را نادیده گرفته و به او

<sup>70</sup> Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran*, p. 7.

اجازه می دهد هر زمانی که مایل بود با هر یک از زنانش که اراده کرد به رختخواب برود و نوبت هر یک از زنانش را که میل همخوابگی با آنها را نداشت نادیده بگیرد. هنگامی که آیه ۵۱ سوره احزاب که به محمد اجازه می دهد، نوبت هر یک از زنانش را که مایل است به تأخیر بیندازد، عایشه سوگلی محبوب حرمسرایش به او می گوید: «یا رسول الله، آنچه که من مشاهده می کنم اینست که گوئی تنها وظیفه الله اینست که به خواست های جنسی تو جامه عمل ببوشاند.»<sup>۷۱</sup>

در آیه های ۱ تا ۵ سوره الحجرات و آیه ۶۳ سوره نور، الله به مسلمانان اندرز می دهد هنگام سخن گفتن آهنگ صدایشان را بلندتر از صدای محمد نکنند و همچنین هنگامی که با او سخن می گویند، مانند زمانی که با یکدیگر حرف می زنند با او سخن نگویند. هر آینه اگر آنها به این روش ادامه دهند احمق خواهند بود. در سوره دیگر (۶۲ سوره نور)، الله رعایت ادب و نزاکت از سوی مسلمانان نسبت به پیامبرش را دلیل ایمان آنها نسبت به خود به شمار می آورد و به مسلمانان اندرز می دهد تا از او اجازه نگیرند، از حضورش خارج نشوند. در اینجا الله آنچنان نسبت به پیامبرش مهربان می شود که در کتاب مقدس می افزاید، حتی زمانی که مسلمانان از پیامبر اجازه خروج می طلبند او مجاز است به هر کس مایل بود اجازه خروج دهد و از دادن اجازه خروج به کسی که میل نداشت خودداری کند. (قرآن، ۶۲: ۲۴)

در آیه ۵۳ سوره احزاب، الله به گونه مستقیم مؤمنان مسلمان را مورد خطاب قرار داده و به آنها آموزش می دهد چگونه به خانه پیامبرش وارد شده، چگونه به غذاهای سر سفره که او برایشان تهیه دیده است نگاه کنند، پس از اینکه خوردن غذای آنها به پایان رسید، چه بکنند و سرانجام اینکه چگونه خانه او را ترک گویند.

در آیه ۱۰۳ سوره توبه، الله به گونه مستقیم محمد را مورد خطاب قرار داده و به او فرمان می دهد برای پاک کردن مسلمانان از گناه و وسیله شدن برای آمرزششان از آنها صدقه بگیرد و در آیه ۱۲ سوره المجادله، الله به مؤمنان مسلمان دستور می دهد، هنگامی که می خواهند با پیامبرش مشورت کنند، پیش از این کار به او پولی بپردازند. (نکته بسیار جالب در این آیه آنست که مسلمانان باید این کار را پیش از

<sup>71</sup> Sahih al-Bukhari, vol. 7, p. 48.

مشورت با محمد انجام دهند و نه پس از آن). نباید فراموش کرد که محمد الله را برای آن اختراع کرده که پیوسته در کنارش بوده و در موارد نیاز برای جامه عمل پوشانیدن به هدف های خود خواهانه اش به او کمک کند و مسئولیت را از روی شانه های او بردارد. به هر روی، فکر اینکه خداوند عالم اینچنین برای جامه عمل پوشانیدن به امیال نفسانی و خواست های جسمانی یک فرد شهوت نهاد اینچنین با الهامات خود کمر خدمت بسته است، در ورای شگفتی انسان قرار دارد.<sup>۷۲</sup>

### جایگاه محمد برتر از خداوند است

در سراسر آیه های قرآن و نیز سایر نوشتارهای مقدس اسلامی به ندرت می توان واژه الله را بدون محمد و یا برعکس یافت. این روش ترفندکارانه را محمد برای آن به کار گرفته تا تمامی اختیارات فرضی خداوند را به خود ویژگی بدهد. بدیهی است که چون کسی نمی تواند به خدا دسترسی داشته باشد چه رسد به اینکه او را ببیند، بنابراین هر زمانی که محمد سخن از خدا به میان می آورد و یا خودش را در کنار او قرار می دهد، چون کسی نمی تواند به خدا دستیابی پیدا کند، هدفش خود او خواهد بود. برای مثال، آیه ۴ سوره انفال می گوید: «و بدانید از آنچه شما در میدان جنگ به دست می آورید یک پنجم آن سهم الله و پیامبر اوست ...» افسون بر آن آیه ۱ همان سوره می گوید: «در باره (انفال - غنائم)، اموالی که در جنگ ها به دست می آید، از تو پرسش می کنند. بگو این اموال در اختیار الله و پیامبر او خواهد بود...» در آیه ۱۰ سوره الفتح نیز الله می گوید: «آنهائی که با تو بیعت کردند در واقع با الله بیعت کردند ...»

در احادیث صحیح البخاری نیز حدیثی وجود دارد که همین مفهوم را افاده می کند، به شرح زیر:

محمد اظهار داشت: «آنکسی که از من فرمانبرداری کند، از الله فرمانبرداری کرده

<sup>72</sup> Craig Winn, *Prophet of the Doom*, p. 562.

و کسی که از فرمان من سرپیچی کند، از فرمان الله سرپیچی کرده است....»  
با همه این مزایائی که محمد به نیابت الله به خود می دهد، گویا هنوز هم از یکسان کردن خود با الله راضی نیست و مایل است حتی بالاتر از او قرار بگیرد. بدین سبب در آیه ۵۶ سوره احزاب، خود را در بالای الله و برتر از او به شمار می آورد و به نیابت الله و از قول او به پیروانش فرمان می دهد همچنانکه الله و فرشتگانش به محمد سلام می فرستند و او را احترام می کنند آنها هم نسبت به او همان عمل را باید انجام دهند. این آیه حاکی است:

«الله و فرشتگانش به پیامبر صلوات و درود می فرستند: ای افراد با ایمان، شما هم

با نهایت احترام به او درود و صلوات بفرستید.»

و نکته اینست که در واقع چه کسی باید به چه کسی سلام بکند؟ بدیهی است که بر پایه اصول اخلاقی، همیشه فرد کوچکتر به بزرگتر سلام می کند. بنابراین اگر قرار باشد الله و فرشتگانش به محمد سلام بکنند، معلوم می شود که او بالاتر و برتر از آنها می باشد.

### در قرآن خداوند خود را مکار، انتقامجو و گمراه کننده می نامد

در بسیاری از آیه های قرآن الله می گوید، او «مکار» بوده و مکرش بسیار شدید است (۴۵: ۶۸، ۳۰: ۸، ۱۸۳: ۷، ۵۴: ۳). در آیه ۳۶ سوره الزمر، الله خود را «انتقامجوی بزرگ» به شمار می آورد. در قرآن آیه های زیادی وجود دارد که الله در آنها خود را «گمراه کننده» می نامد. این آیه ها می گویند، کسی را که الله گمراه کند دیگر کسی قادر به هدایت او به راه راست نخواهد بود و او برای همیشه گمراه خواهد بود (۳۱: ۷۴، ۸: ۳۵، ۴۳: ۲۹، ۴۶: ۲۳، ۳۳: ۳، ۱۳: ۱۸۶، ۷: ۱۴۳، ۴).  
طبری هفت نفر از یاران محمد را از بین سایر یارانش، شامل ابن عباس و ابن مسعود نام می برد که حدیث زیر را از لبان محمد شنیده اند.

«الله به آدم گفت: «تو همراه همسرت در بهشت سکونت گزین، از تمام نعمت های موجود در بهشت هر چه خواستی بخور، ولی به نزدیک این درخت مرو زیرادر

اینصورت مرتکب اشتباه خواهی شد.) ابلیس می خواست وارد بهشت شود و آنها را دیدار نماید. ولی نگهبانان بهشت به او اجازه این کار را ندادند. ابلیس نزد مار رفت که لباس بر تن داشت، یکی از زیباترین حیوانات به نگر می آمد و مانند شتر روی چهار پا راه می رفت. ابلیس با مار وارد گفتگو شد و کوشش کرد او را اغوا کند تا به وی اجازه دهد او وارد دهانش شود و وی را نزد آدم ببرد. مار به انجام این کار راضی شد و او را در دهان جای داد و از نگهبانان بهشت عبور کرد و بدون اینکه آنها او را تشخیص بدهند وارد بهشت شد، زیرا الله این نقشه را طرح کرده و مایل به انجام آن بود.»<sup>۷۳</sup>

الله در قرآن دارای نود و نه نام است که برخی از نام های دیگر او بغیر از آنچه که در بالا نام برده شد، عبارتند از: قهار، جبار، متکبر، مُمیت (کشنده)، غالب، قاهر و غیره.

Goebbels نکته ای را بر زبان آورد که دانش روانشناسی امروز آنرا تأیید کرده است. او گفت: «هر گاه کسی گفته دروغی را چندین مرتبه تکرار کند، بتدریج که به این عمل می پردازد فکر خواهد کرد که راست و درست است.» این تئوری در مغز مسلمانان جهان و باورهای اسلامی آنها کاربرد کامل یافته و مسلمانان را وادار کرده است فکر کنند که خرافات قرآن و اسلام دارای واقعیت می باشد. برای مثال، مسلمانان با این عقیده «الله» را در مغز و روان خود جانشین «خدا» کرده، «کعبه» را «خانه خدا» می دانند، «قرآن» را «کلمات خدا» به شمار می آورند و «کشتار افراد غیر مسلمان، غارت و چپاول اموال آنها و ربودن زنهایشان را» جزء «وظائف و عبادات دینی» خود می دانند.

به همین دلیل است که هر گاه کسی قرآن را با چشم خرد و نه چشم ایمان و از روی کنجکاوی بخواند، آن زمان می تواند درک کند که با خواندن قرآن چگونه مشتی خرافات خردستیزی را که ساخته یک مغز بیمار گونه است در مغز خود

<sup>73</sup>Craig Winn, *Prophet of the Doom*, p. 562.

می‌ریزد و آنها را واقعیات مقدّس به شمار می‌آورد. محمّد نویسنده قرآن، یک تازی شهوت پرست بود که پس از دستیابی به قدرت و در زمانی که سن او بالاتر از پنجاه می‌رفت، حرمسرایش را یکی پس از دیگری پر از زن نمود. محمّد، آدمکش ستمگری بود که خون بسیاری از افراد بیگناه را برای استوار کردن جایگاه قدرتش به زمین ریخت. او حتّی اصول و احکام به اصطلاح آسمانی را که خود برای پیروانش آورده بود برای تأمین منافع دنیوی اش زیر پا گذاشت. چگونه می‌توان چنین فردی را «پیامبر» و یادست کم آموزشگر اصول اخلاقی و انسانی به شمار آورد. برآستی که در باره درونمایه بی پایه قرآن ویاوه گوئی های آن می‌توان کتابی جامع نگارش نمود، ولی چون هدف نویسنده تنها آشنا کردن خوانندگان خود با این کتاب بود، جستار را در این باره خواهم بست و به هدف پایه ای این کتاب که بررسی آن گروه از آیه های قرآن است که آموزش های ترور و تروریسم می‌دهد خواهم پرداخت.

### جهاد (جنگ مقدس)، نماد تروریسم و امپریالیسم اسلام

دانشمندان جدید علوم اجتماعی، پدیده Globalization و یا «جهانی شدن» دنیا را یک پدیده تازه به شمار می‌آورند، در حالیکه تاریخ گسترش اسلام و عقیده به عبور از کشورهای فردی و آزاد و اسلامی کردن جهان را باید آغاز این تئوری به شمار آورد. محمّد به مسلمانان آموزش داد که وسیله دستیابی به این هدف «جهاد» می‌باشد. واژه جهاد، از نگر لغوی دارای مفهوم «کوشش و تلاش» ولی در فقه اسلامی معنی آن «کاربرد حدّ بیشتر کوشش انسان در راه اللّٰه» می‌باشد.<sup>74</sup> اسلام بر پایه جهاد (جنگ مقدّس دائمی) بنیان یافته و به مسلمانان تکلیف می‌کند که دیگران را به ضرب شمشیر وادار به پذیرش اسلام بکنند و هرگاه به این کار توفیق پیدا نکردند، یا آنها را بکشند و یا از سرزمین محلّ سکونتشان آواره شان سازند. جهاد و یا تبرد در راه خدا (جهاد فی سبیل اللّٰه)، مانند سایر اصول دین اسلام از قبیل

<sup>74</sup> Imam Muslim, *Sahih Muslim*, trans. Abdul Hamid Siddiqi, 4 vols., vol. 3 (Beirut, Lebanon: Dar al Arabia, 2000), p. 398.



توحید، نماز، روزه، زکات و حج، در واقع زیربنای اسلام را تشکیل می دهد. هرگاه درونمایه سوره های انفال و توبه به دقت بررسی شوند، معلوم خواهد شد که آنها سوره های جهادی هستند. ولی بدیهی است که بحث در باره زکات به این دو سوره ویژگی ندارد و در بسیاری از آیه های قرآن از آن سخن رفته است. مفهوم فقهی جهاد کوشش هر چه بیشتر در راه الله، یعنی گسترش ایمان به الله در سراسر جهان است. پاداش چنین کوشش مقدسی، ارمغان بهشت در جهان دیگر می باشد. آیه های ۱۰ تا ۱۳ سوره الصف در این باره می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿١٠﴾ تَوَمَّنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ يُغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينُ ظِلْمَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾

«ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک آخرت نجات دهد، دلالت کنم؟ آن تجارت اینست که به الله و رسول او ایمان آورید و به مال و جان در راه خدا جهاد کنید. این کار از هر تجارت دیگر اگر دانا باشید، برایتان بهتر خواهد بود. او گناهانتان را خواهد بخشید و در بهستی که زیر درختانش نهرهای آب گوارا جاریست داخل گرداند و به شما در بهشت جاودانی منزل های نیکو و قصرهای عالی بخشش خواهد فرمود. این همان رستگاری بزرگ و سعادت ابدی بندگان است!»

برخی از مدافعان اسلام می گویند، در اسلام نیز مانند یهودیت، مسیحیت، بودیسم و هندوئیسم، جهاد عبارت است از مبارزه در برابر غریزه های منفی و فسادآور، ولی هر کس کوچکترین آشنائی با اسلام داشته باشد می داند که چنین باوری در باره جهاد نا درست و گمراه کننده است. در باره جهاد و مشتقات آن در قرآن بسیار سخن گفته شده است. یوسف علی که خود از مدافعان اسلام به شمار می رود، در قرآن بسیار مشهورش واژه «جهاد» را آشکارا «جنگ و نبرد» ذکر کرده است.<sup>۷۵</sup> در بین آن گروه از آیه های قرآن که

<sup>75</sup>Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Koran* (Brentwood, Maryland: Amana Corporation, 1989), p. 442, note 1270.

سخن از جهاد (جنگ و نبرد) می کنند، می توان به آیه های زیر اشاره کرد: آیه ۱۸۹ سوره بقره و آیه ۴۰ سوره انفال: «در برابر بت پرستان نبرد کنید تا بت پرستی از بین برود و دین الله بر سراسر جهان گسترش یابد.» آیه ۲۱۵ همان سوره (بقره): «جنگ برای شما الزام آور است، اگر چه شما ممکن است آنرا دوست نداشته باشید. لیکن ممکن است شما چیزی را ناگوار داشته باشید، ولی آن به خیر و سود شما باشد.» آیه ۸۴ سوره نساء: «تو در راه الله نبرد کن، زیرا جز شخص تو کسی بر آن مکلف نیست.» آیه ۳۵ سوره مائده: «در راه الله سرسختانه نبرد کنید تا پیروز شوید.» آیه ۶۵ سوره انفال: «ای رسول، مؤمنان را برای جنگ برانگیز. اگر بیست نفر از شما شکیبا باشید بر دویست نفر از دشمنان غالب خواهید شد و اگر یکصد نفر باشید بر یکهزار نفر آنها پیروز خواهید شد.» آیه ۷۳ سوره توبه: «ای رسول، با کافران و منافقان جنگ و مبارزه کن و بر آنها بسیار سخت بگیر، جایگاه آنها در دوزخ است.» آیه ۱۲۴ همان سوره (توبه): «ای اهل ایمان! با کافرانی که در پیرامون شما هستند، جنگ و جهاد کنید و با آنها با شدت و سرسختی رفتار نمائید.» آیه ۷۸ سوره الحج: «برای الله حق جهاد در راه او را به جای آورید.» آیه ۱۵ سوره حجرات: «مؤمنان راستین آنهایی هستند... که در راه الله به جان و مالشان جهاد و نبرد کنند.» آیه ۴ سوره ۶۱: «الله آنهایی را که در صف استوار جهاد کافران در راهش کارزار کنند، دوست دارد.» آیه ۴ سوره محمد: «چون با کافران روبرو شوید، گردنشان را بزنید. پس از آنکه بسیاری از آنها را کشتید، بندهای اسیران را سخت کنید. سپس یا بر آنان منت گذارید و یا پول آزادیشان را از آنها دریافت کنید.»

آیه ۵۲ سوره فرقان می گوید:

فَلَا تُطِيعُ الْكٰفِرِيْنَ وَجٰهِدْهُمْ بِدِيْنِ جِهَادٍ كَبِيْرٍ ﴿۵۲﴾

«پس تو هرگز تابع کافران مباش و با آنها چنانکه مخالفت قرآن و دین حق کنند، سخت جهاد و کارزار کن.»

آیا در آیه های بالا، جهاد دلالت بر «فروزه های زشت درونی انسان» دارد؟ تردید نیست که حتی یک ملای بنیادگرای شیاد نیز که هنر فساد آورش نیرنگ و ریا برای فریب مردم و فروش کالاهای خرافاتی و گمراه کننده دکان دینی اش می باشد،

نمی تواند به چنین پرسشی پاسخ مثبت دهد. آیه ۴۰ سوره انفال و آیه ۱۹۳ سوره بقره می گویند:

«و با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود و تنها آئین الله همه جا را آئین دین الله فرا گیرد.»

فعلی که در آیه یاد شده بالا به کار گرفته شده، «قَتَلَ» به مفهوم «کشتن» می باشد و این فعل با «جَهَدَ» که مفهوم «کوشش بر ضد امیال نفسانی درونی» دارد، به گونه کامل متفاوت است. بنابراین، بحث در باره اینکه «قَتَلَ» در قرآن معنی «کوشش و تلاش برای خودسازی» می دهد و نه «جنگ افروزی و کشتار دیگران»، به گونه کلی از بحث خارج بوده و اینگونه واژه بازی ها در نرمسازی فروزه وحشیگری و خونریزی قرآن، هیچ اثری نمی تواند داشته باشد. به گفته دیگر مفهوم این آیه ها می رساند که اسلام تنها با شمشیر باید گسترش یابد و این روش اسلامی باید تا روز به اصطلاح قیامت ادامه یابد. سر تا سر قرآن پر از آیه هائی است که بوسیله جهاد دستور خونریزی و وحشیگری می دهد. متن آیه ۵ سوره توبه به شرح زیر هیچ تردیدی در این باره باقی نخواهد گذاشت:

• فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوا مِنْهُمْ وَافْعَدُوا لَهُمْ  
كُلَّ مَرْصِدٍ قَاتِلُوا أَقَابُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۶۰﴾  
«هنگامی که ماههای حرام به پایان رسید، آنگاه هر کجا مشرکان را یافتید آنها را به قتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید. ولی هر گاه توبه کردند و نماز به جای آوردند و زکات پرداخت کردند، از آنها دست بردارید.»

اگر چه بخش نخست آیه بالا، در ظاهر خونریزی در ماههای حرام (ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب) را منع می کند، ولی محمد حتی آنچه را که خود او بعنوان وحی الهی به وجود آورد، مورد احترام قرار نداد، زیرا با یک حرکت ساختگی وانمود کرد که آیه دیگری (۲۱۷ سوره بقره) نازل شده که ناسخ آیه بالا می باشد و سپس به پسر عمویش «عبدالله بن جحش» دستور ربودن کاروانی را داد که در آن عملیات، رهبر آن کاروان کشته شد و این نخستین خونی است که در اسلام ریخته شده است.<sup>۷۶</sup>

<sup>۷۶</sup> به مطالب صفحه ۶۱ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

گسترش باشتاب اسلام در زمانی کوتاه پس از پدیدار شدن آن، وامدار فروزه جنگجویی آن می باشد. اگر چه واژه های آیه ۱۸۶ سوره بقره حاکی است که مسلمانان باید در زمانی دست به جنگ بزنند که دشمن ابتدا به آنها حمله کرده است، ولی بهیچوجه در عمل چنین نبود و تاریخ رویدادهای اسلام چنین موردی را نشان نمی دهد. همچنین، هیچ سند و مدرکی وجود ندارد نشان دهد که جهاد دارای مفهوم اخلاقی بوده و برای پاکیزه کردن نفس انسان و اصلاح خود برای خدمت به اسلام به وجود آمده است.<sup>۷۷</sup>

یکی از مآلهای اسلامی می نویسد: «بنا به باور ما هر کسی که امروز، بغیر از اسلام مذهب دیگری، مانند موسویت و یا مسیحیت و غیره را بپذیرد، کافر خواهد بود و باید توبه کند. هرگاه چنین نکرد، باید بعنوان مرتد و انکار قرآن کشته شود.»<sup>۷۸</sup> فرنودسار بریتانیکا می نویسد: «جهاد، یعنی (جنگ و نبرد) یک وظیفه دینی است که برای گسترش اسلام بر دوش هر مسلمانی هموار شده است. جهاد در فرهنگ اسلام، هر گونه مخالفتی را با اصول و باورهای این دین دربر می گیرد و اغلب به (جنگ مقدس) تعبیر شده است.»<sup>۷۹</sup> یک مسلمان بنیادگرا از حزب آزادی اسلامی، پیش از گشایش گرد هم آئی بین المللی حزب یاد شده در لندن در سال ۱۹۹۴ اظهار داشت: «در قرآن ۱۲۳ آیه در باره جنگ و کشتار وجود دارد» و گستاخانه افزود: «دین ما اسلام را نباید دینی ایستا و متحمل به شمار آورد.»<sup>۸۰</sup>

بین نوشتارهای زیادی که در باره جهاد در اسلام منتشر شده، بیانات یاد شده در بالا بوسیله یک ملای بنیادگرای اسلامی و نیز یک فرنودسار مشهور تردیدی باقی نخواهد گذاشت که هدف جهاد و یا جنگ مقدس در اسلام، کشتار و نابود کردن آنهایی است که خود را تسلیم اصول و احکام خرافی اسلام و ساختار بنیادگرای آن

<sup>77</sup> Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran*, p. 167.

<sup>78</sup> Shaikh Muhammad as-Saleh al-Uthaimin, *The Muslim's Belief*, p. 22.

<sup>79</sup> *Encyclopedia Britannica*, 15<sup>th</sup> ed., s. v. "Jihad."

<sup>80</sup> Paul Fergosi, *Jihad in the West, Muslim Conquests from the 7<sup>th</sup> to the 21<sup>th</sup> Centuries* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1998), p. 18.

نمی کنند. بدیهی است هر اندازه نیز که نویسندگان اسلامی کوشش کنند نخواهند توانست برای جهاد یک تعبیر مجازی و یا غیر تجاوزگرانه ساختگی به وجود آورند. برای مثال، آیه ۷۴ سوره نساء به گونه بسیار آشکار می گوید:

• بَلَىٰ يَٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُذَكَّرَنَّهُمْ يَتْلُوهُ هَذِهِ حَتَّىٰ يَسْمَعُوا دُخَانَ ۚ وَمَنْ يُضِلَّهُ فَعَلَيْهِ إِسْرَافُهُ ۗ ﴿٧٤﴾

«مؤمنان باید در راه الله با آنهایی که زندگی مادی دنیا را بر آخرت برگزیدند جهاد کنند. هر کس در جهاد در راه الله کشته و یا پیروز شد، به زودی او را در بهشت ابدی پاداشی بزرگ خواهیم داد.»

این آیه به روشنی نشان می دهد که در زیربنای مفهوم واژه جهاد هیچ رگه انسانی و یا مسالمت جویانه ای وجود نداشته و جهاد بغیر از جنگ مسلحانه و انسان کشی چیز دیگری نیست. این واقعیت در آیه ۷۷ سوره نساء به شرح زیر تأیید شده است:

• أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا لَوْ لَنَا آلٌ مَا كُنَّا عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَعَ اللَّهُ قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا قَلِيلًا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾

«آیا نمی بینی آن افراد ناتوانی که زمانی خواهان شرکت در جنگ بودند و به آنها گفته شد، اکنون از دست زدن به جنگ خودداری کرده و به وظیفه نماز و زکات خود پیردازید تا روان شما توانمند گردد. ولی هنگامی که زمان شرکت در جنگ فرارسید، برخی از آنها بیش از آن اندازه که باید از الله بترسند از مردم ترسیدند و گفتند ای الله چرا وظیفه جنگ را بر ما فرض کردی که عمر ما را تا بهنگام مرگ طبیعی به تأخیر نیفکنی؟ در پاسخ بگو که زندگی دنیا متاعی اندک است و جهان آخرت ابدی برای هر که خداترس می باشد بهتر از دنیا است.»

آیه بالا به روشنی نشان می دهد که اسلام به جای اینکه به مسلمانان توصیه کند از جنگ و خونریزی خود را برکنار نگهدارند با تأکید به تئوری جهاد، شرکت هر مسلمانی را در جنگ مسلحانه واجب بر می شمارد. تردید نیست که محمد این آیه را بدین سبب آورد تا به آن گروه از مسلمانانی که مخالف خونریزی و درگیری در اقدامات تجاوزگرانه بودند آموزش دهد که کناره گیری از این اقدامات برای

مسلمانان جائز نیست.<sup>۸۱</sup> در قرآن همچنین آیه ای وجود دارد که آشکارا می گوید، در اسلام آنهایی که در جهاد شرکت می کنند و آنهایی که از شرکت در جهاد خودداری می کنند، نباید یکسان فرض شوند. این آیه (۴: ۹۵) می گوید:

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ يُقَاتِلُ اللَّهُ  
الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَى وَقَضَى اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى  
الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾

«مؤمنانی که بدون هیچ بهانه ای مانند نایبانی، بیماری، تنگدستی و غیره از شرکت در جهاد خودداری می کنند با آنهایی که با مال و جان در جهاد شرکت می کنند، یکسان نخواهند بود. الله آنهایی را که با مال و جان در جهاد شرکت می کنند بر افرادی که از این کار خودداری نموده و در خانه می مانند، برتری داده و همه اهل ایمان را به پاداشی بزرگ نوید داده و آنهایی را که در راه او نبرد می کنند، پاداشی بس بزرگ، درجه ای بس والا عطا خواهد فرمود و آنها را مورد بخشش و آموزش قرار خواهد داد.»

صحیح مسلم، به گونه بسیار پالیده و آشکار در این باره می نویسد:

«مؤمنانی که در خانه می نشینند و آنهایی که برای جنگ در راه الله از خانه خارج می شوند، یکسان نخواهند بود.»<sup>۸۲</sup>

تئوری جهاد در شیعه دوازده امامی و یا فرقه ای که به علی و دوازده جانشین مستقیم او عقیده دارند، باورشان در باره جهاد در چند مورد مهم با مذهب تسنن تفاوت دارد. اگرچه شیعیان دوازده امامی بیشتر باورهای اهل تسنن را در باره جهاد پذیرش می کنند، ولی عقاید این دو مذهب در باره جهاد در برابر مذاهب گوناگون

<sup>81</sup>Suhas Majumdar, *Jihad: The Islamic Doctrine of Permanent War* (New Delhi, India: 1994), p. 12.

<sup>82</sup>*Sahih Muslim*, vol. 3, pp. 1051-1052.

دین اسلام با یکدیگر تفاوت دارد. بدین شرح که سنی ها جهاد در برابر هر یک از مذاهب دین اسلام را غیر مشروع می دانند، ولی شیعیان دوازده امامی جهاد در برابر مذاهب غیر شیعه را مجاز به شمار می آورند. در واقع شیعیان دوازده امامی، جهاد در برابر مسلمانان غیر شیعه را حتی از جهاد بر ضد غیر مسلمانان واجب تر می دانند. بر پایه فقه شیعه گری، نه تنها نبود ایمان به الله دست زدن به جهاد را بر ضد او مشروع می سازد، بلکه شیعیان دوازده امامی باور دارند که نبود باور یک مسلمان به امام های آنها (که در برابر خلفای سنی ها به کار می رود)، سبب مشروعیت جهاد در برابر او به کار برده می شود.<sup>۸۳</sup> بنا بر اعتقادات شیعیان دوازده امامی، تنها یکی از امامهای شیعیان و یا کسی که نایب و نماینده آنهاست می تواند فرمان جهاد صادر نماید. امام شیعه گری در واقع با فرمان جهاد، ایمانی را که در وجدان دینی پیروان این مذهب «برای نبرد در راه الله» نهادینه شده، بیدار و به کار می اندازد. به گونه کلی می توان گفت که شیعیان باور دارند که نبرد در برابر سایر مسلمانان غیر شیعه و افراد کافر، پاره ای از وظیفه و تعهد دینی آنها به شمار می رود.<sup>۸۴</sup>

باید دانست که این اسلام نبود که جنگ و نبرد را وارد سرزمین عربستان کرد، زیرا پیش از ظهور اسلام، هر طایفه و یا قبیله ای در این سرزمین یک واحد سیاسی به شمار می رفت و آنها اغلب به سبب ربودن اموال یکدیگر و یا کینه جوئی های خانوادگی به یکدیگر حمله می کردند. به گونه این که ابن خلدون تاریخدان شهیر عرب نوشته است، جنگ و نبرد در بین طوایف و قبایل تازی، به عنوان عاملی در راستای اعتماد به نفس، شهامت و همکاری بین افراد قبیله و یا طایفه به شمار می رفت.<sup>۸۵</sup> همین عوامل سبب شد که فروزه رزم آوری و رقابت بین طوایف عرب تثبیت گردد و بین آنها بی ثباتی و ناآرامی به وجود آورد.<sup>۸۶</sup>

<sup>83</sup>Abdullah IBM Muftah, *Sharh al-Azhar*, vol. v (Cairo: 1358 A.H.), p. 525.

<sup>84</sup>Alvin Cottrell and William Olson, "Jihad: The Muslim View of War," *Middle East Insight*, day, 39.

<sup>85</sup>Ibn Khaldun, *al-Muquddima*, ed. Quartermere (Paris: 1858), vol. II, pp. 220-21.

<sup>86</sup>Majid Khadduri, *War and Peace in the law of Islam* (Baltimore: John Hopkins Press, 1955), p. 62.

اهمیت جهاد در اسلام آنست که توجه و تمرکز طوایف تازی ها را از نبردهای داخلی قبیله ای به دنیای خارج تغییر داد و این دین تازه بنیاد هر گونه رزم آوری بین تازی ها را بجز جهاد و یا «نبرد در راه الله» غیر مشروع اعلام نمود. برآستی که اگر تئوری جهاد وجود نمی داشت، امکان پابرجا ماندن حکومت اسلامی بسیار مشکل می بود. ولی تئوری جهاد پس از اینکه نیروهای شگرفی را که تازی ها در نبردهای قبیله ای بر ضد یکدیگر به کار می بردند به نام اسلام با یکدیگر یگانه و متحد کرد، جهت آنها را تغییر داد و در برابر دنیای خارج مورد بهره برداری قرار داد.<sup>۸۷</sup> به گونه کوتاه می توان گفت، آنچه که در دنیای امروز «تروریسم» نامیده می شود، روشی بود که تازی ها برای پیروزی بر دشمنانشان بر ضد غیر مسلمانان به کار می بردند. بدین ترتیب محمد فروزه تغییرناپذیری در اسلام به وجود آورد که نبض این پدیده را تشکیل می دهد و جهاد نام گرفته است. بر پایه این تئوری هر فرد مسلمانی که دارای کاستی جسمی نباشد، وظیفه دارد برای گسترش اسلام با سرمایه جان و مال نبرد کند. این فروزه ای که محمد برای اسلام اختراع کرد و در ادیان یهودیت و مسیحیت نشانی از آن وجود ندارد، در واقع یک حسن درونی مذهبی است که دارای بار امپریالیستی می باشد. یهودیت چون اسرائیل را قوم برگزیده خدا می دانست، نه دارای سازمان تبلیغاتی بود و نه اینکه هدف گسترش دین خود را در سر می پروراند. بنابراین برای این دین، جنگ مقدس برای دفاع از دین به کار می رفت و نه گسترش آن. مسیحیت نیز یک آئین رهائی بخش به شمار می رفت و در آغاز خود را از قدرت حکومتی برکنار داشته بود. ولی اسلام با هر دوی این ادیان تفاوت داشت، زیرا برای اسلام دستیابی به قدرت حکومت، هدف غائی به شمار می رفت و کارگردانان این دین چه با وسائل مسالمت آمیز و چه با توسل به زور و شمشیر در پی دستیابی به قدرت بودند. بدین ترتیب، اسلام بر پایه جهاد دارای یک فروزه جهانی گردید که این عامل سبب یگانه کردن پیروان آن در داخل چارچوب جهانی اسلام شد و لزوم عامل دفاع از آن از یک سو و جنبه تهاجمی آن از دگر سو، آنرا با جهان غیر اسلام در یک نبرد دائمی قرار داد.<sup>۸۸</sup>

<sup>87</sup> Ibid.

<sup>88</sup> Ibid., pp. 63-64.



چکیده این جستار آنست که جهاد در اسلام دو هدف را پیروی می کند: هدف فوری و یا کوتاه مدّت و هدف غائی و یا دراز مدّت. هدف فوری و یا کوتاه مدّت جهاد را می توان در چهار اقدام به شماره آورد، (۱) گسترش اسلام بوسیله جنگ (۲) نابود کردن کفار، (۳) گرفتن جزیه (مالیات دینی) و (۴) چپاول و غارت اموال و دارائی های نابودشدگان در عملیات جهادی و اسیر کردن زن و فرزندان آنها که در فقه اسلام «غنیمت»<sup>۸۹</sup> ذکر شده است. هدف دراز مدّت و یا غائی جهاد، اسلامی کردن تمام بشریت روی زمین می باشد. از زمانی که محمد از مکه به مدینه فرار اختیار کرد، این وظیفه دینی پیوسته در درازنای اینهمه سالها به مسلمانان سراسر جهان گوشزد و تأکید شده است.

مسلمانان مؤمن باور دارند که بهترین نوع عبادت «جهاد» می باشد. نبرد در راه الله در اسلام، دارای بزرگترین ثواب ها بوده و کسی که جانش را در جهاد از دست می دهد، با این اقدام زندگی جاودانی اش را تضمین کرده است.<sup>۹۰</sup> جهاد نبردی است که مسلمانان جهان بوسیله آن ملت ها و حکومت هائی را که در دنیا مخالف اسلام هستند، نابود می سازند و همه آنها را زیر پرچم اسلام می آورند. بنابراین می توان به درستی گفت که در اسلام جهاد، همان تروریسم اسلامی است که بوسیله الله مقرر و تأیید شده است. از نگرثوری و تاریخی نیز می توان گفت که اسلام یک عامل امپریالیستی است که زیر پوشش یک اصل و وظیفه مذهبی پنهان شده است.<sup>۹۱</sup> جهاد یک وظیفه مذهبی است که بکرات در قرآن و حدیث بویژه برای گسترش اسلام به مسلمانان گوشزد شده است.

در نتیجه و بوسیله همین جهاد بود که اسلام توانست نیروهای ملت فقرزده،

<sup>89</sup> Suhas Majumdar, *Jihad: The Islamic Doctrine of Permanent War*, pp. 15-16.

<sup>90</sup> Alfred Guillume, *The Traditions of Islam* (Salem, New Hampshire: Ayer Publishers, Inc., 1987), p. 111.

<sup>91</sup> Pam Swarup, *Understanding the Hadith* (Amherst, New York: Prometheus Books, 2002), p. 105.

دورافتاده و تهی از فرهنگ و تمدن تازی را در جهت جهانگیری به جنبش درآورد و در کمتر از یک سده به ایجاد یک امپراتوری وسیعی پیردازد که از آتلانتیک و سلسله کوههای پیرنه در غرب تا رود جیحون و هندوستان در شرق گسترده شود. تردید نیست که بدون وجود تئوری جهاد، امکان ایجاد و گسترش چنین امپراتوری مذهبی نیست که بدون وجود تئوری جهاد، امکان ایجاد و گسترش چنین امپراتوری مذهبی گسترده ای امکان ناپذیر می بود.<sup>۹۲</sup>

استراتژی گسترش شتابزده امپراتوری عرب - اسلامی که در سال ۷۵۰ میلادی از مزرهای چین تا سلسله جبال پیرنه در اسپانیا به وجود آمد، سرشت تروریستی دین اسلام بود که نشانه های بارز آنرا ما در زمان کنونی به خوبی مشاهده می کنیم. مسلمانان در همه جا آموزش داده می شوند که هرگاه میل دارند مسلمانان خوب و مؤمن باقی بمانند و بهشت را برای خود تضمین کنند، باید سلاح جنگی بگیرند و برای گسترش این دین نبرد کنند تا دارالحرب را نابود کرده و همه دنیا را تبدیل به دارالسلام نمایند.<sup>۹۳</sup>

### زن در اسلام کالا، در جهاد برابر مرد و در اخذ غنائم خرده انسان به شمار می رود

قرآن مقدس هیچگاه زن و مرد را برابر به شمار نیاورده است. آیه های زیر در قرآن به خوبی سرشت ستمگرانه اسلام را نسبت به زن نشان می دهند: مردان را بر زنان حق تسلط و نگهبانی است زیرا الله به مردان بیش از زنان توانائی داده و نیز مردان باید از نگر مالی و نفقه از زنان نگهداری کنند. بنابراین زنان شایسته باید از شوهرانشان فرمانبرداری کنند و در غیر اینصورت مردان حق دارند زنان خود را بزنند (۴:۳۴) آیه ۲۲۸ سوره بقره نیز آشکارا مردان را برتر از زنان به شمار آورده

<sup>92</sup> Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Statesman* (Oxford: Oxford University Press, 1961), p. 109.

<sup>93</sup> به مطالب فصل هشتم همین کتاب زیر فرنام «دارالاسلام و دارالحرب» مراجعه فرمائید.

است.

بر پایه متون قرآن، مردان می توانند چهار زن رسمی و به گونه بی نهایت زنهای غیر رسمی اختیار کنند. یک مرد مسلمان می تواند افزون بر چهار زن رسمی، بدون هیچگونه تشریفات و یا ضمانتی هر اندازه زن برده که اراده کند برای همخواهی در اختیار داشته باشد.<sup>۹۴</sup> متون قرآن به زن به شکل یک کالا و یا چیزی می نگرد که به مالکش تعلق دارد. بنابراین، مرد حق دارد هر عملی که مالکی می تواند با کالای متعلق به خود انجام دهد با همسرش نیز همان عمل را به انجام برساند.<sup>۹۵</sup> حتی زنان شوهرداری که در جنگ ها دستگیر می شوند، بر پایه اصول و مقررات قرآن به کسی که آنها را دستگیر می کند تعلق خواهند گرفت. (۴: ۲۸)

در دو مورد زن نیم مرد به شمار می رود: یکی در مورد «ارث» که سهم زن نصف مرد خواهد بود (۱۷۸-۱۷۶، ۱۱: ۴). چندین آیه قرآن، جزئیات سهم ارث زنان را به اختصار شرح داده ولی هیچ موردی را در قرآن نمی توان یافت که سهم ارث زن را بیش از مرد تعیین کرده باشد، بلکه در هر موردی خویشاوندان مرد دو برابر منسوبین زن ارث می برند. برای مثال، اگر فرد در گذشته زنی باشد که فرزندی از او بر جای نمانده ولی دارای دو خواهر است، آنها دوسوم اموال باقی مانده از خواهر در گذشته خود را ارث خواهند برد و هرگاه از زن در گذشته دو خواهر و دو برادر باقی مانده باشد، سهم هر یک از برادرها دو برابر سهم خواهرها خواهد بود.

مورد دیگر، «گواهی» در دادگاه ها می باشد. آیه ۸۲ سوره بقره مقرر می دارد که وام گیرنده و وام دهنده باید شرایط انجام عمل را با حضور دو شاهد در سندی به نگارش در آورند. حال اگر دو مرد در آن زمان در دسترس نباشند، یک مرد و دو زن باید گواه گرفته شوند. مفهوم این آیه آنست که (۱) زن تنها نمی تواند به عنوان شاهد در چنین مراسمی شرکت جوید، و (۲) هنگامی که تنها یک مرد در دسترس باشد، باید از وجود دو زن به جای یک مرد بهره برداری شود.

آیه ۱۱ سوره شوری، زنان را آلت و وسیله رفع نیازهای جنسی مردان به شمار

<sup>94</sup>William Muir, *Mahomet and Islam* (London: Darf Publishers Limited, 1986), p. 334.

<sup>95</sup>*Encyclopedia of Islam*, ed., H. A. R. Gibb et al, s. v. Abd., 1960.

آورده و در این راستا مردان را خطاب قرار می دهد و می گوید:

بَايُزُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِيَتَّبِعُوا مِنْكُمْ لَكُمْ مِمَّا رَزَقْتُمْ وَأَنْتُمْ بِهَا حَافِظُونَ

«آفریننده زمین و آسمان ها از بین برای شما از نوع خودتان و بین چهارپایان نیز از

بین خودشان، هم جفت آفریده تا نسل شما را افزون سازد....»

مفهوم و منطق آیه بالا آنست که آفرینش زن و مرد در نگر آفریننده آنها به گونه کامل تفاوت داشته است. هرگاه هدف آفریننده را از آفریدن مرد کنار بگذاریم، هدف آفریننده از آفریدن زن آن بوده است که او در جایگاه جفت جنسی مرد برای ازدیاد نسل انسان، مورد بهره برداری قرار بگیرد. در قرآن آیه دیگری وجود دارد که آنهم زن را در چینه ای یائین تر از مرد قرار می دهد و آن آیه ۲۲۳ سوره بقره می باشد که مردان را مخاطب قرار داده و می گوید: «زنها کشتزارهای شما هستند، بنابراین به هرگونه که میل دارید آنها را در اختیار بگیرید.» برخی از فقهای اسلام باور دارند بر پایه تفسیر آیه یاد شده، مردها می توانند بویژه در هنگام عادت ماهیانه زنها با آنها از راه غیر عادی تماس جنسی برقرار کنند. ولی البته عمل را مکروه می دانند.

محمد، در هنگام ایراد خطبه حجة الوداع، زن را برابر چهارپایان قرار داد و اظهار

داشت:

«اللّٰهُ اجازة داده است که شما زنان را در اتاق های جداگانه زندانی کنید و آنها را

بزنید، ولی نه بسیار شدید. هرگاه، آنها به خود آمدند و از نافرمانی دست کشیدند،

باید خوراک و لباس آنها را بر پایه معمول تأمین کنید. با زنان به نیکی رفتار کنید،

زیرا آنها برای شما مانند حیوانات دست آموزتان هستند و در نفس مالک چیزی

نیستند.»<sup>۹۶</sup>

دانش روانشناسی عمل جنسی را یک کنش و واکنش روان - بدنی بین دو

جنس مخالف به شمار می آورد، ولی اسلام و قانون اساسی آن قرآن باور

دارد که زن ها برای این آفریده شده اند که پاسخگوی نیازهای جنسی مردان

<sup>96</sup>Al-Tabari, *The History of Al-Tabari*, vol. 9, p. 113.

باشند. یک نویسنده مسلمان به نام عباس محمود العکاد و نیز امام غزالی، هر دو در تفسیر قرآن نوشته اند، زن ها دارای قدرتی هستند که بوسیله آن می توانند، مردان را از راه حيله و نیرنگ و پشت هم اندازی شکست دهند. ولی، در حالیکه العکاد، کوشش می کند این فروزه منفی در زن ها را با سرشت ناسوان آنها بیوند دهد، امام غزالی این فروزه را در زنها برای نظم همبودگاه اسلامی بسیار خطرناک و ویرانگر می داند و به همین مناسبت زن و شیطان را در یک ردیف قرار می دهد. بنابراین آنچه که امام غزالی در باره زن ها سخن فرسائی کرده باید گفت بنا به باور این ملای سنگی مغز که قرنام امام گرفته، نظم همبودگاه اسلامی موقوف به چیرگی بر قدرت منفی ویرانگر زنان و نابود کردن آثار فساد آور آن می باشد.<sup>۹۷</sup>

در اسلام هیچگونه اقدام حقوقی بین یک زن و شوهر آسان تر از طلاق نیست. قرآن به مرد برای طلاق زن بدون هیچگونه شرط و تشریفات و ازدواج با زن دیگر اختیار کامل داده است. (۴: ۲۰) مرد برای طلاق دادن همسرش نه نیاز به دادگاه دارد، نه مشاور اجتماعی، یا حقوقی، یا وکیل دعاوی و یا قاضی.<sup>۹۸</sup> تنها ایراد یک جمله از سوی مرد می تواند به بیوند زناشویی او با همسرش پایان دهد. این جمله عبارتست از: «تو دیگر همسر من نیستی»، یا «بیوند زناشویی من با تو به پایان رسیده است»، و یا اینکه «تو دیگر با من بیوند مشروع زناشویی نخواهی داشت». ایراد همین یک جمله بوسیله شوهر، زن را مطلقه می کند و کافی است که او را بیخانمان کرده و او و فرزندانی را که برایش به وجود آورده، به شکل خیابان نشین، وامدار، گدا و یا دزد در آورد.<sup>۹۹</sup> غزالی در پایان می افزاید، زن موجود خطرناکی است

<sup>۹۷</sup> Fatima Mernissi, *Beyond the Veil: Male-Female Dynamics in Modern Muslim Society* (Bloomington and Indianapolis: Indiana University press, 1987), p. 33.

<sup>۹۸</sup> *Sahih al-Bukhari*, vol. 7, pp. 131, 137, 138.

<sup>۹۹</sup> Jones and Jones. *Women in Islam*, p. 53, quoted by Anwar Hekmat, *Women and the Koran* (Amherst, New York: Prometheus books, 1997), p. 228.

که در همبودگاه اسلام تنها باید بوسیله مرد، برای هدف ایجاد فرزند مورد بهره برداری قرار بگیرد. مرد تنها باید شور جنسی خود را بوسیله زن فرو بنشانند و بهیچوجه نباید او را مورد توجه قرار دهد. زن نه تنها نباید عضو همبودگاه بشری بلکه باید خطری برای آن به شمار رود. بدین ترتیب به تمام ساختار اجتماعی اسلام باید به شکل عاملی نگاه کرد که نیروی خود را در برابر ختنی کردن فروزه ویرانگر زنان به کار ببرد.<sup>۱۰۰</sup>

در اسلام همچنین حدیث های بسیاری وجود دارند که آیه های قرآن را درباره برتری داشتن مردان نسبت به زنان تأیید می کنند. حدیث های زیر، پاره ای از آنها می باشند:

اسامه بن زید روایت کرده است که محمد گفت: «پس از رفتن من، هیچ عاملی پیش از وجود زنان برای ملت من سبب هرج و مرج و ناامنی نخواهد بود.»<sup>۱۰۱</sup>  
«عقیده همسر خود را پرستش کنید، ولی به آن عمل نکنید.  
عقیده همسر خود را پرستش کنید، ولی برخلاف آن عمل کنید.  
هیچگاه به سخنان و پیشنهاد های همسران عمل نکنید.»<sup>۱۰۲</sup>

ابوهریره روایت کرده است که محمد گفت: «مردی ممکن است بر پایه چهار فروزه با زنی ازدواج کند: به سبب پول او، به علت اصل و نسب خانوادگی او، به سبب زیبائی او، و به علت ایمان او به اسلام. حال هرگاه شما به علت دیگری با زنی ازدواج کنید، دست های خود را در کثافت فرو برده اید.»<sup>۱۰۳</sup>

<sup>100</sup> *Ibid.*, p. 45.

<sup>101</sup> Abu Abdullah Muhammad Ibn Ismail al-Bukhari, *Kitab al-Jami' al-Sahih* (Levden, Holland, 1986), p. 419.

<sup>102</sup> E. Westermarck, *Wit and Wisdom in Morocco*, p. 329. The first two proverbs can be traced to the second Caliph, Umar Ibn al-Kattab. See al-Ghazali's *Revivification*, p. 44, quoted by Mernissi, *Beyond the Veil*, pp. 110-111.

<sup>103</sup> *Mishkat al-Masabih*, trans. A. N. Matheus, vol., art. 171 (Calcutta, India: 1809), p. 545; Abu Isa Muhammed al-Tirmidhi, *Al Jami' (The Collection)*, 3 vols. (Cairo, Egypt: 1937).

ابوهریره روایت کرده است که محمد گفت: «هرگاه قرار بود من دستور دهم که فردی به دیگری سجده کند، به گونه یقین دستور می دادم که زنها به شوهرانشان سجده کنند.»<sup>۱۰۲</sup>

عبدالله بن عمر روایت کرده است که محمد گفت: «سه چیز نماد نوحست هستند: زن، اسب و خانه.»<sup>۱۰۵</sup>

هنگامی که محمد آگاه شد که ایرانی ها، دختر کسری را به پادشاهی خود برگزیده اند، فریاد برآورد: «مردمی که امور خود را به زنی واگذار کنند، هیچگاه موفق نخواهند بود.»<sup>۱۰۶</sup>

اگرچه محمد از زنیاران مشهور تاریخ به شمار رفته و حتی در جبهه های جنگ نیز بدون زن نمی توانست بسر بیبرد و هر زمانی که به جنگ می رفت قرعه می کشید و یکی و یا دو تن از زنانش را همراه خود می برد، ولی آنچنان نسبت به زنان بدبین بود که وضع دین پایه آنها را در امور مذهبی نیز تأکید کرده است. او در یک روز فطر زمانی که از کنار گروهی از زنان می گذشت، رو به آنان کرد و اظهار داشت: «شما زنها باید صدقه بدهید، زیرا من مشاهده کرده ام که بسیاری از شما ساکنان دوزخ خواهید بود.» آنها گفتند: «چرا؟» محمد پاسخ داد: «زیرا شما نسبت به شوهرانتان حق شناسی نمی کنید. اگر چه شما از نگر هوش و مذهب دارای کاستی هستید با این وجود، من هیچکس را ندیده ام که بیش از شما زنها بتوانند در مغز مردان نفوذ منفی داشته باشند.» زنها پرسش کردند: «کاستی ما از نگر هوش و مذهب چیست؟» محمد پاسخ داد: «کاستی شما از نگر هوش آنست که گواهی شما برابر گواهی نصف مرد است و کاستی شما از نگر مذهب آنست که در زمان ناپاکی به سبب عادت ماهیانه، از برگزاری نماز و روزه محروم هستید.»<sup>۱۰۷</sup>

<sup>104</sup> Abu Isa Muhammed Ali al-Tirmidhi, *Al-Jami'* (The Collection), 3 vols. (Cairo, Egypt: 1937).

<sup>105</sup> Samuel M. Zwemer, *Across the World of Islam* (London: Fleming H. Levell Company, undated), p. 104.

<sup>106</sup> *Sahih al-Bukhari*.

<sup>107</sup> Alfred Guillaume, *The Traditions of Islam*, p. 126.

## باز نمود بحث

هر گاه روانکاوی، آنچه را که در کتاب قرآن و حدیث درباره زن نوشته و در بحث بالا به آن اشاره گردید، مورد بررسی قرار دهد، تردید نیست که نویسنده چنین مطالب بیهوده ای را که تنها می تواند رسوبات یک مغز بیمارگونه باشد، بغیر از «ضد زن» بودن نمی تواند با برچسب دیگری مشخص سازد. ولی، شاید چنین هم نباشد! زیرا نکته دیگری در گفتارهای محمد وجود دارد که او را می تواند در بین برابر خواهان حقوق زن و مرد و نیز پشتیبانان حقوق زن طبقه بندی کند و در این راستا حتی او را از روشنگران هزاره سوم که ما در آن بسر می بریم نیز بالاتر قرار دهد و آن باور او در «برابری زن و مرد در شرکت در جهاد» است. ولی شوربختانه چنین نیز نیست. چرا؟ زیرا انس بن مالک روایت کرده است که در روز جنگ حنین، ابو طلحه مشاهده کرد که امه سلیم شمشیری در دست دارد. ابو طلحه رو به محمد کرد و گفت: «یا رسول الله، این امه سلیم است که شمشیری در دست دارد.» محمد، از امه سلیم پرسش کرد: «این شمشیر را برای چه در دست گرفته ای؟» امه سلیم پاسخ داد: «قصدم دارم بوسیله آن شکم بیدینی را که در دسترم قرار می گیرد، بدم.» محمد از سخنان او به خنده افتاد.<sup>108</sup>

انس بن مالک روایت کرده است که: «پیامبر الله به امه سلیم و گروهی از زنان انصار اجازه داده بود زمانی که به جنگ می رود او را همراهی کنند، به سربازان آب بدهند و زخم های آنها را درمان نمایند.»<sup>109</sup> انس بن مالک می افزاید: «در روز جنگ اُحد، من عایشه بنت ابوبکر و امه سلیم را دیدم که هر دو لباس هایشان را به دور خود پیچیده بودند به گونه ای که من قوزک های پاهای آنها را می دیدم و با مشک های آبی که بر پشت خود حمل می کردند، به سربازان آب می دادند.»<sup>110</sup>

اکنون نکته اینست که در حالیکه محمد اجازه داده بود زنها مانند مردها به جبهه

<sup>108</sup> Sahih Muslim, vol. 3, No. 4453, p. 1001.

<sup>109</sup> Ibid. vol. 3, No. 4454, p. 1001.

<sup>110</sup> Ibid. vol. 3, No. 4455, p. 1001.



جنگ بروند و در کنار سربازان مرد با دشمنان او جنگ نمایند، ولی با این وجود هنگامی که اموال غارت شده شکست خوردگان بین سربازان مسلمان تقسیم می شد، سهم مردان با زنان تفاوت می داشت و به زنان تنها جایزه و یا پاداشی از اموال چپاول شده، داده می شد. روایت زیر این مورد را به خوبی روشن می کند:

«یزید بن هرمز روایت کرده است که نجد نامه ای به ابن عباس، عموی پیامبر نوشت و از او پرسش کرد، (آیا پیامبر الله اجازه می دهد که زنها در نبردهای اسلامی [جهاد] شرکت جویند و هر گاه پاسخ این پرسش مثبت است، آیا سهمی که از غارت و چپاول اموال شکست خوردگان به زنها ویژگی داده می شود مشخص است یا نه؟) ابن عباس در پاسخ او نوشت: (پیامبر الله شرکت زنها در جهاد را اجازه داده و حتی در کنار آنها نیز نبرد کرده است، ولی سهم آنها از اموال غارت شده بهیچوجه برابر سربازان مرد نخواهد بود، بلکه تنها به آنها جایزه ای پرداخت خواهد شد.)<sup>۱۱۱</sup> حدیث دیگری با کمی تفاوت در کاربرد واژه ها می گوید: (برای زنهایی که در جهاد شرکت می کنند سهم ویژه ای تعیین نشده، بلکه به آنها تنها پاداشی از اموال غارت شده داده خواهد شد.)<sup>۱۱۲</sup>»

### غیر مسلمانان ستمگرانه باید ترور شوند

آیه های ۶۱ و ۶۲ سوره احزاب کتاب قرآن می گوید:

«لَيْسَ لِمَنْ يَنْتَهَىٰ بِالذِّمَّةِ مِنْ ذُنُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُخَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦١﴾ مَلْعُونِينَ أَيْمَانُهُمْ أَن يَدْخُلُوا فَجَنَّتْهَا ﴿٦٢﴾

«اگر منافقین و آنهایی که دارای قلب بیمارگونه هستند و نیز آنهایی که در شهر آشوب می کنند، دست از کارهای خود نکشیدند... آنها افرادی ملعون هستند. این افراد را هر کجا یافتید دستگیر کنید و با ستمگری و بیرحمی آنها را بکشید.»

<sup>111</sup> Sahih Muslim, vol. 3, pp. 1002-1003.

<sup>112</sup> Ibid., p. 1004.

### باز نمود بحث

دُرّاندیشی محمّد در آوردن چنین آیه وحشتناک و انسان ستیزی به گونه کامل روشن است. بدین شرح که آیا «مناقین» و یا «آنهایی که دارای قلب بیمارگونه بوده»، و یا «آنهایی که در شهر آشوب می کنند»، چه کسانی هستند؟ آیا بغیر از اینست که این افراد در برابر خرافاتی که یک فرد جاه طلب و تشنه قدرت می خواهد به آنها تحمیل کند تا بدینوسیله بتواند بر آنها حکومت نماید، ایستادگی می کنند؟ بنابراین آیا مجازات این افراد آنست که بر پایه آیه بالا، هر کجا مشاهده شدند، باید دستگیر و ستمکارانه کشته شوند؟ آیا این عدالت و دادگری الله و یا خداوندی است که دست کم ۱۱۴ مرتبه در قرآن «بخشنده و مهربان» نام گرفته است؟ پاسخ این پرسش ها اینست که این الله و یا خداوند خونریز و آدمکش در واقع جانور شگفت انگیزی است که یک شترچران جاه طلبی که قصد فرمانروائی بر هموعانش را دارد، اختراع کرده تا از زبان او مردم را وادار به تسلیم شدن به خواست های خود بکنند.

### کشتار برای مسلمانان اجباری است، اگر چه آنها مایل به انجام این عمل نباشند

آیه ۲۱۶ سوره بقره قرآن می گوید:

كَيْفَ عَلَى الْقَوْمِ الْفِتَالُ وَهُوَ كَيْفٌ لَكُمْ وَعَيْبٌ لَّن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَيْبٌ لَّن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾

«کشتار برای شما اجباری است، اگر چه شما از انجام چنین عملی بیزار و رویگردان باشید. شما ممکن است از چیزی نفرت داشته باشید، ولی آن برای شما نیکو باشد و ممکن است شما چیزی را دوست داشته باشید، ولی آن برایتان خوب نباشد. الله آنرا می داند و شما نمی دانید.»

### باز نمود بحث

در آیه بالا، الله عربستان برای بنده های عربش، قتل و کشتار، ترور، نفرت، و نابودی

تجویز می کند و از عشق، مهر و محبت، دوستی، صمیمیت و همزیستی انسانی لب فرو می بندد. او این فروزه های ویرانگر را در کتاب مقدسی که برای آنها می فرستد مجاز می شمارد و برایشان اجباری می داند. آنها در جایگاه یک فرد انسان و بنده ناآگاه الله ممکن است از دست زدن به چنین اعمالی رویگردان باشند، ولی الله همه چیزدان بندگانش را ملزم به اجرای آن اعمال کشتارگرانه و نابودکننده می داند. فلسفه انسانگرایانه در پس این فرمانهای دیوصفتانه آنست که دشمنان پیامبر الله باید با این ترندها نابود شوند تا راه برای قدرت حکومت محمد هموار گردد.

### مسلمان باید مرقد (از دین برگشته) را بکشد

به گونه ای که در فصل چهارم شرح داده خواهد شد، محمد در چندین حدیث مجازات کسی را که از دین بر می گردد، «مرگ» به شمار آورده است. در قرآن نیز اسلام افرادی را که از دین برگردند محکوم کرده و مجازات های شدیدی برایشان برشمرده است. آیه های زیر حاکی از سرنوشت آنهایی که از اسلام برگردند و مجازات های آنها خواهد بود:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ إِذَا كَفَرُوا كَفَرُوا كُفْرًا لَنْ نَقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿۳۰﴾

«آنهایی که پس از ایمان آوردن کافر شدند و بر کفر خویش افزودند، هیچگاه توبه آنها پذیرفته نخواهد شد و در حقیقت آنها از گمراهان خواهند بود.» (قرآن، ۳:۹۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا! طُيُفِرُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَزُودُكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَقَلُّوا خَسِرِينَ ﴿۳۱﴾

«ای اهل ایمان، اگر از کافران پیروی کنید آنها شما را باز از دین اسلام به کفر باز می گردانند، آنگاه شما هم مانند آنها از زیانکاران جهان خواهید بود.» (قرآن، ۱۲۹:۳)

وَدُّوا لَوْ كَفَرُوا كَمَا كَفَرُوا وَيَتَحَوَّنُونَ سَوَاءً مَلَأْتُمْ بِهِ صُدُورَهُمْ أَمْ لَمْ يَلُوكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ﴿۳۲﴾

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَدُوهُمْ وَإِن تَوَلَّوْهُمْ فَلا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيَاءَ وَلَا تَصْبِرُوا ﴿۳۳﴾

«کافران آرزو دارند که شما مسلمان ها هم مانند آنها کافر شوید تا همه در کفر برابر باشید. پس آنها را تا در راه الله هجرت نکنند دوست نگیرید و هرگاه مخالفت کردند، هر کجا آنها را یافتید گرفته و به قتلشان برسانید و از آنها نباید یار و دوستی

برگزینید.» (قرآن، ۸۹: ۴)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ إِذَا دُاعُوا لِكُفْرِهِمْ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغَيِّرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴿۱۰۸﴾

«آنهاست که نخست ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آورده و دگر باره کافر شدند، پس بر کفر خود افزودند. این افراد را الله نخواهد بخشید و به راهی هدایت نخواهد کرد.» (قرآن، ۱۳۷: ۴)

قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَنَنْتُ بِهَا عَلَيْكُمْ فَقَنِ يَكْفُرْ تَعُدُّ مِنْكُمْ بِقَائِي أَعْتَذِرُ، عَذَابًا لَّا أَعْتَذِرُ بِهِ أَتَدْرِكُونَ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰۹﴾  
«الله گفت، من آن مانده را برای شما می فرستم، ولی هر کس پس از نزول مانده از دین برگردد او را عذابی کنم که هیچیک از جهانیان را نکرده باشم.» (قرآن، ۱۱۵: ۵)

دست کم در آیه بالا، الله در تحمیل درد، مجازات، ترور و وحشیگری بر آفریده های ستمگرش هم پیشی می جوید.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْرَهٍ فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱۰﴾  
«هر کسی بعد از آنکه به الله ایمان آورد، باز کافر شد ... خشم الله را به خود خواهد خرید و مجازاتی سخت در انتظارش خواهد بود.» (قرآن، ۱۰۶: ۱۶)

وَأُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَتَسْمِعُهُمْ وَأَنْصُرُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْقَائِلُونَ ﴿۱۱۱﴾

«الله آنهاست که از دین برمی گردند، هدایت نخواهد کرد. الله بر دلها و گوشها و چشمهای این افراد مهر زده است و بدون تردید در عالم آخرت این افراد از زیانکاران خواهند بود.» (قرآن، ۱۰۹-۱۰۷: ۱۶)

إِنَّ الَّذِينَ آذَوْا عَلِيًّا أَذَىٰ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمْ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ ﴿۱۱۲﴾

«آنهاست که به راه رستگاری هدایت شدند، باز از دین باز گشتند و مرتد شدند، اینها افرادی هستند که شیطان کفر را در نگرشان جلوه گر ساخت و آنها را فریب داد.» (قرآن، ۲۵: ۴۷)

شاید گزافه گوئی نباشد اگر گفته شود که هرگاه برآستی قرار می بود، یک سازمان سیاسی، اصول و احکام اسلام را آنچنان که در قرآن آمده است، به مورد اجرا بگذارد، امنیت افراد آن اجتماع از امنیت حیوانانی که در یک جنگل بسر می برند نیز بی ثبات تر می گشت. درست است که در زمان کنونی حکومت هائی

در دنیا وجود دارند که خود را «اسلامی» می نامند، مانند حکومت های عربستان سعودی، ایران، پاکستان و غیره، ولی به درستی می توان ادعا کرد که این حکومت ها حتی ۱۰ درصد اصول و موازین اسلامی را نیز به مورد اجرا نمی گذارند. به گونه ای که در بالا گفته شد، آیه ۴۸ سوره نساء می گوید، مسلمانان نباید با غیر مسلمانان دوستی کنند و تأکید می کند که مسلمانان باید افراد غیر مسلمان را بگیرند و آنها را به قتل برسانند. آیه ۵۱ سوره مائده نیز می گوید مسلمانان نباید با یهودی ها و مسیحی ها دوستی کنند و هرگاه به این کار دست زدند، مانند آنها خواهند بود. آیا براستی می توان جامعه ای را به تصور آورد که همه افراد آن باید از مشتی خرافات نابخردانه پیروی کنند و هر کس از آن کار سرباز زد، سایر افراد اجتماع اختیار داشته باشند او را نابود کنند؟ بدیهی است که در چنین جنگلی، هر کسی هم پلیس، هم دادستان و هم قاضی خواهد بود و بدیهی است که چنین جامعه ای نیازی به زندان نیز نخواهد داشت. به راستی که یک جامعه ناب و سره اسلامی چه «مدینه فاضله» انسانگرا و بشرنوازی خواهد بود!

### الله آدمکشان را دوست دارد

آیه ۴ سوره الصف، به روشنی سخن از عشق الله به خون و خونریزی می گوید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَبًا كَمَا أَنَّهُمْ بُنِينَ مَرْضُوضًا ﴿۴﴾

«در حقیقت الله آنها را که در صفوف استوار و آهنین در راه او آدم می کشند دوست دارد.»

### باز نمود بحث

با توجه به اینکه الله به بندگانش فرمان می دهد که یکدیگر را مانند ماهی ها قتل عام کنند، بدیهی است که او همچنین دوست دارد مشاهده کند که بندگانش یکدیگر را قتل عام کنند و بویژه در صفوف استوار و آهنین، خون یکدیگر را بریزند. بدین ترتیب، پیامبر محبوب الله در برابر آنهایی که مخالف با عوامفریبی های او هستند احساس امنیت بیشتری خواهد کرد.

## الله فرمان می دهد، سر غیر مسلمان بریده و مسلمان بوسیله ارتکاب اعمال تروریستی آزمایش شود

در آیه ۴ سوره محمد، الله به پیامبرش فرمان می دهد به مسلمانان بگوید، او میل دارد آنها غیر مسلمانان را زندانی کنند، گردنشان را قطع نمایند و خونشان را بریزند:

بِمَاذَا لَيْسْتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا قَتَلْتُمُ الرِّقَابَ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْتُمُوهُمْ بِعُقُودِ النُّوَاقِبِ إِذْ مَا يَمْتَسِقُونَ لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِمْ وَمَا يَتَّبِعُونَ أَفَتَأْكُلُونَ ثَمَرَهُمْ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ حِسَابٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَئِي تَتْلُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ مَا كُنْتُمْ تَنذِرُونَ ۚ

«شما مؤمنان چون با کافران رو برو شوید باید گردن آنها را بزنید تا اینکه از خونریزی بسیار دشمن را از پا در آورید، پس از آن اسیران جنگ را محکم به بند کشید که بعد با آنها را آزاد سازید و با فدیسه بگیرید تا سختی های جنگ فرو نشیند.»

اگر الله می خواست خود از کافران انتقام می کشید و همه را هلاک می کرد، ولی برای آزمایش شما این کار را به شما واگذار کرده است.»

### باز نمود بحث

نکته بسیار جالب در آیه بالا آنست که الله می گوید او توان این را دارد که همه مخالفان پیامبرش را بکشد، ولی این کار را بدین منظور به بندگان مسلمانش واگذار می کند تا توان قصاصی و فروزه خونریزی آنها را به مورد آزمایش بگذارد! شاید مگر تو نمی گوئی که از آنچه در اندیشه بندگان می گذرد با خیر و آگاه هستی، پس چگونه است که برای آزمایش آنها فرمان قتلشان را بوسیله سایر بندگان صادر می کنی؟ شاید هم دلیل اینکه الله خودش بندگان نافرمانش را نمی کشد و این کار را بر دوش بندگان مسلمانش قرار می دهد آنست که می خواهد یک پنجم اموال و دارائی های کشته شدگان در جهاد، زندهای آنها و همچنین بهای فروش فرزندانشان، بهره پیامبر دلبندهش شود. برآستی که چه الله همه چیزدان، خرد آگاه و مهربان و چه پیامبر نیک سرشت، با ایمان، راستگو و درستکاری مسلمانان دارند!

## الله در فرور غیر مسلمانان بر پیامبرش پیشی می گیرد، در دل آنها وحشت می کارد و به فرشتگان دستور می دهد گردن آنها را بزنند و انگشتانشان را قطع کنند

آیه های ۱۲، ۱۷ و ۶۵ سوره انفال قرآن تألیف الله می گوید:

إِذْ يُوْحِي رَبِّيكَ إِلَى الْمَلِيكَةِ أَنْ تَعْلَمَ بِقِيَّتِ الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الزَّيْبَ فَاضْرِبُوا أَعْنَاقَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنِيٍّ ﴿۸﴾

«به پساد آرای رسول، آنگاه که الله تو به فرشتگان وحی کرد من با شما ایم، مؤمنان را ثابت قدم بدارید که من ترس در دل کافران می افکنم تا گردنهایشان را بزنید و همه انگشتانشان را قطع کنید» (قرآن، ۱۲: ۸)

قَلَّمَ تَقْلُوبَهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَاتِلُهُمْ وَمَا زَمَيْتَ إِذْ زَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ زَمَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَآءٌ حَسْبَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۸﴾

«ای مؤمنان! نه شما بلکه الله کافران را کشت و (ای رسول) چون تو تیر افکندی، نه تو، بلکه الله افکند.» (قرآن، ۱۷: ۸)

يَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَرَضٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْفِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ سَبْرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ تَكُنْ مِنْكُمْ يَأْتِيهَا تَغْلِبُوا أَلْهَائِمِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يُبْقَهُونَ ﴿۸﴾

«ای رسول! مؤمنان را بر جنگ ترغیب کن که اگر بیست نفر از شما شکیب باشید، بر دویست نفر از دشمنان پیروز خواهید شد و اگر صد نفر باشید، بر یکهزار نفر از کافران پیروز خواهید شد، زیرا آنها گروهی بی دانشند.» (قرآن، ۶۵: ۸)

### باز نمود بحث

آیا در فرهنگ اسلامی چه کسی کافر نامیده می شود؟ پاسخ بسیار ساده است؟ در فرهنگ اسلام، کافر به کسی گفته می شود که به خرافات یاوه گونه ای که محمد از قول الله خود ساخته اش برای استوار کردن قدرتش در شبه جزیره عربستان می گوید گوش فرا نمی دهد. چرا باید گردن کافر قطع گردد و انگشتانش بریده شوند؟ زیرا او در جنگ های مذهبی (اقدامات تروریستی) که دشمنان محمد را نابود

می کند و سبب می شود که یک پنجم اموال چپاول شده به او برسد و قدرت و دارائی های او را افزایش بخشد شرکت نمی کند.

در حالیکه الله به محمد می گوید، اگر مسلمانان بیست نفر باشند می توانند دویست نفر و هر گاه یکصد نفر باشند، خواهند توانست بر یکهزار نفر از دشمنان او پیروز شوند، معلوم نیست پس چرا در جنگ اُحُد قول الله کار نکرد؟ زیرا به گونه ای که می دانیم در این جنگ قریشی ها شکست سخت و دردناکی به محمد و مسلمانان وارد کردند. در این نبرد، شمار هفتاد و چهار نفر از پیروان محمد که چندین نفر آنها از یاران نزدیک او بودند، از جمله عمویش حمزه که از دلاوران عرب به شمار می رفت و نیز مصعب پرچمدار دلیر او به خاک هلاکت افتادند و هند همسر ابوسفیان و حشیانه جگر حمزه را در آورد و آنرا به نیش کشید. در برابر هفتاد و چهار نفر از مسلمانان، قریشی ها تنها چهار نفر کشته دادند. محمد نیز خود به سبب ضربه هائی که بر او وارد شد از هوش رفت، از ناحیه صورت به سختی زخمی گردید و یکی از دندانهایش را از دست داد. یکی از سربازان قریش به نام «ابن کمیه» با شمشیر سر محمد را هدف قرار داد، ولی طلحه با دست خود ضربه را گرفت و انگشتانش را برای همیشه از دست داد. هر گاه گروهی از پیروان محمد او را محاصره و نگهداری نمی کردند، او بدون تردید در این نبرد جان باخته بود.<sup>۱۱۳</sup>

براستی که الله مسلمانان تا چه اندازه با مزه و در همان حال ستمگر است، زیرا در یک جنگ او فرشتگانش را به کمک پیامبر شهادت می فرستد تا به دشمنانش تیراندازی و به آنها سنگ پرتاب کنند، ولی در جنگ دیگر، او ساکت و بدون حرکت باقی می ماند تا نامسلمانان چنین سرنوشت دردناکی را بسر پیامبر جانش در بیاورند.

### آیا محمد یک فرد خونخوار بود؟

آیه ۶۷ سوره انفال به شرح زیر، به پرسش بالا پاسخ می دهد:

مَا كَانَ لِنَبِيِّهِ أَنْ يَقْتُلَ مَنْ أَشْرَكَ حَتَّىٰ يَبْلُغَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ

<sup>113</sup> William Muir, *The life of Mohammad* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 261



عَزِيزٌ حَكِيْمٌ ﴿۱۱۳﴾

«هیچ پیامبری را روانیاشد پیش از چیرگی بر دشمنان و کنترل سرزمینشان از اسیران جنگی پول (فدیه) گرفته و آنها را آزاد سازد، بلکه باید خون آنها را بسیار بریزد.»

### باز نمود بحث

دست کم، دو مورد در آیه بالا وجود دارد که شایسته بحث و بررسی می باشد: نخست اینکه هدف اصلی محمد کشتار دشمنان و دستیابی به قدرت می باشد و به همین سبب، هدفش را در دهان الله قرار داده و با زبان این خدمتگزار همیشه حاضر در صحنه می گوید، کشتن اسیران و تسخیر سرزمین دشمنان مهمتر از زندانی کردن و یا آزاد کردن آنها در برابر فدیة می باشد. دوم، این روش شیادی و ریاکاری همیشگی اوست که با ساختن آیه ای که هدف او را بر آورده می کرد، الله را دیکته کننده آیه می خواند و وانمود می کرد که او نیست که هدفش کشتار دشمنانش می باشد، بلکه این فرمان الله است که به او اندرز می دهد که پاداش و رستگاری او در دنیای آخرت بر سودهای مادی و فانی او در این دنیا برتری دارد. بر پایه اصول روانشناسی، در واقع او الله را وسیله و آلت مکانیسم دفاع روانی خود قرار می داد. نگاهی به رویدادهای زندگی محمد نیز تردیدی در خون آشامی او باقی نخواهد گذاشت. بدین شرح که در جنگ محارب و بنی ثعلبه، او یکی از افرادی را که در آن نبرد دستگیر شده بود به نام یاسر به شتربانی شترهایش در نزدیکی محلی به نام «الجمما» گماشته بود. زمانی هشت نفر از افراد طایفه «قیس» که در «بجیلا» بسر می بردند، به مدینه نزد محمد آمدند و اسلام آوردند. هوای مدینه به سبب رطوبت برای آنها سازگار نبود و پس از مدتی به بیماری طحال دچار شدند. از اینرو نزد محمد آمدند و از او چاره جوئی کردند. محمد به آنها پیشنهاد کرد به بیابان نزد شتریان او بروند و از او بخواهند به آنها شیر و ادراک شتر بدهد تا درمان شوند. آنها این کار را انجام دادند و به هر علتی از بیماری رهائی یافتند. پس از درمان، آنها شترها را ربودند و فرار کردند. یاسر شتریان محمد در پی تعقیب آنها برآمد، ولی آنها او را

وحشیانه کشتند و از آنجا گریختند.

هنگامی که محمد از جریان آگاهی پیدا کرد، «کرز بن جابر» را که خود در پیش راهزن بود و سپس اسلام آورده و به محمد پیوسته بود با بیست نفر برای دستگیری ربایندگان شترهایش به بیابان گسیل داشت. «کرز بن جابر» ربایندگان را دستگیر کرد و شترها را بغیر از یکی که بوسیله ربایندگان کشته شده بود، از آنها باز ستاند و آنها را نزد محمد آورد. پیامبر الله دستور داد، دستها و پاهاى آنها را قطع کنند و چشمانشان را از حدقه در بیاورند.<sup>۱۱۴</sup> یکی دیگر از تاریخنویسان می نویسد: «محمد دستور داد افزون بر مجازات های بالا، میله های آهنی داغ به چشمان آنها بکشند و هنگامی که در حال جان کندن درخواست آب کردند، پیامبر الله دستور داد به آنها آب ندهند تا آنها جان دادند.»<sup>۱۱۵</sup>

یکی دیگر از دلائل خون آشامی محمد، بازتابی است که در جنگ بدر از خود نشان داد. این رویداد که بوسیله همه تاریخنویسان شرح داده شده اینست که در جنگ بدر، زمانی که سر بریده ابو جهل، مخالف سرسخت محمد را پیش پایش انداختند، او از شدت شادی آنچنان به هیجان و شادی آمد که به حالت غش افتاد و از حال عادی خارج شد.<sup>۱۱۶</sup> Margoliouth نوشته است، زمانی که محمد سر بریده ابو جهل را در جنگ بدر مشاهده نمود از شدت هیجان شادی غش کرد.<sup>۱۱۷</sup> مور نیز می نویسد: «در جنگ بدر محمد با مشاهده کشته شدگان درونش را آشکار کرد و با هیجانی فراسوی پندار، ابراز شادی و سرور نمود. او همچنین فرمان داد چندین نفر از اسیران جنگی را که هیچ دلیل و مدرکی از فعالیت های سیاسی آنها بر ضد خود در دست نداشت، اعدام کنند.»<sup>۱۱۸</sup>

<sup>114</sup> Muir, *The Life of Mohammad*, p. 350.

<sup>115</sup> Paul Fregosi, *Jihad in the West* (Amherst, New York: Prometheus, 1998), p. 47.

<sup>116</sup> P. De Lacy Johnstone, *Muhammad and His Power* (New York: Charles Scribner's Sons, 1901), p. 94.

<sup>117</sup> David A. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (New York: New World Book Manufacturing Co. Inc., 1972), p. 46.

<sup>118</sup> Muir, *The Life of Mohammad*, p. 513.

### الله، شریک جرم داوطلبانه اقدامات تروریستی محمد

بر پایه آیه ۱۴ سوره توبه، الله گروهی از بندگان را برای کشتار گروهی دیگر بر می انگیزاند و به آنها فرمان می دهد بر ضد ممنوعان خود به کشتار برخیزند. الله همچنین به بنده های مسلمانش نوید می دهد زمانی که به خونریزی ممنوعان غیر مسلمان خود برخاستند، او هم در عذاب دادن به آنها به کمک بنده های مسلمانش خواهد شتافت.

فَتَلْوَهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيَضْرِبُهُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۴﴾

اهل ایمان، با کافران به قتال و کارزار برخیزید تا الله آنها را به دست شما عذاب کند و خوار گرداند و شما را بر آنها پیروز گرداند و دلهای اهل ایمان را شفا بخشد.»  
براستی که افسرد بشر چقدر خوشبخت هستند که سیستم جزائی آنها با سیستم جزائی الله مسلمانان تفاوت دارد. دلیل اینست که در سیستم جزائی افراد بشر، هنگامی که فردی به ارتکاب یک رفتار غیرقانونی متهم می شود، جامعه بیدرنگ او را خطاکار به شمار نمی آورد، بلکه او نخست یک وکیل مدافع برای خود برمی گرداند تا در جریان دادرسی و مراجع رسیدگی به عمل جرم و بویژه در دادگاه از او دفاع نماید. افزون بر آن، دادگاه پس از اینکه هیئت منصفه او را گناهکار شناخت، آنوقت برایش مجازات تعیین می کند. زمانی نیز که دادگاه برای او مجازات تعیین می کند، نوع مجازات باید با پیشینه مجرم، انگیزه او در ارتکاب جرم، چگونگی ارتکاب جرم و شرائط اوضاع و احوال محیطی که مجرم به ارتکاب جرم دست زده همخوانی داشته باشد. پس از صدور حکم مجازات نیز مجرم حق استیناف داشته و دادگاههای بالاتر می توانند حکم دادگاهی که او را محکوم به ارتکاب جرم کرده، باطل سازند. همچنین زمانی که حکم مجازات متهم قطعی شود، هیچکس حق ندارد در فراسوی حکم دادگاه اقدامی بر ضد او انجام دهد. ولی در سیستم جزائی الله، عوامل پلیس، هیئت منصفه، وکیل مدافع، دادستان، قاضی و زندان، همه در اختیار ملای واحدی قرار دارد که «قاضی شرع» نامیده می شود و حکم او قطعی بوده و بیدرنگ باید به مورد اجرا گذاشته شود.

نکته بسیار جالب توجه آنست که در سیستم جزائی عادی، هیچکس مجاز نیست

که یکی از طرفین دعوی را بر ضد دیگری برانگیزد، ولی در قرآن، الله گروهی از بندگان را تحریک و تشویق می کند گروهی دیگر را به خاک و خون بکشند و به آنها نوید می دهد که در هنگام ارتکاب این عمل در دل طرف دیگر ترس و وحشت خواهد انداخت و گروه برانگیخته شده را در کشتار ممنوع خود کمک خواهد کرد. برآستی که چه الله منصف، بیطرف و دادگری!

### الله از افراد صلح طلب نفرت، ولی جنگجویان و تروریست ها را دوست دارد

آیه ۳۵ سوره محمد، می گوید:

قَلَّ يَهْتَوُونَ دَعْوَةَ إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْيَانُ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَفْعَلَكُمْ أَغْمَلًا ﴿٣٥﴾

«ای اهل ایمان! در کنار دین، خود را سست و ناتوان نشان ندهید و در جستجوی صلح برنیستید، زیرا شما برتر از کفار هستید و الله با شما بوده و هیچگاه نخواهد گذاشت که شما شکست بخورید.»

گذشته از دلائلی که در پیش گفته شد، آیه بالا سرشت جنگجویانه و تروریستی اسلام و دژاندیشی محمد را برای خون آشامی، چپاول و غارت و روح قدرت طلبی او را به روشنی نشان می دهد. هرگاه او انسان راستگو و درست کرداری می بود و بوسیله الله برای هدایت افراد بشر به راه راست به رسالت برگزیده شده بود، چرا به جای صلح و صفا و زندگی مسالمت آمیز با هموعانش می باید از این عوامل انسانگرایانه رویگردان باشند و پیوسته دم از خون و خونریزی بزند و حتی از زبان الله در کتاب قرآن به پیروانش توصیه کند که پذیرای صلح با دشمنانش نباشند؟ اگر هدف محمد تنها این می بود که دشمنانش را به دین نوینش فراخواند و قصد تصرف زمین ها و اموال و دارائی آنها را برای استوار کردن قدرت فرماندهی اش در عربستان نداشت، چرا از صلح با آنها خودداری و در جنگ کردن با آنها اصرار می ورزید؟ گذشته از آنچه که گفته شد، محمد بر ضد یک کشور بیگانه نبرد نمی کرد تا بتوان گفت که به منظور برخی دلائل استراتژیک از صلح با دشمنانش خودداری می نمود، بلکه او در برابر طوایف و قبائل بی پناه سرزمین خودش جنگ و کشتار

می‌کرد. بنابراین می‌توان از این بحث نتیجه گرفت که بدون هیچگونه تردیدی او به هر وسیله ریاکارانه و وحشیانه‌ای متوسل می‌شد تا موفق شود بر مردم سرزمینش حکومت کند.

یکی دیگر از ریاکاری‌های محمد در آوردن آیه بالا، فریب دادن تازی‌ها با اظهار این مطلب است که الله قول و نوید داده است که آنها را در برابر دشمنانشان پشتیبانی و یاری کند شکست سخت او در جنگ اُحُد، در پیش شرح داده شد. ولی این تنها موردی نبود که او با خواری و فرومایگی در جنگ شکست خورد. در سال هفتم هجرت محمد نیروئی را برای حمله به ساکنان فدک گسیل داشت که در این نبرد، افراد طایفه «بنی مورا» سربازان او را تکه تکه کردند.<sup>۱۱۹</sup>

یک سال پس از آن، محمد نیروئی برای مسلمان کردن طایفه «بنی سلیم» به محل سکونت آنها در شرق مدینه گسیل داشت که در این نبرد افراد طایفه یادشده، بیشتر سربازان او را کشتند و فرمانده آنها در حالیکه زخمهای شدیدی در نبرد برداشته بود، به سختی توانست از میدان جنگ بگریزد و جان بدر ببرد.

یکی یا دو ماه پس از رویداد بالا، محمد نیروی دیگری برای حمله به بخشی از طایفه «بنی لیث» که در راه به مکه بسر می‌بردند، گسیل داشت. مسلمانان به گونه ناگهانی و بدون آگاهی پیشین به طایفه یاد شده حمله بردند و اموال و دارائی‌های آنها را غارت کردند و به سوی مدینه گریختن آغاز نمودند، ولی افراد طایفه «بنی لیث» آنها را تعقیب کردند، اموال و شترهای غارت شده را از آنها بازپس گرفتند و آنها را به سوی مدینه فراری دادند.<sup>۱۲۰</sup>

در موردی دیگر، محمد گروه کوچکی شامل پانزده نفر را برای حمله به قبیله «بنی امیر» که بخشی از طایفه مخالفش «هوین» بود، به «ذات اتلا» در مرزهای سوریه گسیل داشت. مسلمانان ابتدا موفق شدند بر طایفه یاد شده پیروز شوند و اموال و دارائی‌های آنها را به غنیمت ببرند، به گونه‌ای که به هر یک از آنها ۱۵ رأس شتر سهم رسید، ولی پس از آن گروهی از بسادیه نشینان آن محل به آنها حمله ور

<sup>119</sup> Ibid., p. 392.

<sup>120</sup> Ibid.

شدند و تمامی آنها را بغیر از یکنفرشان که به سختی مجروح شد و به مدینه فرار کرد، از دم تیغ گذراندند.<sup>۱۲۱</sup>

مصیبت بارتر از همه برای مسلمانان شکست آنها در سوریه بود. بدین شرح که تا سال ۶۲۹ میلادی، محمد تنها طوایف و قبیله های داخل عربستان را مورد حمله قرار می داد و اموالشان را غارت می کرد، ولی در سپتامبر این سال (۶۲۹)، شش ماه پس از بازگشت از مسافرت حجّه الوداع که به مکه انجام داده بود، برای نخستین بار تصمیم گرفت ملت های خارج از عربستان را مورد حمله قرار دهد و گزینه او در این مورد نواحی جنوبی امپراتوری روم بود. سبب این حمله آن بود که او نامه ای بوسیله یکی از مسلمانان به «هراکلیتوس» (هرقل) امپراتور روم ارسال داشته و او را به دین اسلام فرخوانده بود، ولی در هنگام بازگشت هنگامی که او از بین افراد طایفه «قسائید» در نزدیکی های دریای مرده عبور می کرد، یکی از رؤسای آن طایفه به نام «شوراهبیل»، در «متعه» او را از پای در آورده بود.

در این لشکرکشی، محمد فرزندخوانده اش «زید بن حارث» را به فرماندهی لشکر مسلمانان منصوب کرده و دستور داده بود هرگاه زید در آن جنگ کشته شد، «جعفر بن ابیطالب» برادر «علی بن ابیطالب»، جایگزین او شده و اگر او نیز از پای درآمد، «عبدالله بن رواحه» فرماندهی مسلمانان را به دست بگیرد. هنگامی که لشکر مسلمانان مدینه را ترک می کرد، محمد به آنها گوشزد کرد که انتظار دارد آنها با دستی پر از اموال و دارائی های غارت شده - که هدف پایه ای وی از این رزم آوری ها بود - به مدینه بازگشت کنند.

نخستین رویارویی لشکر اعزامی محمد با نیروی دشمن، در «متعه» در جنوب شرقی دریای مرده روی داد. در این نبرد، لشکر مسلمانان در محل مطلوبی آرایش یافته بود و پرچم اسلام بوسیله زید، فرمانده آنها حمل می شد ولی در همان نخستین برخورد او از پای درآمد و سپس «جعفر بن ابیطالب» پرچم را در دست گرفت که او هم به همان سرنوشت گرفتار آمد و کشته شد. پس از کشته شدن او «عبدالله بن رواحه» فرماندهی و پرچم اسلام را در دست گرفت، ولی دستهای او هم بوسیله

<sup>121</sup> Ibid.

نیروهای دشمن قطع گردید و او ناچار شد پرچم را زیر بازوانش حمل کند. مقاومت او به جایی نرسید و سرانجام او نیز از پای درآمد و کشته شد. پس از شکست ناکام کننده یاد شده، مسلمانان درحالیکه فرماندهان برجسته و رزم آوران کارآزموده خود را از دست داده بودند، از میدان جنگ گریختند و هرگاه به سبب ورزیدگی رزمی «خالد بن ولید»، جنگ آور سلحشور و مشهور عرب نبود که با نهایت مهارت فرماندهی مسلمانان را در دست گرفت و موفق شد سربازان باقیمانده را جمع و جور کرده و عقب نشینی اختیار نماید، تلفات آنها از اینها نیز زیادتر می‌بود.<sup>۱۲۲</sup> گوئی در تمام این شکست های رسواکننده ای که به مسلمانان وارد شد، الله، این لوده دست ساخته محمد، یا به مرخصی رفته، یا گرفتار بیماری Alzheimer شده و یا اینکه مرده بود. زیرا او نه در راستای قول و وعده و وعیدهایی که به مسلمانان داده بود که در نبردها چنین و چنان به آنها کمک می‌کند، اقدامی به عمل آورد و نه اینکه فرشتگان مسلحی را که در جنگ بدر از آسمان به کمک محمد فرستاده بود، مأمور کمک به مسلمانها کرد!

کوتاه اینکه، برپایه گفتار قرآن، یک مسلمان خوب فردی است که خانه اش را ترک گوید و مال و جانش را در جنگ برای رضای الله و پیامبرش قربانی کند. الله نیز در برابر، اگر در جنگ زنده بماند، در این دنیا او را با سهمی که از چپاول و غارت اموال و دارائی‌ها و زنه‌های به دست آمده و در دنیای دیگر با امکان شهوترانی در عشرتکده بهشت، پاداش خواهد داد. ولی مسلمان بد، فرد صلح طلب و مسالمت جوئی است که الله از او نفرت دارد و شعله های گدازنده و گزنده آتش دوزخ در انتظار او هستند.

### **پدران و مادران غیر مسلمان را نباید فرزندانشان دوست داشته باشند**

شاید کسی نتواند باور کند که یک کتاب به اصطلاح آسمانی که درونمایه آن باید بر پایه غایت نیکی و راستی و درستی بنیان گذاشته شده باشد، به افراد مردم آموزش

<sup>122</sup>S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingstons, 1972), pp. 199-200.

بدهد که اگر پدران و برادرانشان خرافات مسخره ای را که محمد تبلیغ می کرد نپذیرفتند، نباید آنها را دوست داشته باشند. ولی با نهایت شگفتی باید دانست که برخی از آیه های قرآن به افراد مردم توصیه می کند که هرگاه پدران و برادران و سایر منسوبینشان به اسلام ایمان نداشته باشند، نباید آنها را دوست بدارند. در بین این آیه ها، یکی آیه ۲۳ سوره توبه است که گستاخانه به مسلمانان به آموزش چنین فروزه نائسانی می پردازد:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا اٰبَاۡتِكُمْ وَاٰخُوْتِكُمْ وَاَوْلِيَآءِ اِنْ اِسْتَحَبُّوْا الْكُفْرَ عَلَی الْاِيْمٰنِ وَمَنْ يَّتَّخِذْهُمْ  
يَتَّخِذْكُمْ اَوْلِيَآءَ لَهُمْ اَلظَّالِمُوْنَ ﴿۲۳﴾

«ای اهل ایمان! شما پدران و برادران خود را نباید دوست بدارید، اگر آنها کفر را بر ایمان برتری بدهند و هر کس از شما آنها را دوست بدارد، بدون شک از ستمکاران است.»

اصول اخلاق حکم می کند که هر انسانی، هر موجود زنده ای، بویژه هم نوع خود را دوست داشته باشد. به همان نسبت نیز اگر کسی از نزدیکی با یک بیگانه به سبب دین و مذهبش خودداری کند مرتکب یک عمل غیر اخلاقی شده، چه رسد به اینکه دینی به انسان آموزش بدهد که اگر پدر و برادرش از پذیرش پاره ای اصول خردستیز خودداری کردند، پیوند خویشاوندی خود را با آنها ببرد. فرض است که اصول مذهبی به افراد بشر درس برادری، شرافتمندی، درستی، راست کرداری، مهرورزی و بیگانگی بدهند، ولی دین محمد به مسلمانان آموزش می دهد که اگر پدر و برادرش از خرافات خردستیزی که او برای استوار کردن پایه های قدرتش تبلیغ می کند پیروی نکردند، با آنها دشمنی ورزند. به همین دلیل، با ایمان کامل می توان گفت که هیچ دین و مذهبی در دنیا، مانند محمد و دین کاوک او اسلام، پیوندهای خانوادگی را نابود نکرده است. با وارد کردن این مطالب ضد اخلاقی و بیهوده در قرآن، محمد به مسلمانان گفت که آنها باید او را بیش از فرزندانشان دوست بدارند. در آیه بالا (۲۳: ۹) نکته مهم دیگری وجود دارد که نباید از نگر دور داشت و آن نکته اینست که به گونه ای که در پیش گفته شد، اسلام برای زن وجود یک کالا قائل است و نه یک انسان. زیرا حتی هنگامی که قرآن می خواهد افراد انسان را از داشتن پاره ای احساسات درونی مثبت منع کند، سخنی از زن به میان نمی آورد و «پدران» و



«برادران»، را مورد بحث قرار می دهد و «مادران» و «خواهران» را به فراموشی می سپارد.

آیه دیگری که در این باره در قرآن وجود دارد، آیه ۱۴ سوره تغابن است که می گوید:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ وَاَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاخْذُوْهُمْ

«ای اهل ایمان! زنان و فرزندان شما برخی دشمن شما هستند، بنابراین از آنها حذر کنید.»

آیا مفهوم «فَاخْذَرُوْهُمْ» که در این آیه آمده چیست؟ به فرهنگ لغت نگاه کنید. آیا این واژه بغیر از «حذر کردن و دوری جستن» مفهوم دیگری دارد؟ اکنون پرسش آنست که چگونه پدری می تواند از فرزندش حذر کند و دوری بجوید؟ مگر نه اینست که اگر پدری بخواهد از فرزندش دوری کند باید او را از خانه خود بیرون براند؟ آیا بغیر از بیرون کردن فرزند از خانه، راه دیگری برای دوری جستن از او وجود دارد؟ اکنون فکر کنید به سر فرزندی که پدرش او را از خانه بیرون کند، بویژه اگر دختر باشد چه خواهد آمد؟ اینست آموزش های یک کتاب آسمانی به نام قرآن که بیش از یک ششم جمعیت دنیای کنونی ما باورمند آن هستند.

آیه ۳ سوره ممتحنه نیز سخن از جدائی و بی فایده گی فرزندان و خویشاوندان در روز قیامت به میان آورده و می گوید، در این روز آنها بین شما جدائی می افکنند:

لَنْ تَتَّبَعَكُمْ بِاَزْوَاجِكُمْ وَلَا اَوْلَادِكُمْ يَوْمَ الْيَسْتِمَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ يَمَّا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ

«هرگز در روز قیامت خویشان و فرزندان شما برایتان سودی ندارند و در آن روز میان شما به گونه کلی جدائی می افکنند.»

«ترور» و «تروریسم» واژه های جامعی بوده و دارای مفاهیم گسترده می باشند، نفرت بردن از پدر و مادر و سایر خویشاوندان، در موردی که آنها از خواست های جاه طلبانه یک فرد شیاد پیروی نکردند، پاره ای از آنهاست.

### افراد غیر مسلمان ناپاک (نجس) هستند

آیه ۲۷ سوره توبه می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ حَفِظْتُمْ عَيْلَةً  
 تَتَّقُوا يَفْزَحْكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٢٥﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، بدانید که مشرکان ناپاک هستند. اجازه ندهید آنها پس از پایان این سال به مسجد الحرام نزدیک شوند.»

برای اینکه به خوبی با واژه «ناپاک» آشنا شویم، نخست بهتر است به مفهوم آن نگری داشته باشیم. واژه «ناپاک» دارای دو مفهوم است: معنوی و عملی. مفهوم عملی این واژه در باره فردی به کار می رود که دارای ظاهری کثیف و شلخته بوده و این حالت در او قابل مشاهده باشد. مفهوم معنوی این واژه که قابل مشاهده نیست، در باره کسی به کار می رود که دارای شخصیتی گناه آلوده باشد. پدیدهی است که مفهوم فقهی «ناپاک» در اسلام، مورد اخیر آن می باشد. اگر چنین باشد، در اینجا پرسشی به وجود می آید و آن اینست که در اسلام به چه کسی گناهکار می گویند و یا اینکه «گناه» در اسلام چه مفهومی دارد؟

در اسلام، «گناه» به دو بخش تقسیم می شود: گناه بزرگ و گناه کوچک. ولی به گونه کلی و از نگر عملی، در اسلام «گناه» یک پدیده نظری است و به آسانی و سادگی به کسی نسبت داده می شود که با مقامات مذهبی اسلام مخالف بوده و یا اینکه رفتار مذهبی اش مشکوک به نگر برسد. بهترین مثالی که در این باره می توان آورد، اقدام آخوند روح الله خمینی گُجستک پس از در دست گرفتن قدرت در ایران می باشد. زیرا هنگامی که او در ایران به قدرت رسید، دستور داد به عنوان «مجاهد به خدا» و «مفسد فی الارض» هزاران نفر از افراد بیگناه اعدام شوند. فتوای کشتن سلمان رشدی، نویسنده کتاب *Satanic Verses* مثال آشکار «گناه» در اسلام و جنایات این ملای پریشان مغز اسلامی می باشد.

به گونه پالیده و کوتاه باید گفت، محمد با آوردن واژه «ناپاک» در قرآن، برای اینکه مردم را با قدرت خود و ادار به تسلیم بکند، آنها را بوسیله واژه «گناه» ترور زده کرد و در دل آنها ترس و وحشت به وجود آورد. فرهنگ لغت Webster واژه «ترور» را چنین تعریف می کند: «ترور، عبارتست از یک حالت شدید ترس و وحشت و نگرانی.»<sup>123</sup> فرهنگ لغت American Heritage در تعریف «ترور»

<sup>123</sup> Webster's Third new Dictionary, rev. ed. (1993), s. v. "Terror."

می نویسد: «ترور عمل تجاوزگرانه‌ای است که گروهی برای تهدید کردن و زیر فشار قرار دادن توده‌های مردم، برای دستیابی به هدفهای سیاسی و یا نظامی به کار می‌برند.»<sup>۱۲۴</sup> و فرهنگ لغت Random House Unabridged «ترور» را چنین تعریف می‌کند: «ترور، عبارتست از: ایجاد ترس و وحشت شدید در مردم.»<sup>۱۲۵</sup>

بنابراین می‌توان گفت که واژه «ناپاک» و یا «نجس» در آیه بالا، یکی از ابزار و وسائل اختراعی محمد برای ایجاد ترور و وحشت در مخالفانش بود و به گونه‌ای که در مطالب واپسین (فصل ششم) همین کتاب خواهیم دید، هر کسی را که بر سر راه قدرتش قرار می‌گرفت فرمان می‌داد و حشیانه کشته شود. امروز مسلمانان این واژه را هم از جهت معنوی و هم از نگر عملی به غیر مسلمانان بویژه، کلمی‌ها، مسیحی‌ها و بهائی‌ها نسبت می‌دهند.<sup>۱۲۶</sup> گوئی اللّٰه با همه دانش و آگاهی‌هایش نمی‌دانسته است یکی از بنده‌هایش که به فرمان او در سده هفدهم یا به یقین هستی خواهد گذاشت و «باروخ اسپینوزا» نامیده خواهد شد و از تابناک‌ترین چهره‌های فلسفی جهان به شمار خواهد رفت، خواهد گفت: «هنگامی که من بایک فرد مذهبی تماس می‌گیرم، احساس می‌کنم باید دست‌هایم را آب بکشم.»

### مسلمانانی که با یهودی‌ها و مسیحی‌ها دوستی کنند، دیگر مسلمان نخواهند بود

آیه ۵۱ سوره مائده به مسلمانان فرمان می‌دهد با یهودی‌ها و مسیحی‌ها دوستی نکنند و گرنه مانند آنها خواهند بود.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا الْيَهُودَ وَالنَّصٰرَىٰ اَوْلِيَآءَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ وَمَنْ يُّوَلِّهِمْ فَاِنَّهٗ مِنْهُمْ  
اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿٥١﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهودی‌ها و مسیحی‌ها را به دوستی مگیرید،

<sup>124</sup> American Heritage Dictionary, fourth ed. (2000), s. v. "Terror."

<sup>125</sup> Random House Unabridged Dictionary, 2<sup>nd</sup> ed. (1987), s. v.

<sup>126</sup> به مطالب فصل ششم همین کتاب مراجعه فرمائید.

### نگاهی نو به اسلام

برخی از آنان دوستدار برخی دیگرند و هر کس از شما مؤمنان که با آنها دوستی کند در حقیقت از آنها خواهد بود....»

زمانی که آیه بالا به مسلمانان می گوید: «هر کس از شما با آنها (یهودیان و مسیحیان) دوستی کند از آنها خواهد بود.» نه کاستی های یهودیان و مسیحیان را بر می شمارد و نه اینکه در باره علت چنین دستوری که با طبع اجتماعی بشر مغایرت و ناهمگونی دارد سخنی به میان می آورد. ولی محمد با وارد کردن چنین آیه بشرستیزانه ای در قرآن، هم کومه اندیشی خود را به اثبات می رساند و هم اینکه اسلام را دینی نژادپرست، انسان ستیز، ناپخردانه و غیر منطقی می نمایاند. دنیائی که روز به روز کوچکتر می شود و افراد گوناگون بشر از هر نژاد، تیره، رنگ پوست، زبان، فرهنگ و ملیتی که باشند باید در کنار یکدیگر بسر برده، با یکدیگر اتحاد و دوستی کنند تا سختی های زندگی را برای یکدیگر قابل تحمل سازند، آیا می توان برای چنین سخن ناپخردانه ای کوچکترین ارزش و اعتباری قائل شد و یا اینکه آنرا کلام خدا دانست؟ آیا مسلمانانی که به نحوی از انجام با یهودی ها و مسیحی ها در امور تجاری، اجتماعی، فرهنگی، هنری و غیره آمیزش های گوناگون دارند و یا با پیروان یکی از این دو دین ازدواج کرده اند، می توانند با نادیده گرفتن متن و فرمان این آیه خود را مسلمان بخوانند؟

ارسطو فیلسوف نامدار یونان باستان، بشر را حیوانی سیاسی و اجتماعی به شمار می آورد، ولی شترچران ناآگاه و در همان حال خودخواهی که دیوانه دستیابی به قدرت بوده و شرایط زندگی عربستان آغاز سده هفتم میلادی در این راستا پار او شده است، می گوید افرادی که در یک سرزمین بسر می برند و از جهت اندیشه های خرافی با یکدیگر تفاوت دارند نباید با یکدیگر دوستی کنند. آیا مسلمانان تا کنون اندیشیده اند که هرگاه از سایر ملل دنیا منزوی شوند، زندگی آنها چه شکل و شرایطی خواهد یافت؟ و آیا برآستی اگر قرار باشد، چنین وضعی در دنیا به مورد تحقق درآید، زندگی جهانی چه شکلی پیدا خواهد کرد؟ کمترین فرض فرآیند به اجرا درآمدن چنین فرضی، به شرح زیر خواهد بود؟

۱- بیدرتگ سازمان ملل متحد و تمام نهادهای یاری رسانی گوناگون بین المللی باید از بین برداشته شوند.

۲- تمام نمایندگی های سیاسی کشورهای مسیحی و یهودی مذهب در کشورهای

مسلمان باید تعطیل شوند.

۳- پیمان های تجارتي و اقتصادي بين کشورهای مسلمان از يك سو و يهودی ها و مسیحی ها از دگر سو باید قطع گردد.

۴- شرایط خانمانسوز و ناگواری که جنگ های صلیبی برای در حدود مدت ۳۰۰ سال از سده یازدهم تا سده چهاردهم برای پیروان ادیان ابراهیمی به وجود آوردند باید به تمام دوره های تاریخ بشر گسترش داده شده و جنگ و خونریزی و برادرکشی از شرایط روزانه طبیعی زندگی بشر به شمار آید.

۵- بهره برداری از اندیشه ها، اختراعات و اکتشافات یهودیان نامدار جهان مانند آلبرت اینشتین، زیگموند فروید، موسی هس، باروخ اسپینوزا، آیزیا برلین، والت دیزنی و غیره گناه شمرده شود. برای نویسنده نام بردن از دانشمندان، مخترعین و مکتشفین مسیحی امکان پذیر نیست، زیرا در اینصورت باید کتابی به قطر دفترهای راهنمای تلفن از نامهای این افراد پر گردد. تاریخ نام حتی یک مسلمان را نیز در ردیف مخترعین و مکتشفین بزرگ جهان به ثبت نرسانده است.

۶- هرگاه مسلمانان از بهره برداری از اندیشه ها و نوآوری های اختراعی و اکتشافی یهودیان و مسیحیان جهان منع گردند، آنگاه باید از بهره برداری از تمام پیشرفت های علمی، تکنولوژیکی، صنعتی، پزشکی و بهداشتی که دست آوردهای سایر ملیت ها و پیروان ادیان و مذاهب دیگر جهان است دست بردارند و ناچار زندگی همه آنها در شرایط بادیه نشینی صحراهای خشک و سوزان عربستان آغاز سده هفتم میلادی دگر دیس شود.

### **الله چهره یهودی ها و مسیحیانی را که به اسلام ایمان نیاورند، به پشت سر و پشت سرشان را به جلومی آورد**

نه تنها باور کردن، بلکه حتی پندار اینکه چهره کسی به پشت سر و پشت سر و گردنش به جلو تغییر یابد و چهره انسان، جای خود را با پشت سر و گردنش عوض کند، نه آسان است و نه خردگرایانه. ولی این فراگشت عضوی در انسان الهامی است که الله به پیامبرش محمد نموده و متن آیه ۴۷ سوره نساء را دربر گرفته و مجازاتی است که قرآن برای یهودی ها و مسیحی هائی که به اسلام ایمان نیاورند قائل شده

است. این آیه یهودی ها و مسیحی ها را فرامی خواند تا به اسلام که تورات و انجیل را نیز بر پایه متن آیه شامل میشود، ایمان بیاورند و گرنه چهره آنها به عقب و پشت سرشان به جلوی آنها تغییر مکان خواهند داد و به سرنوشت قانون شکنان روز سبت (شنبه) مجازات خواهند شد.<sup>۱۲۷</sup>

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ هَوُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِنُزُولِنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِن قَبْلُ أَل تَطِيسُ وُجُوها قَرَدَهَا عَلَيَّ أَدْبِرِيهَا  
أَوْ تَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ النَّبِيِّ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٥٠﴾

«ای کسانی که برای شما کتاب آسمانی فرستاده شده، پیش از اینکه چهره شما را به پشت سر و پشت سرتان را به چهره تان تبدیل کنیم و مانند قانون شکنان روز سبت شما را مجازات کنیم، به قرآن که در بردارنده اصول و احکام تورات و انجیل شما نیز هست ایمان بیاورید و بدانید که فرمان ما به گونه حتم اجرا خواهد شد.»  
(قرآن، ۴: ۵۰)

### باز نمود بحث

به گونه ای که از متن آیه بالا (۵۰ سوره نساء) برمی آید، الله به یهودی ها و مسیحی ها می گوید، آنها باید قرآن را به جای کتاب آسمانی خود پذیرش کنند و یهودی ها محمد را به جای موسی و مسیحیان ویرا به جای عیسی به عنوان پیامبر خود بپذیرند و گرنه چهره آنها را به پشت سر و پشت سرشان را به چهره آنها تبدیل خواهد کرد و مجازات قانون شکنان روز سبت (شنبه، روز تعطیل یهودی ها) را بر سرشان خواهد آورد. بالاتر و مهم تر از همه اینکه الله تأکید می کند که فرمان او دارای ضمانت اجرای حتمی و تغییرناپذیر بوده و به گونه یقین به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. (برای آگاهی از سرنوشت یهودی هائی که به قول قرآن با کار کردن در روز شنبه قانون شکنی کردند، به مطالب صفحه شماره ۱۶۳ به بعد فصل سوم مراجعه فرمائید.) آورد، جای چهره و پشت سر یک یهودی و یا مسیحی با یکدیگر تغییر کرده باشند؟ هر گاه پاسخ این پرسش مثبت نباشد، ناگزیر ما به دو نتیجه دست می یابیم: یکی

<sup>۱۲۷</sup> به مطالب صفحه ۱۲۵ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

اینکه براستی الله مسلمانان لوده ای بسیار خوش مشرب و خنده آوراست و دؤم اینکه، محمد از بزرگترین و با شهامت ترین دروغگویانی است که دنیا تا کنون به خود دیده است.

## دست و پای افرادی که بر ضد الله و رسولش به پامی خیزند باید قطع و اعدام شوند

دانش جزاشناسی به آموزش بینان این رشته می آموزاند که مجازات باید در برابر قانون شکنی بکار رود و اینکه چگونگی ارتکاب جرم بوسیله فرد قانون شکن و شرایط و اوضاع و احوالی که جرم در آن ارتکاب شده نیز باید در زمان تعیین مجازات در نظر گرفته شوند. ولی اینگونه که معلوم می شود الله همه چیزدان و پیامبرش که قرآن را برای تمام زمانها و ادوار به وجود آورده و آنرا غیر قابل تغییر و ابدی می دانند، در باره باورهای پیشرفته بشر در راستای مجازات قانون شکنان دگراندیش بوده و به آئین دادرسی نیز هیچ عقیده ای ندارند. بر پایه آیه ۳۶ سوره مائده که در زیر شرح داده خواهد شد، هرگاه کسی با به اصطلاح رسول مخالفت کند، الله فرمان داده است که پیامبر دست و پایش را بر خلاف (دست راست و پای چپ و یا دست چپ و پای راست) قطع کند، او را اعدام نمایید و یا از خانه و کشانه اش آواره اش سازد. البته این بخش سبک مجازات او خواهد بود، بخش سنگین تر در آن دنیا است که پس از مرگ بر او تحمیل خواهد شد.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأرجُلُهُمْ  
مِنْ جَنْبِ أَوْ يَنْقَبُوا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٦﴾

«مجازات کسانی که با الله و رسول او به جنگ برخیزند و در روی زمین فساد کنند، جز این نباشد که آنها را به قتل برسانند یا به دار بکشند و یا دستها و پاهایشان به خلاف بریده شود و یا از سرزمینشان اخراج گردند. این ذلت و خواری، عذاب دنیوی آنهاست و در آخرت به عذابی بزرگتر گرفتار خواهند آمد.»

حکم بالا وحشیانه ترین مجازاتی است که تا کنون به نام دین و مذهب به وجود آمده است. بر پایه این آیه اگر برای مثال، کسی به محمد بگوید سخنان او در باره

اینکه «خورشید، در یک چشمه آب تیره غروب می کند، (قرآن، ۸۶: ۱۸،)» و یا اینکه «اگر یهودیان و مسیحیان به اسلام ایمان نیاورند، چهره آنها به پشت سر و پشت سرشان به جای چهره آنها تغییر مکان خواهد داد (قرآن، ۴۷: ۴)» یاوه‌های خردآزاری بیش نیستند، دست‌ها و پاهاى این فرد باید برخلاف (دست راست و پای چپ و یا دست چپ و پای راست) بریده شود و از سرزمینش اخراج و یا اعدام گردد.<sup>۱۲۸</sup> نکته دیگر آنست که محمّد مفهوم این آیه وحشتناک را مانند بیشتر آیه‌های قرآن از نوشتارهای مقدّس یهودی‌ها ربوده است. زیرا آیه ۱۲۴ سوره اعراف و آیه ۴۹ سوره شعراء می‌گویند که چون ساحران و جادوگران فرعون اظهار داشتند که قدرت سحر و جادوی موسی از آنها بیشتر است، از اینرو فرعون بر آنها خشم گرفت و تهدیدشان کرد که دستور خواهد داد دست‌ها و پاهایشان را بر خلاف ببرند و پس از آنهم جسدشان را به صلیب بکشند تا بالای صلیب جان بدهند.

در آیه بالا، دو نکته شایسته ارزشیابی به نگر می‌رسد: یکی اینکه محمّد متن این آیه را از نوشتارهای یهودیان ربوده و دوّم اینکه وی تاریخ «مجازات بوسیله صلیب» را نمی‌دانسته است. زیرا بر پایه نوشته فرنود سار *British Encyclopedia*<sup>۱۲۹</sup> مجازات به صلیب کشیدن تنها از در حدود سده ششم پیش از میلاد معمول شده، در حالیکه موسی بین سالهای ۱۳۵۰ و ۱۲۵۰ پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده است. بنابراین مجازات به صلیب کشیدن در زمان موسی معمول نبوده و اینهم یکی دیگر از یاوه‌گوئی‌های محمّد و قرآن است.

به هر روی، بدون تردید می‌توان گفت که تا کنون هیچ انسان مستبّد خردباخته‌ای چنین مجازات جانسورخویانه‌ای را در دنیا مقرر نکرده است. برآستی که محمّد چه الله پریشان مغزی را اختراع کرده تا از قول او برای دستیابی به هدفهایش به این یاوه‌گوئی‌ها بپردازد. در سیستم جزائی الله، مجازات کسی که با اندیشه‌های محمّد مخالف باشد، قطع دست و پا بر خلاف، اخراج از محلّ زندگی، به صلیب کشیده شدن و اعدام است. برآستی که اسلام چه دین دادگرانه‌ای است!

<sup>128</sup> Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. 614.

<sup>129</sup> *Encyclopedia Britanica*, 15<sup>th</sup> ed., s. v. "Crucifixion," p. 762.



## چپاول و غارت، گوره جوشان ترورِ رسمِ اسلامی

غارت و چپاول اموال شکست خوردگان در جنگ های اسلامی و یا به گونه ای که قرآن می گوید، «غنیمت» یکی از فرآیندهای جهاد است. پاداش یک رزم آور اسلامی - کسی که در جهاد شرکت می کند - در دنیای دیگر بهشت، ولی در این دنیا غارت و چپاول اموال و دارائی های غیر مسلمانان، زنان و فرزندان آنهاست. ولی این عمل به زبان فقهی در اسلام «غنیمت» نامیده می شود:<sup>۱۳۰</sup>

پس از اینکه محمد از مکه به مدینه فرار کرد و قدرت را در این سرزمین در اختیار گرفت، مجبور شد با ساکنان مکه و طوایف و قبایل تازی که از فرمانبرداری از او سر باز می زدند، دست به نبرد بزند و در همان زمان به کاروان های تجارتهای حمله و دستبرد آغاز کرد. هنگامی که محمد در این نبردها پیروز می شد، اموال و دارائی های آنها را چپاول و غارت و یک پنجم آنها را برای خود بر می داشت و بقیه را بین سربازانش بخش می کرد و همین اموال بودند که منبع درآمد او و پیروانش به شمار می رفتند. چپاول و غارت اموال دیگران برای محمد و پیروانش به اندازه ای اهمیت داشت که تاریخ نویسان آنها یگانه انگیزه افرادی دانسته اند که در کنار محمد برای او نبرد می کردند. زمانی که در سال ۶۲۸ میلادی محمد قصد مسافرت به مکه برای زیارت خانه کعبه را داشت، چون در این مسافرت غارت و چپاولی در کار نبود، برخی از پیروانش از شرکت در این مسافرت خودداری ورزیدند. در این باره قرآن می گوید:<sup>۱۳۱</sup>

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِنَّا نَظَلْنَاكُمْ إِلَىٰ مَعَادِمٍ لِتَأْخُذُوا مَا دَرَوْا نَنبَغُكُمْ بِرِيدٍ وَأَنْ يَبْدُلُوا كَلِمًا  
أَلَّا قَوْلَ لَنْ تَنبَغُوا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلِ سَيَقُولُونَ لَنْ نَجِدُكَ تُبَاةً لَوْ أَنَّا لَا يَتَّبِعُوهُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٣٠﴾  
«آنهاست که در آن مسافرت با تو همراهی نکردند، هنگامی که مسافرت های وابسته  
به کسب غنائم پیش آید خواهند گفت، بگذارید ما هم با شما همراهی کنیم و  
بدینوسیله می خواهند سخن الله را تغییر دهند. به آنها بگو، (الله گفته است، شما

<sup>130</sup> Suhas Majumdar, *Jihad: The Islamic Doctrine of Permanent War*, p. 26.

<sup>131</sup> Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran*, p.170.

حق همراهی به ما را ندارید.) آنها خواهند گفت، (شما نسبت به ما حسودی می کنید.) اینها همه نادان هستند.» (قرآن، ۴۸:۱۵)

تصاحب اموال و دارائی های غیر مسلمانان و زنان آنها در نبردهای اسلامی بوسیله زور و یا بدون زور، تا زمانی که آنها بین جنگ آوران اسلامی بخش شود حق مسلم مسلمانانی که در نبردهای اسلامی شرکت می کنند به شمار رفته است. زیرا بر پایه برهان فقه اسلامی، اگرچه در ظاهر غیر مسلمانان مالک اموال خود هستند، ولی چون از پذیرش اسلام خودداری ورزیده و در برابر مسلمانان به نبرد پرداخته اند، از اینرو مجازات آنها در برابر این گناه سلب حق مالکیت آنها از اموال و دارائی و زناشان می باشد.<sup>۱۳۲</sup> اصطلاح «غنیمت» بویژه در باره اموال و دارائی هائی به کار می رود که مسلمانان به زور از غیر مسلمانان بگیرند. این اموال نه تنها شامل اموال منقول و غیر منقول، بلکه حتی افراد مردم نیز خواهد شد و اسیران جنگی و زنان و فرزندان آنها را نیز در بر می گیرد.<sup>۱۳۳</sup>

الله در آیه های ۲۶ و ۲۷ سوره احزاب، چگونگی سرشت «اموال و دارائی های چپاول شده و انسان های دستگیر شده در نبردهای اسلامی» را به روشنی بیان می دارد:

وَأَزَلُّوا الَّذِينَ قَاتَلْتَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكُتَيْبِ مِنْ صِبْيَانِهِمْ وَنَفَقَ فِي قُلُوبِهِمُ الرِّغْبَتِ قَرِيبًا تَتَفَلَّحُونَ وَتَأْسِرُونَ قَرِيبًا  
وَأُورَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَبَنَاتَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿۱۳۳﴾

«والله آن گروه از اهل کتاب را که کمک و پشتیبان مشرکان بودند، از سنگرهایشان فرود آورد و در دلشان از شما مسلمین ترس افکند تا اینکه شما گروهی از آنها را به قتل رسانیده و گروهی را اسیر کردید. و شما را وارث سرزمین و دیار و اموال آنها کرد و نیز سرزمینی را که هیچگاه قدم بر آن نهادید بهره شما گردانید.»

<sup>132</sup> Majid Khadduri, *War and Peace in the law of Islam*, p. 119.

<sup>133</sup> Sarakhsi, *Kitab al-Mabsut*, vol. x (Cairo: 1324 A.H.), p. 22; Shaybani, *al-Siyar al-Kabir*, with Sarakhsi's Commentary, vol. ii (Heydarabad: 1335 A.H.), p. 250; Marghinani, *al-Hidaya*, vol. ii (Cairo: 1936), p. 100, all cited in Khadduri, *War and Peace in the Law of Islam*.

آیه ۲۴ سوره نساء، حق مسلمانان را بر زنان غیر مسلمانی که در جهاد دستگیر می کنند، به شرح زیر روشن کرده است:

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ الْأَمْلَکَاتِ أَمْکُتْ عَلَيْكُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ عَلَیْكُمْ وَأَعْلَ لَکُمْ مَا وَرَاءَ»

«تمام زنان شوهردار برای شما حرام هستند، بجز آنهایی که شما در نبردهای جهادی اسیر می کنید (دست های راست شما بر آنها قرار دارد). این حکم الله در باره آنهاست.»

به گونه ای که مشاهده می شود، آیه بالا با گستاخی کامل مسلمانان را آزاد گذاشته است بدون هیچگونه قید و شرطی هر عملی را که اراده کنند با زنان اسیر شوهردار، انجام دهند.

غنایم جنگی در دارالحرب (سرزمین غیر مسلمانان) و یا در دارالاسلام (سرزمین مسلمانان) بین رزمندگان اسلامی بخش خواهد شد. پیش از رویداد جنگ بدر (۶۲۴ میلادی)، محمد اموال غارت شده را بر پایه روش های سنتی تازی هابین پیروانش بخش می کرد، ولی کاربرد این روش سبب برخی ناراضائی هابین آنها شد و از اینرو مسانند همیشه الله خوش خدمت و همه جا حاضر به کمک پیامبر محبوبش آمد و آیه زیر را به اصطلاح به او وحی کرد:

«و بدانید از آنچه که به شما غنیمت رسد، یک پنجم آن ویژه الله و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفرماندگان است ...» (قرآن، ۴۱: ۸) در آیه ۶۹ سوره انفال، الله می گوید:

«تَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

«پس اکنون هر چه از غنیمت بیاید، بخورید حلال و گوارای شما باد ...» در آیه بالا، الله هرگونه تردید و وسواسی را از احساسات آنهایی که ممکن است دارای وجدان حساس باشند می زداید و بنده های مسلمانش را به گونه رسمی فرا می خواند تا اموال و دارائی های آنهایی را که خرافات دیکته شده یک تازی جاه طلب و شیاد را زیر پرسش می برند، غارت و چپاول کنند.

آیه های ۱ تا ۳ سوره النصر می گویند:

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿۲﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۳﴾»

«چون زمان پیروزی با کمک الله فرارسد، در آن روز مردم را می بینی که گروه گروه به دین الله وارد می شوند. در آن زمان الله را ستایش کن و از او خواستار آمرزش باش که او بسیار توبه پذیر است.»

ولی بر خلاف گفتار آیه های بالا، پس از مرگ محمد اسلام در شبه جزیره عربستان متلاشی شد. تاریخنویسان مسلمان می گویند، تازی ها اسلام را با غارت و چپاول اموال دیگران و زنیایی، هم معنی و یکسان می دانستند. به همین دلیل پس از مرگ محمد، بسیاری از طوایف و قبایل تازی از اسلام دست کشیدند و بیدین شدند. این گروه که کم و بیش بغیر از طایفه قریش، تمامی تازی های عربستان را شامل می شد، در تاریخ، «اهل رده» نامیده شده اند. ابوبکر که در این زمان جانشینی محمد را بر دوش گرفته بود، بر آن شد تا طوایف و قبایل از دین برگشته را به اسلام برگرداند و قدرت اسلام را در شبه جزیره عربستان یکپارچه و استوار سازد. در واقع می توان گفت، در دو سال و نیمی که ابوبکر پس از درگذشت محمد خلافت اسلام را بر دوش گرفت، وظیفه اش تنها نبرد بر ضد طوایف و قبایلی بود که در سراسر شبه جزیره عربستان از اسلام برگشته بودند. شورش ضد اسلام پس از مرگ محمد در عربستان به شکل مسری درآمد و از این قبیله به آن قبیله سرایت کرد تا سرانجام شهر های مکه، مدینه و طایف را نیز فرا گرفت.

مخالفانی را که پس از درگذشت محمد، بر ضد اسلام و خلافت اسلامی قد برافراشتند به دو گروه می توان بخش نمود: یک گروه هم با پیروی از اصول و موازین دین اسلام مخالف بودند و خود ادعای رهبری دین تازه ای را داشتند و هم اینکه با وجود یک خلافت اسلامی در عربستان مخالفت می ورزیدند. رهبران این گروه که خود را مانند محمد هم رهبر دینی شناختگری می کردند و هم رهبر سیاسی، عبارت بودند از: «طلحه ابن خالد» که وابسته به طایفه بنی اسد در نجد بود، و خود را پیامبر شناختگری می کرد، «مسلمه بن حبيب» وابسته به طایفه بنی حنیفه در یمامه که او نیز خود را پیامبر شناختگری می کرد، زنی به نام «سجاح بن منذر» که پیروان او را گروهی از طایفه بنی تمیم<sup>۱۳۴</sup> و نیز برخی از افراد طایفه بنی تغلیب در عربستان

<sup>۱۳۴</sup> رهبر طایفه تمیم، «مالک بن نویره» بود که خالد بن ولید، سردار مشهور اسلام شی که مهمان او بود برای همجواری با همسرش او را کشت و سرش را در تور انداخت.

شمال شرقی تشکیل می دادند که او هم ادعای پیامبری می نمود و سرانجام پیروان او با پیروان مسلمة و طایفه بنی حنیفه یکی شدند و «اسودالانسی» از طایفه بنی انس در یمن که او نیز ادعای پیامبری داشت. گروه دیگر مخالفشان با اسلام و خلافت اسلامی بیشتر جنبه سیاسی داشت و برای مثال، با پرداختن مالیات به حکومت اسلامی مخالفت می کردند، مانند طایفه بنی فزرة از شعبه های بنی اسد و همچنین بخش هائی از طایفه بنی تمیم در نجد.<sup>۱۳۵</sup>

اگر چه محمد در این زمان در خاک خفته بود، ولی شمشیر اسلام نه با او دفن شده و نه اینکه غلاف شده بود و ابوبکر «خالد بن ولید» و سایر فرماندهان اسلامی را برای فرونشاندن شورش ها و جنبش های ضد اسلامی به سراسر شبه جزیره عربستان گسیل داشت و آنها سرانجام موفق شدند شورش طوایف و قبایلی را که از اسلام برگشته بودند، در خون فرو نشانند. تاریخنویسان اسلام، برگشتگی قبایل و طوایف تازی را از اسلام پس از مرگ محمد، «جنگ های زده» و یا (حرب الزده) نامیده اند.

یکی از دلائل مهم بازگشتگی تازی ها از اسلام پس از مرگ محمد این بود که آنها فکر می کردند با درگذشت محمد، نبردهائی که به غارت و چپاول اموال مردم منتهی می شد پایان پذیرفته و دیگر کسی نیست آنها را به نبردهائی رهبری کند که برایشان ثروت قربانیان حمله های اسلامی به سایر طوایف و قبایل را به بار آورد. این گواه تاریخی نشان می دهد که اسلام بر پایه تاخت و تاز مسلمانان به سایر ملت ها و غارت و چپاول اموال و دارائی ها و به برده گرفتن آنها در نبردهای مذهبی به وجود آمد. به گونه ای که در فصل اول این کتاب شرح داده شد، محمد زندگی به اصطلاح پیامبری اش را در مدینه با راهزنی کاروان های قریش آغاز کرد.<sup>۱۳۶</sup>

فلسفه دین و مذهب و فرنود پیدایش آن، بالا بردن اصول و موازین اخلاقی و

<sup>135</sup> Fred McGraw Donner, *The Early Islamic Conquests* (Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1981), p. 8; *Mahomet and His Successors*, ed. Henry A. Pochmann and E. N. Feltskog (Madison, Milwaukee: The University of Wisconsin Press, 1970), p. 85.

<sup>۱۳۶</sup> به مطالب صفحه ۶۱ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

ارزش های انسانی و در نتیجه، ایجاد اصلاحات اجتماعی و تأمین جامعه ای آسوده تر و زندگی بهتری برای افراد بشر می باشد. ولی اسلام از آغاز پیدایش بر پایه اعمال تروریستی شکل گرفت و امروز پس ۱۴۰۰ سال، هنوز پیروان این آئین خردستیز، بر چسب تروریستی را برای خود نگهداری کرده اند. فاروق شریف، یک نویسنده شرقی می نویسد:

«هدف آغازین دستبرد به کاروان ها و حمله ها و تازش های مسلمانان به طوایف و قبایل گوناگون که زیر فرنام جهاد و یا (جنگ مقدس) انجام می گرفت، غارت و چپاول اموال و دارائی های آنها بود. در تمام نوشتارهای تاریخی آمده است که غارت و چپاول اموال مردم، عامل مهمی برای گرایش تازی ها به اسلام و همچنین انگیزه آنها برای نگهداری این دین بوده است. از مفهوم کلی آن گروه از آیه های قرآن که در باره (غنیمت) سخن می گویند برداشت می شود که انگیزه اصلی بادیه نشینان تازی برای شرکت در جنگ ها و حمله ها و تازش آنها به سایر طوایف و قبایل، غارت و چپاول اموال و دارائی ها و زمین های آنها و ربودن همسرانشان بوده است.»<sup>۱۳۷</sup>

جای نهایت شگفت است که الله در آیه های ۲۰ و ۲۱ سوره الفتح، خود در عمل غارت و چپاول مسلمانان شرکت می جوید و به پیامبر دلبندهش نوید می دهد که اموال و دارائی های بیشتری برای غارت در راه است که مسلمانان باید در انتظار آنها باشند:

وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَازِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُوهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَدْيَهُ، وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَإِتَّكُونَ  
آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿۱۳۷﴾

«الله به شما غنیمت های بسیاری را نوید داده که به زودی شما به آنها دست خواهید یافت و در این کار شتاب به خرج داد و دست کافران را از سر شما کوتاه کرد... و شما همچنین به غنیمت های دیگری دست خواهید یافت که خود قادر به دستیابی بر آنها نیستید، ولی الله امکانش را برایتان ایجاد خواهد کرد...»

<sup>137</sup> Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran*, p. 170.

متون آیه هائی که در باره فلسفه فقهی «غنیمت» در بالا شرح داده شد و متون احادیثی که در این باره در فصل پنجم همین کتاب شرح داده خواهد شد، تردیدی برجای نخواهند گذاشت که براسستی تازی ها اسلام را با غارت و چپاول اموال دیگران و ربایش زن های آنها یکسان می دانستند. فرنود راستین «جنگ های زده» و جشن ها و شادی هائی که تازی ها پس از مرگ محمد به وجود آوردند، این بود که تازی ها فکر می کردند با درگذشت محمد دیگر از حمله و تازش به سایر طوایف و قبایل و ملت ها و در نتیجه غارت اموال آنها خبری نخواهد بود و از اینرو، از اسلام دست کشیدند. بنابراین، از شرح این جستار می توان به این نتیجه منطقی دست یافت که «غارت و چپاول» اموال مردم زیر فرنام «غنیمت»، از سرشت تروریستی اسلام ناشی می شده است.

کوتاه اینکه، قرآن زور ستانی اموال، دارائی، زمین، زن و فرزندان افراد غیر مسلمان را بدون استثناء برای رزمندگان جهاد مشروع و قانونی به شمار آورده است. بدیهی است که نه نفس عمل «غارت و چپاول اموال دیگران و ربایش زن های آنها» اخلاقی است و نه انگیزه و فرنود آن می تواند دینی و الهی و یا گسترش اسلام باشد، بلکه هدف این عملیات تبهکارانه جمع آوری مال و ثروت برای یک زندگی دنیوی تجملی و بهره برداری جنسی از زن های ربوده شده است.

### در اسلام خرید و فروش برده آسان تر از خرید و فروش کالا است

در زمان ظهور محمد، برده داری جزئی از فروزه های زندگی اجتماعی تازی ها بود و محمد نه تنها این رسم غیر اخلاقی و انسان ستیز را منع نکرد، بلکه آنرا در قرآن و اصول اسلام نیز نهادینه نمود. قرآن در آیه های بسیاری در باره برده داری و حقوقی که مالکان برده نسبت به آنها دارند و احکام برده داری سخن می گوید. در آیه ها و سوره های (۲۹: ۵۲، ۴۹: ۲۷، ۳۰: ۳۳، ۲۴: ۵، ۲۳: ۷۷، ۱۶: ۴۰، ۲۹: ۲۸، ۳: ۴) قرآن می گوید، تمام اسیران مرد و زنی که در نبردهای اسلامی به عنوان غنیمت دستگیر می شوند، ملک شرعی و قانونی اربابان (دستگیر کنندگان) خود هستند. یک سرباز اسلامی حق دارد هر مرد و زنی را خواه شوهر دار و خواه بدون شوهر به

مالکیت قانونی خود در آورد. وضع یک برده در اسلام همانند یک بت سنگی در عربستان است، ولی قرآن توصیه می کند که با برده باید با مهربانی رفتار شود و هرگاه او بتواند بهای خود را به اربابش بپردازد، ارباب باید او را آزاد کند.

با توجه به اینکه محمد دستور کشتن اسیران را می داد، امام هم اختیار دارد یا دستور کشتن آنها را بدهد، یا آنها را برده سازد و یا اینکه اگر برتری می دهد آنها را آزاد سازد، ولی به هیچ روی حق ندارد برده های بت پرست و یا بازگشته از دین را در عربستان آزاد کند.<sup>۱۳۸</sup>

خرید و فروش برده در اسلام نه تنها مجاز می باشد، بلکه مشروع نیز به شمار رفته است.<sup>۱۳۹</sup> بر پایه فقه اسلام با برده ها، چه مرد و چه زن مانند نوعی کالا رفتار می شود. هرگاه ارباب برده خود را بکشد، به مجازات اعدام محکوم نخواهد شد، همچنین است اگر یک و یا دو نفر با همکاری یکدیگر برده ای را مقتول کنند. در این باره فقه اسلام با مقررات یهود تفاوت دارد، زیرا قانون یهود می گوید: «اگر مردی برده زن و یا مردش را با چویدستی بزند و او بمیرد، ضارب باید به شدت مجازات شود.»<sup>۱۴۰</sup>

فقه اسلام می گوید، ارباب یک برده (نه فردی که در مالکیت برده با دیگری شریک است)، می تواند با هر یک از برده های زنش که دارای یکی از ادیان اسلام، یهودیت و یا مسیحیت باشند، همخوابگی کند، ولی این عمل را در باره یک برده زن مشرک نمی تواند انجام بدهد. یک یهودی و یا مسیحی نیز نسبت به برده زنش دارای همان حقوقی است که در اسلام ذکر شده، به استثنای اینکه ارباب مسلمان می تواند پس از دستیابی به برده زن، بیدرنگ با او همخوابگی کند، ولی یک ارباب یهودی و یا مسیحی باید یک تا سه ماه پس از دستیابی به او از این کار خودداری ورزند.<sup>۱۴۱</sup>

<sup>138</sup> Thoma Patrick Hughes, *Dictionary of Islam* (New Delhi: Cosm Publications, 1977), p. 597.

<sup>139</sup> *Sahih Muslim*, vol. 1, p. 2.

<sup>140</sup> *Exodus*, xxi, 20.

<sup>141</sup> Thoma Patrick Hughes, *Dictionary of Islam*, p. 600.



طبری می نویسد:

«پیامبر ابن ابی راسا یک گروه ۱۶ نفری به مأموریت حمله و تهاجم فرستاد. مأموریت این گروه مدت ۱۵ روز به درازا انجامید. اموال و دارائی هائی که این گروه غارت کرده بودند، پس از بازگشت بین آنها بخش گردید و به هر یک ۱۲ شتر رسید که بهای هر یک از شترها برابر با ۱۲ گوسفند بود. هنگامی که مسلمانان به طایفه مورد تازش حمله کردند، هر یک به سوتی فرار نمودند و مسلمانان زن های آنها را اسیر کردند و به غنیمت گرفتند. بین زنهای اسیر شده، دختر جوان بسیار زیبایی وجود داشت که هنگام بخش غنائم به ابو قتاده رسید. پیامبر از ابوقتاده درخواست کرد که آن دختر را در اختیار او بگذارد. ابو قتاده او را در اختیار پیامبر گذاشت و وی سپس آن دختر را به مهمیه داد.»<sup>۱۴۲</sup>

بنابر آنچه که گفته شد، می توان به درستی اظهار داشت که در اسلام هیچ کالائی به آسانی یک برده نمی تواند مورد دادوستد قرار بگیرد.

### بدزبانی های الله در قرآن

بدزبانی و زشتگوئی معمولاً روش افراد بی فرهنگ، بدون نزاکت و بیسواد است. بدیهی است که انسان میل ندارد از فروشنده ای که واژه های غیر ادبی و زشت از دهانش خارج می شود، کالا خریداری کند. مانه تنها از افراد فرهیخته، بلکه حتی از افراد عادی مردم انتظار داریم در گفتار خود ادب و نزاکت را رعایت نموده و از کاربرد واژه های غیر ادبی و ناهنجار خودداری ورزند. مکانیسم روانی و مفهوم لعنت و نفرین آنست که فردی می خواهد به هر دلیلی دیگری را آزار کند، ولی چون توان این کار را در خود نمی یابد، از اینرو دست به دامان یک مقام متافیزیکی می شود و از او درخواست می کند تا او این کار را انجام دهد و به طرف او زیان وارد سازد. این

<sup>142</sup> Al-Tabari, *The History of Al-Tabari*, vol. 8, p. 151.

عمل در فرهنگ عوام «نفرین» نامیده می شود.<sup>۱۴۳</sup> ولی با کمال شگفتی مشاهده می کنیم که در قرآن مقدّس که کتاب دینی بیش از یک بیلیون جمعیت جهان است، اللّٰه همه چیزدان قادر متعال، در یک کتاب مقدّس دینی به بنده هایش واژه هائی را نسبت می دهد که از افراد پائین بدون ادب و نزاکت اجتماع نیز نمی توان انتظار ذکر آنها را داشت. برخی از این واژه ها عبارتند از: «خران گریزان»، «حرامزاده»، «بیشرف»، «تف بر شما» و همانند آنها. واژه های بالا در آیه های زیر به کار رفته است:

عَثَلٌ يَعْتَدُ ذَلِكَ نَزِيمٌ ﴿۱﴾

«آنها متکبر، خشن، حرامزاده و بیشرفند.» (آیه ۱۳ سوره القلم)

كَأَنَّهُمْ خُمُرٌ مُّسْتَنْهَرَةٌ ﴿۲﴾

«گوئی خرائی هستند، گریزان.» (آیه ۴۹ سوره المدثر)

فَبَلِّغْ أَلَا تَسْمَعُ مَا أَكْثَرَهُمْ ﴿۳﴾

«مرگ بر انسان، چرا کفر می ورزد.» (آیه ۱۷ سوره عبس)

وَأَقِ لَكُمْ وَاذُنًا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَهْلًا تَغْفُلُونَ ﴿۴﴾

«تف بر شما و بر آنچه به جای خدای یکتا می پرستید ....» (آیه ۶۷ سوره انبیاء)

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿۵﴾ وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿۶﴾

«دستان ابولهب بریده و خودش نابود باد ... همسرش حمال آتش دوزخ است.»

(آیه های ۱ تا ۴ سوره المسد)

بِقَوْلِ يَوْمِئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿۷﴾

«مرگ بر دروغ پروران.» (آیه ۱۱ سوره الطور)

اللّٰه در قرآن به تشبیهات آموزنده ای نیز دست زده که آنها هم دلیل و

فرنود دانائی، ادب و نزاکت او هستند. از جمله تشبیه و همانندسازی او در

آیه های ۵ و ۶ سوره الجمعة می باشد، به شرح زیر:

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا الثَّوَابَ ثُمَّ لَمْ يَخْلَوْهَا كَمَثَلِ الْجِبَارِ يَتَخيلُونَ أَشْقَاراً ﴿۸﴾

«مثل آنهایی که کتاب (تورات) را پذیرش، ولی به آن عمل نکردند، مانند مثل

<sup>143</sup> Faruq Sherif, *A Guide o the Contents of the Koran*, p.170.

الاعی است که کتاب بر پشت دارد....»

### باز نمود بحث

نه تنها در آیه ۱۱ سوره الطور که در بالا ذکر شد، بلکه در آیه های ۳۲ و ۶۰ سوره الزمر نیز محمد دروغ را گناهی زشت شمرده، به دروغگویان و بویژه آنهایی که به الله دروغ می بندند ناسزا می گوید و آنها را محکوم می سازد:

مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ إِذْ جَاءَهُ وَالْوَسْوَسَةُ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ ﴿۳۲﴾

«چه کسی ستمکار تر از فردی است که به الله دروغ می بندد و وعده درست پیامبران را تکذیب می کند....» (۳۲: ۳۹)

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُاْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿۶۰﴾

«در روز قیامت خواهی دید آنهایی که به الله دروغ بستند، چهره شان سیاه خواهد شد. آیا جای اینها در دوزخ نخواهد بود؟» (۶۰: ۳۹)

یکی باید به این فرد شیاد بگوید: «اگر کسی ستمکار تر از فردی نیست که بر خدا دروغ می بندد، پس آیا به کسی که یک خدای دروغین اختراع می کند و او را آلت دست خود کرده و یک کتاب دروغ های خرافاتی و خردآزار از قول او بهم می یافد، تا بدینوسیله مردم را برای دستیابی به منافع و هدف های جاه طلبانه خود فریب دهد و مرتکب اینهمه تبهکاری می شود چه باید گفت؟ و اگر در روز قیامت چهره آنهایی که به الله دروغ بسته اند سیاه خواهد شد، بنابراین چهره محمد باید به قیر تبدیل شده و جای او نیز همانگونه که «دائنه الیگری» در اثر جاودانی اش گفته، در طبقه نهم دوزخ خواهد بود.<sup>۱۴۴</sup>

گذشته از آن، آیا می توان تصور کرد که خداوند این واژه های زشت و رکیک را در یک کتاب آسمانی به کار ببرد؟ پاسخ این پرسش اینست که خدای محمد، الله، یعنی همان بتر سنتی است که از جمله ۳۵۹ بت دیگر در خانه کعبه در مکه

<sup>144</sup>Dante Alighieri, *Divine Comedy*, trans. Lawrence Grant White (New York: Pantheon Books, 1948) pp. 48-49.

نگهداری می‌شد. از اینرو این واژه‌های غیر ادبی و زشت و زبان افراد دون سرشت را که در برخی از آیه‌های قرآن به کار رفته باید نماد فرهنگ بیابانی شتربانی که در بیابان پرورش یافته دانست و نه زبان و ادبیات هوشیدری بزرگ و والا جاه.

### الله و پیامبر او از آنهایی که پرسش‌های مذهبی می‌کنند، نفرت دارند

یکی از شگفتی‌های قرآن و اسلام که دلیلی توانمند و معتبر بر بیهودگی آن به شمار می‌رود اینست که قرآن و حدیث، مسلمانان را از پرسش کردن درباره دین اسلام منع می‌کنند. نوشتارهای اسلامی به مسلمانان توصیه می‌کنند که هرگاه در باره دین اسلام پرسشی به عمل آورند، ایمان خود را نسبت به اسلام از دست خواهند داد. با وجود اینکه چندین آیه در قرآن از جمله (۱۷: ۵۴، ۴۳: ۶۹، ۲: ۳۶، ۲۶: ۷، ۳: ۷۵) تأکید می‌کنند که الله درونمایه کتاب قرآن را برای فهم و به خاطر داشتن همگان، روشن و ساده بیان کرده است، در قرآن و همچنین حدیث آیه‌هایی وجود دارند که مردم را از پرسش کردن درباره آیه‌های قرآن منع می‌کنند. این آیه‌ها عبارتند از:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَسْـَٔلُوْا عَنِ اَشْيَآءٍ اِنْ تَبَدَّلَكُمْ تَسْوَلُوْا عَنْهَا جِئْتُمْ بِالْقُرْءَانِ  
تَبَدَّلَكُمْ عَمَّا اَللّٰهُ عَمَّا وَاَللّٰهُ غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ ﴿۱۰۱﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگز از چیزهایی پرسید که اگر فاش گردد، شما را ناراحت می‌کند و غمناک می‌شوید...» (۱۰۱: ۵)

فَدَسَّ اَلْهٰٓؤُمِۦٓ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَسْبَحُوْا بِهَا كِبٰرِيْنَ ﴿۱۰۲﴾

«پیش از شما هم برخی از مردم از آن امور پرسش کردند، هنگامی که برایشان بیان شد، کافر شدند.» (۱۰۲: ۵)

ابوالعلاء معدودی، در تفسیر قرآن مشهورش زیر فرنام **The Meaning of the koran** به مسلمانان توصیه می‌کند کورکورانه از اصول دین خود پیروی کرده و کوشش نکنند زیاد وارد ژرفای آن شوند.<sup>۱۴۵</sup> او در تفسیر آیه بالا می‌نویسد: «پیامبر

<sup>145</sup>Seyyed Abul 'Ala Maudoodi, *The Meaning of the Quor'an*, vol. 3, (Lahore: Islamic Publications, 1982), pp. 76-77.

اسلام مردم را از پرسش و یا کنجکاوی کردن درباره امور دینی منع نمود.<sup>۱۴۶</sup> تنها در قرآن نبود که محمد مسلمانان را از پرسش کردن درباره دین اسلام منع نمود، او در حدیث نیز همین امر را تکرار و تأیید می‌کند و می‌گوید، پرسش درباره امور دینی مجاز نیست. صحیح البخاری در این باره می‌نویسد: «از پیامبر اسلام پرسش هائی شد و او از این کار خوشش نیامد و هنگامی که پرسش کننده درباره پرسشش اصرار ورزید، محمد خشمگین شد...»<sup>۱۴۷</sup>

صحیح البخاری در این باره همچنین به ذکر حدیث زیر پرداخته است:

الشَّعْبِيُّ نقل کرده است: «منشی المغیره ابن شعبان روایت کرده است: (معاویه تمامه ای به المغیره ابن شعبان نوشت و از او خواست، برایش نکته ای را که از زبان محمد شنیده است بنویسد.) مغیره در پاسخ به او نوشت: (من از زبان محمد شنیدم که گفت)، ((اللَّهِ از آنهایی که درباره دین پرسش های زیاد می کنند نفرت دارد.))»<sup>۱۴۸</sup> ابو موسی نیز روایت کرده است: «از پیامبر پرسش هائی شد که او به پاسخگویی به آنها تمایلی نداشت و هنگامی که پرسش کننده در این باره اصرار ورزید، پیامبر خشمگین شد...»<sup>۱۴۹</sup>

دانش روانشناسی آن گروه از افراد بشر را که به سبب نادانی، خشک مغزی و خرافه گرایی از منطق و برهان و فرمود گرائی گریزان هستند **Idiophobic** می‌نامد. برآستی که قرآن از پیش مسلمانان را در این ردیف طبقه بندی کرده است.

## باز نمود بحث

فلسفه منع پرسش درباره قرآن و اسلام را باید در سرشت نابخردانه، بیهوده و

<sup>146</sup>Ibid.

<sup>147</sup>Sahih al-Bukhari, vol.1, no. 92, p. 75.

<sup>148</sup>Ibid., vol. 2, p. 323; vol. 1, p. 76.

<sup>149</sup>Ibid., vol. 1, p. 75

خرافات‌های آنها جستجو کرد. گشوده شدن ناسوتِ راستین قرآن و اسلام را باید کیمیای رهائی مسلمانان از افسون‌شدگی و ناقوس مرگ این کیش انسان‌ستیز به‌شمار آورد. به همین دلیل است که دگانداران این کیش خرافاتی و نابخردانه از محمد گرفته تا خرده‌ملاهای کنونی کوشش می‌کنند، مفاهیم درونمایه آنرا پنهان نگهدارند. مسلمانان باید به قرآن و اسلام با چشمان بسته و خرد خفته ایمان داشته باشند و گرنه ساختار آن یکباره فرو خواهد ریخت. همین دلیل سبب شده است که فقها و ملاهای اسلام، مسلمانان غیر عرب را از خواندن قرآن به زبان غیر عربی منع کنند.

پرسش در باره اصول و احکام دین اسلام بدین سبب منع شده است که بیهودگی‌های قرآن و یاوه‌های اصول اسلام را با هیچ دلیل و منطقی نمی‌توان توجیه کرد. بر پایه همین منطقی، آزاداندیشان و فرهیختگان بشر باور دارند، مطمئن‌ترین راه رهائی مسلمانان بینوا از مشتی خرافاتی که نام دین گرفته است، گشوده کردن درونمایه قرآن و اصول و موازین اسلام است. تردید نیست که عموم مسلمانان از روی ایمان به اسلام باور دارند و نه از روی خرد و منطقی. آنها نه پیامبر این مجموعه خرافاتی را می‌شناسند و نه اینکه به اصول و احکام اسلام آشنائی دارند، بلکه به دین خود به شکل یک داده معنوی موروثی نگاه می‌کنند که باید مانند سایر عواملی که از راه ارث به آنها رسیده، در نگهداری آن کوشش کنند. آنها شاید در همه عمر تنها یکبار هم در صدد خواندن قرآن بر نمی‌آیند، زیرا بر این باورند که پدران و اجداد آنها در پیش این کتاب را خوانده و از روی خرد به آن ایمان آورده و از اینرو، نسل‌های بعدی دیگر به خواندن و درک کردن آن نیازی ندارند، زیرا پدرانشان در پیش برای آنها خوانده‌اند. برآستی می‌توان گفت که این افراد در ناآگاهی شرطی شده، ستمزدگی خودکامانه و کرختی مغزی بسر می‌برند.

فرض کنید مسلمانی از یک مجتهد پرسش کند: «آیه‌های ۹۲ و ۹۸ سوره کهف و آیه‌های ۹۶ و ۹۷ سوره انبیاء می‌گویند، دو طایفه به نامهای یاجوج و ماجوج پشت سدّی در روی زمین پنهان شده و تنها پس از فرا رسیدن روز قیامت ظاهر میشوند و به مردم حمله می‌کنند. این سدّ، در کجا قرار گرفته است؟ چگونه این دو طایفه انسان در درازنای هزاران سال زنده مانده‌اند؟ چرا دانشمندانی که سایر کرات

آسمانی را کشف کرده تا کنون به محل پنهان شدن این افراد پی نبرده اند؟ آیا مجتهد پرسش شونده به این پرسش ها چگونه پاسخ خواهد داد؟ و یا فرض کنید، از مجتهدی پرسش شود، «چرا کسی تا کنون در این دنیا نتوانسته است وجود مخلوقاتی به نام جن را که هفتاد و دومین سوره قرآن در باره آن سخن می گوید، به اثبات برساند؟» و دهها پرسش دیگر مانند آن. آیا مجتهد یاد شده به این پرسش ها چه پاسخی دارد بدهد؟

پاسخ از پیش ساخته شده ای که برای پرسش هائی مانند بالا وجود دارد آنست که «هیچکس بغیر از الله پاسخ این پرسش ها را نمی داند.» مفهوم این پاسخ آنست که مسلمان باید درباره اصول و باورهای دینی، در خردش را با قفل ایمان به خرافات، مهر و موم کند و عمری را در دنیای تاریک ناآگاهی و خرد باختگی بسر ببرد. آیه ۱۰۵ سوره مائده که در بالا شرح داده شد، برای این اختراع شده است. که پاسخ دهنده چنین پرسش هائی را یاری رسانی کند و بدون دلیل و منطق بحث را به پایان برساند، زیرا از گفتارهای دیگران می توان انتقاد به عمل آورد، ولی مسلمانان دوست ندارند و اجازه نخواهند داد کسی از کتاب دینی آنها انتقاد کند.<sup>۱۵۰</sup> برآستی که اگر مسلمانان خود را از چنگال ستمدینی اسلام رها سازند، بشریت نیز از تازیانه ترور اسلامی نجات خواهد یافت.

به نگر می رسد که محمد خود از بی پایه بودن خرافاتی که در قرآن آورد با خبر بود، به همین دلیل به مسلمانان توصیه کرده است که آنرا با خود به سرزمین های بیگانه نبرند. این حدیث در صحیح مسلم، چنین شرح داده شده است:

«عبداللّه بن عمر روایت کرده است که پیامبر الله گفت: «قرآن را در مسافرت با خود به سرزمین بیگانه نبرید، زیرا ممکن است به دست دشمن بیفتد.» ایوب (یکی از راویان سینه به سینه آن حدیث) می گوید، «دشمن ممکن است از درونمایه آن آگاهی پیدا کند و بر سر مطالب آن با شما نزاع نماید.»<sup>۱۵۱</sup>

<sup>150</sup> Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. 169.

<sup>151</sup> *Sahih Muslim*, Chapte dclxxvi, pp. 1040-1041.

Zwemer نیز می نویسد: «اسلام فروش قرآن را به غیر مسلمانان منع کرده و به سربازان اسلام دستور داده شده است، قرآن را با خود به سرزمین های خارجی نبرند زیرا ممکن است به دست غیر مسلمانان بیفتد.»<sup>۱۵۲</sup> دلیل روش مسلمانان را در پنهان نگهداشتن اصول و احکام اسلام، یک گفتار فلسفی به این شرح بیان کرده است: «ایمان به پدیده ای که ما در باره آن هیچ نمی دانیم و هیچگونه آگاهی هم در باره آن نمیتوانیم به دست بیاوریم، وجود آنرا بسیار استوار و پابرجا خواهد کرد.»

ابن خلدون می نویسد: «تاریخنویسان و مفسران قرآن و راویان برجسته احادیث، اشتباهات مکرری در باره گزارش های خود از داستان ها و رویدادها مرتکب شده و بدون اینکه آنها را ارزشیابی کنند، به همان ترتیبی که شنیده اند آنها را نقل کرده اند. آنها این مطالب را نه با اصول و موازینی که باید رویدادهای تاریخی را تأیید کنند برابری کرده، نه اینکه آنها را بر پایه اصول فلسفی و سرشت پدیده های شناخته شده بررسی کرده و نه اینکه آنها را با آگاهی ها و واقعیت های تاریخی سنجیده اند. بنابراین می توان گفت که این افراد از واقعیت ها منحرف شده و در وادی پندارهای غیر منطقی و غیر قابل دفاع سرگردان مانده اند.»<sup>۱۵۳</sup>

به نگر می رسد که ابن خلدون، تاریخدان شهیر جهانی به درونمایه قرآن و احادیث به شکل پاره ای عقاید منطقی و آموزش های اخلاقی بایسته توجه کرده و برداشت او این بوده است که اصول قرآن و اسلام نیز مانند نوشتارهای فلسفی قابل ارزشیابی های منطقی هستند. شاید ابن خلدون این حقیقت را از نگر دور داشته که هر گاه یک عقیده و یا تئوری دارای زیربنای منطقی باشد، آنزمان آنرا زیر آزمایش های علوم اجتماعی مانند آزمایش های گوناگون علمی و آماری قرار می دهند و بدینوسیله آنرا ارزشیابی می کنند. ولی هر گاه عقیده و یا تئوری مورد نظر بی پایه به نگر آید و حتی ارزش آزمایش شدن نداشته باشد، آنرا نادیده می گیرند. اگر یک انسان روان پریش بگوید، «خداوند آسمان را نگهداشته است که روی زمین نیفتد»، هر کس چنین نکته ای را بشنود، به او و سخنش می خندد، نه اینکه این تئوری

<sup>152</sup> Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 80.

<sup>153</sup> Ibn Khaldun, *Al-Muquddima*.



را شایسته انتقاد و آزمایش و ارزشیابی بداند. هنگامی که آیه ۶۵ سوره الحج قرآن به ذکر چنین سخنی می پردازد، هر کسی آنرا بشنود برآستی باید به آن بخندد، زیرا چنین سخن مسخره و بی پایه ای را حتی برای سرگرمی کودکان نیز نمی توان مصرف کرد، چه رسد به اینکه انسان نیروهای ذهنی خود را برای اندیشه گری در این باره تلف سازد.

به هر روی، می توان گفت که یا مسلمانان نوشتارهای مقدس خود را نمی خوانند و از درونمایه بی پایه و کودکانه قرآن آگاهی ندارند و یا اینکه اگر هم آنرا بخوانند، با چشمان ناپینسای ایمان آنرا می خوانند و نه با چشمان خردشان. یک گفتار فلسفی لاتین می گوید: «Credo quia absurdum» یعنی «من می دانم این عقیده نابخردانه است، با این وجود میل دارم آنرا باور کنم.» دلیل وابسته به روانشناسی این امر آنست که برخی اوقات هنگامی که انسان به خرد خود پشت می کند و خویش را قربانی ناآگاهی ها و پیروی از یوچی ها می سازد، ناخودآگاهانه در درون خویش نوعی وارستگی غیر مسئولانه و آرامش کاذب احساس می کند. برآستی که به گفته بنیامین فرانکلین: «برای اینکه انسان بتواند با چشمان ایمان پدیده ها را بنگرد، باید چشمان خردش را ببندد.»

شاید ذکر این نکته بی مناسبت نباشد که انگیزه نویسنده در نگارش این کتاب که در پیش هم چندین کتاب برای فاش کردن کیش نابخردانه و انسان ستیز قرآن و شیادی های محمد بن عبدالله زیر فرنام پیامبر اسلام به رشته نگارش درآورده، روی کار آمدن حکومت های اسلامی در دهه های اخیر در پاره ای از کشورهای جهان، مانند ایران، سودان، عربستان سعودی و غیره است. همانگونه که به گفته زکریای رازی، پیامبران ریش بزی، این شیادان رباینده خرد و نیوند بشر، برای دستیابی به قدرت به بهانه دین و مذهب و خدا بشر را از حقوق و آزادی هایش بی بهره ساختند، به همان گونه نیز رهبران مذهبی نما، فاسد، پلیداندیشه و لاجمیش این کشورها نیز به نام دین و مذهب، پیروی از نوشتارهای مقدس و نمایندگی شیادمردانی که به خود نام پیامبر بستند، شهروندان خود را از موهبت آزادی محروم کرده و نسبت به آنها مرتکب شرارت های بیشرمانه ای شده اند که سینه تاریخ از ثبت آنها احساس داغداری می کند. تردید نیست زمانی که افراد بشر نیوند خود را از گروهی این

اندیشه‌ها و باورهای خرافی آزاد سازند، این انگل‌های پوسیده نیز همراه کتاب‌ها و نوشتارهای به اصطلاح مقدّس به کلّجان تاریخ واژگون خواهند شد. هر گاه این انگیزه وجود نداشت، نویسنده این کتاب هیچگاه در درازنای اینهمه سال‌ها عمرش را در راه فاش‌سازی اندیشه‌های خرافی مذهبی و بویژه اسلامی که از گهواره تا گور افراد بشر را در زنجیرهای نادانی و ناآگاهی در بند کرده است، تلف نمی‌ساخت و نیروی خود را به کتکاش و پژوهش در سایر رشته‌های علمی ویزگی می‌داد.

### ارزشیابی دانش پژوهان از قرآن

مسلمانانی که دروازه‌های خرد و درایتشان را مهر و موم کرده و حتی استعداد طبیعی سانسور و تردید را از خود آگاه خویش زدوده‌اند، باور دارند که درونمایه کتاب قرآن کلام مستقیم خداوند بوده که بوسیله جبرئیل فرشته به محمد وحی شده است. این افراد با وجود آنهمه مطالب خرافی و بی‌پایه که در قرآن آمده و نیز صدها لغزش ادبی و وابسته به اصول نگارش که نویسنده آن از روی ناآگاهی در کتاب مرتکب شده و به زودی به شرح جزئیات آنها خواهیم پرداخت، همچنان باور دارند که قرآن از هر خطا و لغزشی برکنار بوده و آنچه که در آن آمده، ابدی و غیرقابل تغییر بوده و اصل آن در لوحی در آسمان نگهداری می‌شود. ولی بسیاری از دانش پژوهان و اسلام‌شناسان برجسته باور دارند که قرآن کتاب وحشت آور و ترسناکی است که از نگر ادبی و نوشتاری، موضوع، متن و یا ذکر رویدادهای مذهبی و تاریخی بر پایه تاریخ، دارای دهها اشتباه چشمگیر بوده و فاقد یک ساختار منطقی ادبی و نوشتاری است. Clair Tisdall یکی از دانشمندان برجسته اسلام‌شناس در پژوهش بسیار جامعی که زیر فرنام *The Original Sources of the Qura'n* به عمل آورده با استادی ستایش‌انگیزی نشان داده است که بیشتر درونمایه کتاب قرآن با رویدادهای روزانه پیرامون زندگی محمد پیوند مستقیم داشته و هر زمانی که برای او مشکلی در زندگی روزانه به وجود می‌آمده بیدرنگ در باره آن موضوع از قول الله آیه‌ای می‌ساخته و بدینوسیله مشکلاتی را که با آنها روبرو می‌شده از پیش پا

بر می داشته است. محمد در کاربرد این روش تا آنجا پیش رفته که حتی برای روابط جنسی خود با همسرانش نیز به نزول آیه از سوی الله دست زده و بنا بر این هیچ خرد سلیمی نمی تواند باور کند که درونمایه قرآن کلام خداوند باشد. بنا بر این باید بدون تردید به این باور گردن نهاد که درونمایه قرآن و اصول و احکام اسلام مجموعه ای از سنت های تازی های بادیه نشین آغاز سده هفتم میلادی به شمار می رود. Clair Tisdall در این باره می نویسد:

«ارزش های اخلاقی که در قرآن ذکر شده، نگر آن در باره سرشت خدا، اشتباهات تاریخی که در آن آمده و بسیاری از کاستی های دیگری که در این کتاب وجود دارد، برای ما شگنی باقی نخواهد گذاشت که بدون هیچگونه تردید اطمینان داشته باشیم که این کتاب نوشته خود محمد است. هر گاه، ما سوره های قرآن را بر پایه زمان نوشته شدن مطالب آن به رشته ترتیب در آوریم و آنها را با رویدادهائی که در زندگی محمد رخ داده، برابری کنیم، خواهیم دید که متن آن آیه ها با رویدادهای زندگی محمد همخوانی کامل پیدا می کنند و عقیده مسلمانان را در باره اینکه قرآن وحی الهی است، به گونه کامل رد می کند و نشان می دهد که محمد هر زمانی که ایجاب می کرده، این آیه ها را به وجود آورده تا به اعمال و اقداماتش شکل مشروع ببخشد. قرآن را برآستی می توان آینه تمام نمای مشروع زندگی و فروزه های نویسنده آن، محمد دانست. از مطالب قرآن، بوی بیابان به مشام می رسد، درونمایه قرآن، آشکارا تمایلات جنگجویانه محمد و پیروانش را در آغاز ادعای پیامبری در گوش های ما زمزمه می کنند. درونمایه قرآن کارکرد اندیشه ها و خواست های محمد را در متون خود جلوه داده و به این حقیقت انکارناپذیر گواهی می دهند که بتدریج ارزش های انسانی محمد اُفت کرده و از یک فرد نیک گفتاری که با پندارهای جاه طلبانه دست به گریبان بوده، به یک شیاد نفس پرستی که به آنچه که می کرده، آگاهی کامل داشته، شخصیتش دگرپس شده است.»<sup>۱۵۴</sup>

<sup>154</sup> W. St. Clair Tisdall, *The original Sources of the Quor'an* (New York: E. S. Gorham, 1905), p. 27.

Rana Kabbani پژوهش‌های دو دانشمند دیگر به نامهای Fay Weldon و Conor Cruise O'Brien را نقل کرده و می‌نویسد، دانشمندی نخست در در کتابش زیر فرنام *Sacred Cows* درباره هواخواهی اش از رشدی نوشته است:

«قرآن به هیچ دردی نمی خورد. آن حتی مانند کتاب شعری نیست که اجتماعی بتواند به راحتی و آسانی به آن متکی شود. درونمایه آن می تواند همانند سلاحی فرض شود که پلیسی آنرا در دست می گیرد که بوسیله آن در دیگران ایجاد ترس و وحشت کند... هنگامی که من این کتاب را می خوانم تا تعریف خدا را از آن درک کنم، مشاهده می کنم که کتابی است بسیار محدود و بدون پایه.»<sup>۱۵۵</sup>

Conor Cruise O'Brien دانشمندی که ما را به حدیثی رجوع می دهد که هرگونه احترامی را برای اسلام یک کاستی و ناتوانی فرهنگی بر می شمارد، می نویسد:

«جامعه مسلمان بسیار نفرت آور به نگر می آید... دلیل آن اینست که سرشت این دین چنین است... یک فرد غربی که همبودگاه مسلمان را مورد تمجید قرار می دهد و در همان حال خود را وابسته به ارزش های غرب می داند یا ریاکار است و یا ناآگاه و ناپخرد و یا ترکیبی از هر دو... جامعه تازی بیمار بوده و مدت های مدیدی است که دارای این بیماری است. در سده پیش، جمال الدین افغانی اندیشمند تازی نوشت: (هر مسلمانی بیمار بوده و تنها درمان بیماری او قرآن است). شوربختانه، هر اندازه که داروی قرآن برای درمان بیماری مسلمان بیشتر به کار رود، بیماری او سخت تر و بدتر خواهد شد.»<sup>۱۵۶</sup>

<sup>155</sup> Fay Weldon (London: 1989), quoted by Karen Armstrong, *Muhammad, A Biography of the Prophet* (San Francisco, 1992), p. 43.

<sup>156</sup> Conor Cruise O'Brien, *The Times*, 11 May 1989, quoted by Karen Armstrong, *Muhammad, A Biography of the prophet* (San Francisco: 1992), p. 43

تثوری «ناسخ و منسوخ» در قرآن و اسلام، براسنی یکی از نکات بسیار ناخردانه و مسخره می باشد. زیرا مسلمانان باور دارند که درونمایه قرآن حتی پیش از آفرینش آدم و حوا بوسیله الله نوشته شده و در لوحی در آسمان نگهداری می شده و درونمایه آن تغییرناپذیر است. هرگاه چنین باشد، یعنی سخنان خدا ابدی، جهانی و غیرقابل تغییر باشند، باید از آنها پرسش کرد پس چگونه است که گروهی ملای دژاندیش به اصطلاح خود، دانش «ناسخ و منسوخ» به وجود آورده و بسیاری از آیه های آنرا تغییر داده اند؟ آیا نسخ کردن و از بین بردن آیه های قرآن دلیل آن نخواهد بود که الله مسلمانان برخی اوقات، خرد، درایت و تندرستی مغزی خود را از دست می دهد و دچار اشتباه می شود؟ پرفسور مویر نوشته است، در حدود ۲۰۰ آیه قرآن، بعدها از این کتاب حذف شده است. از این کار می توان چنین نتیجه گرفت که از یکسو ما باید باور داشته باشیم، تمام مطالبی که سراسر قرآن را پر کرده کلام خداست و از دگر سو، به این واقعیت اعتراف داشته باشیم که بسیاری از مطالب قرآن خرافات بیهوده و خردستیزی بیش نیست.<sup>۱۵۷</sup>

ابوبکر جانشین محمد، برای نخستین بار مطالب قرآن را جمع آوری کرد و آنرا منتشر نمود. انگیزه ابوبکر در انجام این کار آن بود که در آخرین سال زندگی محمد، فردی به نام مسلمه که شاهد پیروزی های او در جایگاه پیامبری بود، در یمامه به رقابت با او برخاست و به فکر افتاد که او هم مانند محمد به باز کردن دکان ریا و فریبی چون او بپردازد تا بتواند به همان موفقیت ها دست یابد. برای اجرای این تصمیم، مسلمه قرآنی به رشته نگارش در آورد و آنرا برای پیروانش به انتشار رسانید. این موضوع سبب شد که ابوبکر در صدد چاپ و انتشار قرآن برآید تا هم از مسلمه عقب نماند و هم بدینوسیله برای دین اسلام تبلیغ نماید.

برای انجام این کار، ابوبکر از حافظه حفصه - یکی از زنان محمد که درونمایه قرآن را از بر کرده بود - و سایر افرادی که می گفتند محمد به آنها قرآن آموزش داده بود بهره برداری نمود و آنگاه به انتشار آن بین مسلمان ها اقدام کرد.

ولی دیرزمانی از انتشار آن نگذشته بود که معلوم شد قرآن منتشر شده بوسیله

<sup>157</sup> Quoted in Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*, p. 115.

ابوبکر سرشار از موارد متضاد، بیهوده و نامفهوم می باشد. بنابراین هنگامی که عثمان بن عفان به خلافت رسید، بر آن شد تا بسیاری از مطالب نابخردانه و غیر منطقی قرآن را ویراستاری و حذف کند و آنرا به شکل بهتر و خردآشناتری منتشر نماید. برای انجام این کار، عثمان به بهانه اینکه قصد دارد قرآن های موجود را تصحیح کند، تمام نسخه های موجود را جمع آوری کرد و پس از اینکه نسخه جدید ویراستاری شده آماده گردید، همه نسخه های پیشین را سوزانید. قرآنی که اکنون در دسترس مسلمانان جهان وجود دارد همان نسخه ای است که عثمان آنرا در سال ۳۲ هجری قمری (۶۲۵ میلادی)، ۲۱ سال پس از درگذشت محمد ویراستاری و منتشر کرد.<sup>۱۵۸</sup> کتاب قرآن به خودش می بالدد که «مبین» یعنی «آشکار کننده و بیان کننده» می باشد، در حالیکه در حدود در هر پنج جمله، یک جمله آن بدون مفهوم است. با توجه به مطالب نابخردانه و تماخره آوری که در قرآنی که اکنون در دسترس می باشد، وجود دارد، می توان حدس زد قرآنی که پیش از ویراستاری بوسیله عثمان وجود داشته، چه مجموعه ژاژخا و خردستیزانه ای بوده است.

Robert Murphy می نویسد:

«مسلمانان باور دارند که پیش از ظهور محمد، الله در آسمان قرآن را روی یک لوح سنگی به رشته نگارش در آورده و متون آن ابدی و تغییرناپذیر است. هر گاه چنین باشد، این پرسش به وجود می آید که پس چرا عثمان در زمان خود، قرآن های موجود را جمع آوری و خود آنرا تجدیدنظر و ویراستاری نمود و نسخه ای که با سایر نسخه های موجود تفاوت داشت، منتشر کرد. افزون بر آن، ما می دانیم که بسیاری از مردم از پذیرش نسخه تجدیدنظر شده بوسیله عثمان سر باز زدند و مایل به نگهداری نسخه خود بودند و عثمان با تهدید به مرگ آنها را وادار به پذیرش نسخه تجدیدنظر شده اش کرد.»<sup>۱۵۹</sup>

<sup>158</sup>Toby Lester, "What is the Koran," in Ibn Warraq, *What the Koran Really Says*, p. 121.

<sup>159</sup>Robert Morey, *The Islamic Invasion* (Eugene, Oregon: Harvest House Publishers, 1992), p. 125.

به هر روی، به گونه ای که Charles Adams می نویسد: «اگرچه مشهور است که عثمان نسخه بدون نقص و عیبی را از قرآن آماده و منتشر نمود، ولی باید تأکید کرد که پس از آن هزاران آیه با مفاهیم گوناگون از قرآن کشف شده است...»<sup>۱۶۰</sup> Arthur Jeffrey همچنین می نویسد، مسلمانان کوشش می کنند این واقعیت را که قرآن های گوناگونی وجود دارد که با قرآن عثمان تفاوت دارد پنهان کنند. او در این باره می نویسد:

هنگامی که پرفسور Bergstrasser در یکی از کتابخانه های مصر مشغول عکسبرداری از شماری کتاب های مقدس دستنویس به خط کوفی برای آرشیو بود، من توجهش را به قرآنی که در کتابخانه الازهر وجود داشت و دارای اشکال عجیب و غریبی بود جلب کردم. او درخواست کرد به وی اجازه داده شود از آن نسخه عکسبرداری کند، ولی به او اجازه چنین کاری را ندادند و آن نسخه را از دسترس همگانی خارج کردند زیرا میل نداشتند یک خارجی از متون آن نسخه آگاه شود... و از آن پس نیز کوشش کردند متن های مخالف با متن های تصویب شده موجود را از بین بردارند.<sup>۱۶۱</sup>

بسیاری از نویسندگان غربی و شرقی و حتی پژوهندگان مسلمان باور دارند که قرآن کتاب گمراه کننده ای است که نه دارای فروزه الهی بوده و نه اینکه با ارزش های اخلاقی همخوانی دارد. غربی ها عقیده دارند که این کتاب از هر گونه رسائی مطالب و نیز گیرائی ادبی بدون بهره است. از بین نویسندگان غربی، ولتر قرآن را یک کتاب نامفهوم می داند که برای خرد انسان در هر سن و سالی که باشد، اهانت آور به شمار می رود. نویسندگان اروپائی پس از ولتر بر این باور بوده اند که قرآن کسل کننده ترین کتابی است که می توان به پندار آورد.

«مکسیم رادینسون» نوشته است: «بدون تردید من نمی توانم باور داشته باشم که قرآن وحی الهی است.»<sup>۱۶۲</sup>

<sup>160</sup> C. E. Adams, *Qura'n: The Texts and its History*, in ER, pp. 156-157, quoted by Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*, p. 109.

<sup>161</sup> Quoted in Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*, p. 110.

<sup>162</sup> Maxim Rodinson, *Mohammed* (New York: 180), pp. 217-218.

در سال ۱۲۸۰ میلادی نیز «ابن کمونه» نوشت: «افرادی که اسلام می آورند یا به سبب اینست که بوسیله مسلمانان زیر فشار ترور و وحشت قرار می گیرند، یا در جستجوی قدرت هستند، یا می خواهند از پرداخت مالیات مذهبی (جزیه) خود را رها سازند، یا از تحقیر و اهانت و یا زندانی شدن بوسیله مسلمانان در امان بمانند و یا اینکه شیفته و دلباخته زن مسلمانی شده و با اسلام آوردن می خواهند بر آن زن دستیابی پیدا کنند»<sup>۱۶۲</sup> هرگاه به قرآن به شکل یک کتاب غیر دینی و عادی نگاه شود، هیچگونه هنر ادبی و یا گیرائی ذهنی در آن نمی توان یافت. روانشاد علی دشتی، دانشمند فرهیخته ای که در نجف بالاترین تحصیلات مذهبی را به پایان رسانیده معجزه هائی را که مفسران ناآگاه به محمد نسبت داده اند با بیانی بسیار توانمند ردّ می کند. دشتی با ژرف نگری ستوده ای اشتباهات وابسته به دستور زبان، صرف و نحو و مفاهیم درونمایه قرآن را مورد بررسی قرار داده و از نظر زبان عربی بیش از یکصد اشتباه گمراه کننده در ساختار قرآن تشخیص داده است.<sup>۱۶۳</sup>

دشتی درباره اشتباهات وابسته به دستور زبان قرآن می نویسد:

«قرآن دارای جمله هائی است که غیر کامل بوده و قابل فهم نیستند. ترکیبات نارسا و غیر وافق به معنی و مقصود و نیازمند تفسیر، واژه های بیگانه یا نامأنوس به زبان عرب، استعمال کلمه در معنی غیر متداول، عدم مراعات مذکر و مؤنث یا عدم تطابق فعل با فاعل یا صفت با موصوف و ارجاع ضمیر برخلاف قیاس و دستور یا به نسبت سجع، دور افتادن معطوف از معطوف علیه و موارد عدیده ای از این قبیل انحرافات در قرآن هست که میدانی برای منکران فصاحت و بلاغت قرآن گشوده است و خود

<sup>163</sup> Ibn Kammuna, *Examination of the Three Faiths*, trans. Moshe Perlman (Berkeley and Los Angeles: 1971), quoted in Ibn Warraq, *Why I am not A Muslim*, p. 3.

<sup>۱۶۲</sup> علی دشتی، ۲۳ سال (پاریس نشر فرقان، بدون تاریخ انتشار)، برگ ۸۸



مسلمانان متدین نیز بدان پی برده اند و این امر مفسران را به تکاپو و توجیه برانگیخته است... کوساه اینکس بیش از یکصد مورد از اصول و استخوان بندی زبان عربی ثبت شده است.<sup>۱۶۵</sup>

معتزله، یکی از فرقه های اسلام که در سده دوم هجری پدیدار شدند و برخی از پژوهشگران آنها را «آزاداندیشان اسلام» و گروهی دیگر آنها را «خردگرایان اسلام» نامیده اند، باور دارند که کتاب قرآن بوسیله خود محمد نگارش شده و فروزه وحی بودن آنرا به گونه کلی انکار می کنند. آنها بر این باورند که قرآن هیچ نشانی از معجزه بودن ندارد و تازی هائی توانند نه تنها کتابی مانند آن، بلکه نوشتاری به مراتب بالاتر از آنرا از نگر دستور زبان، ارزش مطالب و روش نگارش به وجود بیاورند.<sup>۱۶۶</sup>

مأمون، هفتمین خلیفه عباسی (۸۱۳-۱۹۸ هجری قمری)، باورهای فرقه معتزله را در باره قرآن پذیرش کرد و فرمان داد تمام فرمانداران اسلامی در سراسر امپراتوری اسلام آشکارا به آگاهی مردم برسانند که قرآن وحی الهی نیست. بسیاری از پژوهشگران روشنفکر اسلامی، مانند جدین درهم، ابن ابی العوجا، و ابوالعظیه باور دارند که کتاب قرآن دارای هیچگونه فروزه الهی نیست و بوسیله خود محمد نگارش یافته است. دو نفر دانشمند نخست اعدام و قربانی روشن اندیشی های خود شدند.

دانشمند آلمانی Solomon Reinach می نویسد:

«از نگر ادبی قرآن یک کتاب دون ارزش است. مطالب هجو، تهی از بلاغت، تکراری، بدون منطق و پیوند ادبی، ناپهردانه و بچگانه قرآن هر خواننده ای را که بخواهد مفاهیم آنرا دریابد به کسالت و بیزار می کشاند. برآستی برای درایت انسان اهانت آور است که فکر کند این کتاب دونمایه مورد تفسیرهای بیشمار قرار گرفته و هنوز میلیون ها نفر برای خواندن آن وقت تلف می کنند.»<sup>۱۶۷</sup>

<sup>۱۶۵</sup> کتاب بالا، برگ ۸۵

<sup>166</sup> Koran, trans. George Sale (London: 1896), p. 53.

<sup>167</sup> Quoted in Craig Winn, *Prophet of the Doom* (Canada: Cricketsong Books, 2004), p. 573.

Craig Winn درباره دونمایی و بیهودگی کتاب قرآن می نویسد:

«برای درک بی ارزشی مطالب قرآن لزومی ندارد که انسان در درک مطالب آن ژرف یابی کند، حتی یک نگاه پالیده و شتابزده به آن کافی است نشان دهد که آن یک اثر فریگیرانه است. چگونه آفریننده این جهان می تواند کتابی بنویسد که مطالب آن از هر گونه مفهوم منطقی، ترتیب تاریخی، فروزه ادبی و یا جستار خردآگاهانه ای تهی باشد. برآستی که این مطالب بیهوده حتی ارزش آنرا ندارد که از آثار دیگران ربوده شده باشد. هر گاه کسی با تاریخ و دانش آشنا باشد، با ایجاد چنین اثر مسخره ای نابخردی خود را آشکار نخواهد کرد. خدائی که بشر را آفریده است، نه او را فریب خواهد داد و نه اینکه مانند الله او را به آتش دوزخ خواهد افکند. خداوندی که آفریننده بشر است، هیچگاه به آفریده شده های خود به گونه ای که محمد ادعای کند به او وحی شده، دستور نخواهد داد اموال پیروان ادیان دیگر را از آنها بریابند، آنها را به بردگی بگیرند، اعضای بدنشان را قطع کنند، ترورشان نمایند و وجود آنها را تا آخرین نفر از روی زمین پاک سازند. برای رد این گفتارهای نابخردانه و بیمورد ما نیازی به داشتن دانش و فضیلت ویژه نداریم تا بیهودگی این مطالب خردستیز را به اثبات برسانیم. سرشت این مطالب به خوبی نفی کننده اثر وجودی خود هستند.<sup>۱۶۸</sup> قرآن، تجاوز جنسی، زنا با محارم، دزدی و آدم ربائی را برای پول ستانی، برده داری و برده فروشی، کشتار دسته جمعی و بدتر از همه، پیروزی بر دیگران را بوسیله شمشیر مجاز می شمارد. افزون بر آن، قرآن یک اثر بدون ارزش ادبی است که سرشار از اشتباهات گرامری، گسیختگی مطالب و واژه های بدون مفهوم می باشد. این کتاب را می توان اثری به شمار آورد که ارزشش کمی بیشتر از یساره گوتی های کودکانه، دیوانه وار و هذیان مانندی است که از توهمات سرشتی نویسنده آن ناشی می شود.»<sup>۱۶۹</sup>

<sup>168</sup>Craig Winn, *Prophet of the Doom*, p. ix.

<sup>169</sup>*Ibid.*, pp. xix-xx.

همان نویسنده در جای دیگر می نویسد:

«من با تمام وجود نگر **William Muir** را در باره قرآن تأیید می کنم که می نویسد: (قرآن سرسخت ترین دشمنی است که تمدن، آزادی، و درست اندیشی در دنیا تا کنون به خود دیده است).<sup>۱۷۰</sup>»

چکیده و فرآیند مجموع پژوهش هائی که دانشمندان برجسته در باره ارزشیابی کتاب قرآن به عمل آورده اند اینست که برآستی باید برای افراد خردباخته ای که به درونمایه این کتاب پوچ و خردستیز ایمان بسته اند، به سوگ و مویه نشست. همچنین باید برای آنهمه کاغذهای بیرون از اندازه ای که در درازنای اینهمه سالها به جای چاپ مطالب آموزنده، انسان پرور و زندگی ساز، برای چاپ این مجموعه روان آزار تلف شده و آنهمه نیروهای سازنده ای که برای تهیه آن به هدر رفته، از بن جان آه و افسوس برکشید.

<sup>170</sup> *Ibid.*, p. xxxiv.

## فصل سوم

# پهوده سرانی مای قرآن

تمام دین‌ها با خدایان، نیمه خدایان، پیامبرها، مُنجی‌ها و مقدّسینشان، فرآیند ساده اندیشی‌ها و زودبآوری‌های افرادی است که به رشد مغزی و خرد آگاهی دست نیافته‌اند.

M.A. Bakunin: *Dieu et l'etat*, 1871

دگاندادان دینی و به اصطلاح روحانیون اسلامی برای پنهان کردن درونمایه نابخردانه قرآن می‌گویند، این کتاب را باید به زبان نزول آن، یعنی به زبان عربی خواند. ولی واقعیت نهفته در پس این فرمود بدون دلیل آنست که آنها نمی‌خواهند مسلمانان و سایر افراد به‌یوچی و بیهودگی مطالب این کتاب پی ببرند. آنها به خوبی می‌دانند، مطالبی که در این کتاب آمده، بی پایه، بدون ارزش و نابخردانه بوده و گرایش دهنده به ترور و خشونت می‌باشد. برای اینکه در این جستار از حقیقت دور نیفتیم، باید گفت که این در این کتاب گاهی اوقات نیز به مطالبی که از منطق تهی نیست برخوردار می‌کنیم، ولی نسبت آن به مطالب نابخردانه اش از پنج در صد تجاوز نمی‌کند و آنها را نیز باید از زیربنای مطلب جدا کرد تا بتوان با خوش بینی و روشنگری برای آنها ترجمه و مفهوم مثبت یافت نمود.<sup>171</sup> ولی رویهمرفته می‌توان در

<sup>171</sup>Craig Winn, *The prophet of Doom* (Canada: Cricketsongs Books, 2004), p. xxi.

جایگاه بیطرفانه پژوهشگری اظهار داشت که درونمایه کتاب قرآن گمراه کننده و نابخردانه است. مطالبی که در این فصل شرح داده می شود، تنها نمادی از اثبات این دیدمان و سرشت درونمایه قرآن می باشد.

### چگونه الله زمین را آفرید؟

دانشمندان زمان ما مطلبی را که انجیل، کتاب مقدس مسیحیان که شمارشان از تمام ادیان روی زمین بیشتر است در باره آفرینش هنجار هستی در مدت شش روز گفته، مورد انتقاد قرار داده و آنرا مردود دانسته اند. آفرینش زمین در مدت شش روز، افسانه ای بود که مردم باستان که از دانش و بینش بایسته سرمایه ای نداشتند در باره چگونگی آفرینش کره زمین به کار می بردند و به گونه ای که از متن آیه ۳۸ سوره ق بر می آید، محمد نیز این افسانه عوامانه و خرافاتی را مانند سایر اصول و احکام قرآن که از نوشتارهای ادیان و مذاهب دیگر برداشت کرده، از نوشتارهای مسیحیان گرفته و آنرا در کتابی که معجزه رسالتش به پیامبری بر شمرده، در باره آفرینش زمین به کار برده است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّا مِنْ لُحُوبٍ ﴿۳۸﴾

«و ما زمین و آسمان ها و آنچه را که بین آنهاست، همه را در شش روز آفریدیم و

هیچ خستگی احساس نکردیم.» (قرآن، ۳۸: ۵۰)

گذشته از آن محمد بر پایه نوشته طبری گفته است:

«زمانی که الله می خواست هنجار هستی را بیافریند، دود را از آتش به وجود آورد. دود در بالای آب قرار گرفت و آغاز به حرکت موجی کرد. الله آنرا (آسمان) نامید. سپس الله آب را خشک اندخت و آن زمین را تشکیل داد. آنگاه او در روزهای یکشنبه و دوشنبه زمین را به هفت طبقه بخش نمود. الله زمین را روی ماهی بزرگی به نام (هوت) آفرید و این ماهی همان (نون) است که الله در آیه ۱ سوره القلم قرآن از آن نام برده و آنرا با جمله (نون، سوگند به قلم) ذکر کرده است. ماهی در آب بود و آب در پس صخره کوچکی قرار داشت. و آن صخره بر پشت

یک فرشته استوار بود و فرشته بر روی صخره بزرگی قرار داشت. و آن صخره بزرگ که در آیه ۱۶ سوره لقمان ذکر شده در باد وجود داشت، یعنی نه در هوا بود و نه در زمین. ماهی به خود حرکتی داد و به حالت تشویش افتاد و زمین نیز حرکت کرد و از اینرو الله با ایجاد کوه ها در روی زمین آنرا مستقر و استوار نمود و کوه ها نیز با افتخار سر از زمین برکشیدند. این نکته را الله خود در آیه ۱۵ سوره النحل چنین گفته است، (کوه ها روی زمین استوار شدند تا مبادا آن حرکت کند.)<sup>۱۷۲</sup>

اکنون به گونه کامل روشن شده است که محمد با یهودی ها و مسیحی ها در تماس بوده و بیشتر مطالب قرآن را از کتاب های عهد عتیق و عهد جدید برداشت کرده و موضوع آفرینش یکی از آن موارد است. تنها تفاوت ناچیزی که بین عهد عتیق و عهد جدید در باره آفرینش وجود دارد، آنست که عهد جدید می گوید «خداوند روز هفتم استراحت کرد»، (تکوین، ۲: ۲)، ولی قرآن می گوید، «الله پس از آفرینش جهان هیچگونه احساس خستگی نکرد.» محمد، پیوسته این روش را در سراسر قرآن به کار گرفته تا وانمود کند که رسالت او دنباله رسالت پیامبران پیشین ابراهیمی است، ولی الهاماتی که به او شده، کامل تر از سایر پیامبران است زیرا او به اصطلاح پیامبر پایانی بوده است.

مسلمانانی که با نوعی خودفریبی ادعا می کنند که درونمایه قرآن با دانشهای جدید همخوانی دارد، خاطر نشان می کنند که قرآن می گوید که یک روز برای الله و فرشتگان برابر با ۵۰/۰۰۰ سال است. (قرآن، ۷۰: ۴). بدین ترتیب، آنها ادعا می کنند که الله آفرینش جهان را در مدت ۳۰۰/۰۰۰ سال (۳۰۰/۰۰۰ = ۵۰/۰۰۰ x ۶) تکمیل کرده است. این چگونگی پرهان نه تنها نمی تواند در پی پایه بودن مطالب قرآن اثری بگذارد، بلکه دلیل دیگر و بیشتری در اثبات ناخردانه بودن درونمایه قرآن است. زیرا، دانشمندان فضائی عصر کنونی به این باور رسیده اند که بیلیون ها سال به درازا انجامید تا زمین به وضع کنونی رسید و توانست برای تولید و رشد درخت ها، جنگل ها و حیوانات زمینه مناسب فراهم آورد.

<sup>172</sup>At-Tabari, *The History of At-Tabari*, trans. And Annotated by Ismail K Poonawala, vol. I (Albany: State University of New York Press, 1990), p. 204.

گذشته از آن چنین ادعائی با سایر متون قرآن ناهمخوانی و تضاد دارد و بی پایگی درونمایه قرآن را زیادتر فاش می کند. زیرا آیه ۴ سوره المعارج که سخن از برابری یک روز با ۵۰/۰۰۰ سال به میان می آورد، می گوید:

تَخْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ يَوْمَ كَانَ مَقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿۱۷﴾

«فرشتگان به سوی او در روزی که درازای آن ۵۰/۰۰۰ سال است، بالا می روند.»

این آیه در باره شتاب مسافرت فرشته ها سخن می گوید و حاکی است زمانی که فرشتگان در یک روز مسافرت می کنند، درازای آن روز برای افراد بشر ۵۰/۰۰۰ سال است و یا به گفته دیگر، درازای یک روز آسمانی برابر ۵۰/۰۰۰ سال زمینی است که این موضوع با متون سایر آیه های قرآن تضاد آشکار دارد، زیرا متن آیه ۴۷ سوره الحج و آیه ۵ سوره سجده، می گویند، درازای هر روز آسمانی برابر با ۷/۰۰۰ سال انسانی می باشد. افزون بر چنین تضاد آشکار و مسخره ای، آیه ۱۱۷ سوره بقره در باره آفرینش می گوید، در زمان آفرینش، الله گفت، «باش!» و آن به وجود آمد.<sup>۱۷۳</sup>

### باز نمود بحث

آنچه در بالا گفته شد، بدون تردید ثابت می کند که بت الله از سایر بت های خانه کعبه «بزرگتر» بوده است. دلیل این فراخواست آنست که الله با ذهنیت نبوغمایه اش موفق شده است، چنین شاهکاری را در آفرینش گیتی به وجود آورد. افسوس که دانشمندان زمان ما این واقعیات آسمانی را در باره اسرار نهفته آفرینش جهان نادیده گرفته و زمان و نیروی خود را با تئوری هائی مانند Big Bang و «تکامل» به هدر می دهند و توجه ندارند که الله قادر متعال همه چیز دان که آسمان ها و زمین را در شش روز آفریده و پیامبر محبوبش از «داروین»، «گالیله»، و «کوپرنیک» بمراتب بهتر و بیشتر می داند. برآستی که اگر الله سر نوشت یهودی هائی را که روز شنبه دست به کار زدند و به فرمان او بوزینه شدند، بسر این افراد کافر، بیدین و نجس نیز آورده بود، آنها اینچنین حرف های بزرگتر از سر خود نمی زدند!

<sup>173</sup> Ibid., p. 220; [http://infidels.org/library/modern/denis\\_giron/islamsci.html](http://infidels.org/library/modern/denis_giron/islamsci.html).

### الله افراد مردم را به میمون و خوک تبدیل کرد

قرآن مقدّس می گوید، زمانی شهری در کنار ساحل دریا وجود داشت. الله در پیش به ساکنان آن شهر گفته بود، در روز سَبْت (شنبه)، از گرفتن ماهی های آن دریا خودداری ورزید. ولی، ماهی های دریا درست در روزهای شنبه به ساحل آمدند، سرهای خود را از آب بیرون آوردند و با دلبری ساکنان آن شهر را برای شکار خود انگیزش کردند. ولی در روزهای دیگر ماهی ها خود را زیر آب پنهان نمودند و خبری از آنها نبود.

برخی از ساکنان شهر فرمان الله را نادیده گرفتند و ماهی ها را در روز شنبه شکار کردند و گروهی دیگر به فرمان الله گوش فرا دادند و از گرفتن ماهی ها در روز شنبه خودداری کردند. الله آگاه از همه چیز به مجرد اینکه مشاهده کرد که گروهی از ساکنان شهر از فرمان او سرپیچی کرده و در روز شنبه به ماهیگیری پرداخته اند، آنها را تبدیل به میمون کرد و گفت: «میمون شوید! ای بیچاره های بدبخت و مصیبت زده زشتکار.»

هرگاه شما خوانندگان فروهنده این کتاب در درستی این آیه آسمانی تردید دارید، مهر فرموده قرآن مقدّس را باز کنید و به آیه ۶۵ سوره بقره و آیه های ۱۶۳ تا ۱۶۶ سوره اعراف نگاه کنید، خواهید خواند الله می فرماید:

• وَنَلَّهْمُ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةً يَوْمَ سَأَلْتَهُمْ شُرَعًا وَيَوْمَ لَا يَتَّبِعُونَ لِأَتَائِهِمْ إِلَّا إِخْرَاجًا يُعَذِّبُونَ فِي السَّنَةِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حَيْثُ نَهَمُوا كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعْبُدُونَ فَمَا آتَاهُم مِّنْهُم مَّا يَشْتَهُونَ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةُ آلِنَا رَبُّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۱۶۳﴾ قَلَمًا نَسُوا مَا كُتِبَ عَلَيْهِمُ أَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ وَآخَذُوا بِالذِّمَّةِ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَقُولُوا سُبْحَانَ اللَّهِ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ فَلَمَّا عَتَوْا عَنِ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿۱۶۴﴾

«شما بدون تردید داستان آنهایی که مقررات روز شنبه را زیر پا گذاشتند، شنیده اید. ما به آنها گفتیم، (شما بدبخت ها بوزینه شوید!) و این چنین ما این افراد را عبرت اخلاف آنها و پندی برای پرهیزکاران نمودیم.» (قرآن، ۶۵: ۲)

«ای رسول، از شهری که در کنار دریا بود و رویدادی که برای مردم آن که مقررات روز شنبه را زیر پا گذاشتند، پرسش کن. هر روز شنبه ماهی های آن



دریا روی آب می آمدند و وجودشان را به رخ آنها می کشیدند، ولی در سایر روزهای هفته از آنها خبری نبود. چون این افراد مرتکب لغزش شده بودند، از اینرو ما این چنین آنها را به وسوسه انداختیم. و هنگامی که گروهی از آنها گفتند: (چرا شما افرادی را که الله محکوم به مجازات شدید و یا نابودی کرده است، پند می دهید؟) آنها پاسخ دادند، (ما به آنها پند می دهیم، زیرا میل داریم در پیشگاه الله وظیفه خود را به انجام رسانیده باشیم و اینکه شاید آنها پند گیرند و پرهیزکاری پیشه کنند.) بنابراین، هنگامی که آنها به پند و اندرز گوش ندادند، ما آنهایی که آن افراد را از دست زدن به کار بد منع کرده بودند، نجات بخشیدیم و گروه خطاکار را به شدیدترین وضع ممکن مجازات کردیم. و زمانی که گروه لغزشکار در ادامه زشتکاری های خود اصرار ورزیدند، به آنها گفتیم، (بوزینه شوید، بدبخت ها!)» (قرآن، ۶۶ - ۱۶۳ : ۷)

در سوره پنجم قرآن الله منش خود را بسیار پلیدتر می کند و خشم خود را از یهودیان نیز فراتر می برد و افراد غیر یهودی را هدف قرار می دهد و می گوید، آنهایی که لعنت و خشم او را به خود خریدند، او آنها را به خوک و بوزینه تبدیل کرده است.

فَلْهَلْ أَنْبَيْتُمْ بَشَرًا مِثْلَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۱۶۳﴾  
وَعَبَدُوا الطَّاغُوتَ أَكْثَرَ مِمَّا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۱۶۴﴾  
وَأَسْأَلُكُمْ فِيهَا مَّا كُنْتُمْ لَهَا سَاءَلِينَ ﴿۱۶۵﴾

«بگو ای رسول، (آیا میل دارید، به شما آگاهی دهم که الله به چه کسی از همه بدتر پاداش می دهد؟ آنهایی که الله آنها را مورد لعنت و خشم قرار داد و به بوزینه و خوک تبدیلشان کرد....)» (قرآن، ۶۰ : ۵)

بشریت برآستی باید بسیار از الله سیاسگزار باشد که چنین قدرت معجزه ای را در باره بندگان گناهکارش به کار نبرده تا به آنها پندی عبرت آموز بیاموزد. ولی، چه کسی می داند، شاید بسیاری از بوزینه هائی که در جنگل ها و باغ وحش های دنیا بسر می برند، افراد بشری بوده که الله آنها را به بوزینه تبدیل کرده است! دلیل آنها اینست که الله هیچگاه به محمد پیامبر دلبندهش دروغ نخواهد گفت!

شرم بر الله شبه جزیره عربستان که «چارلز داروین» کاشف و دانشمند بزرگ جهانی را که عقیده علمی اش دنیا را تسخیر کرد به جای محمد بن عبدالله، یک کاروانزن عرب به پیامبری اش برگزید!

**الله به کوهی فرمان داد یک شتر ماده بزاید تا برای مردم وعظ کند**

الله به کوهی فرمان داد، شتر ماده ای بزاید و آنگاه به او رسالت داد برای آزمایش قوم ثمود نزد آنها برود و برایشان وعظ کند. الله همچنین به مردم ثمود فرمان داد بگذارند آن شتر در سرزمین او چرا کند و بهیچوجه سبب آزار او را فراهم نکنند. بویژه الله تأکید کرد که هرگاه آنها به شتر ماده او آسیبی برسانند، او به سختی آنها را مجازات خواهد کرد. پیامبر الله (صالح) همچنین به قوم ثمود گفت، آن شتر به الله تعلق دارد و به آنها توصیه کرد از دادن آب به او خودداری نورزند. ولی قوم ثمود فرمان الله و پیامبرش (صالح) را نادیده گرفتند و با شمشیری پاهای شتر را قطع کردند و گستاخانه او را کشتند. الله نیز با زلزله شدیدی که برای آن قوم فرستاد، آنها را تبدیل به علف های خشکی کرد که در آغل به چهارپایان می دهند. آیه ۷۳ سوره اعراف و سایر آیه های شرح داده شده در زیر در باره این شاهکار الله می گویند:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ الْمُجْرِمِينَ فَذَرَاهُمْ نَارًا مُوقَدَةً إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧٣﴾  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ الْمُجْرِمِينَ فَذَرَاهُمْ نَارًا مُوقَدَةً إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧٣﴾  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ الْمُجْرِمِينَ فَذَرَاهُمْ نَارًا مُوقَدَةً إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧٣﴾  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ الْمُجْرِمِينَ فَذَرَاهُمْ نَارًا مُوقَدَةً إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧٣﴾  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ الْمُجْرِمِينَ فَذَرَاهُمْ نَارًا مُوقَدَةً إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧٣﴾  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ الْمُجْرِمِينَ فَذَرَاهُمْ نَارًا مُوقَدَةً إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧٣﴾  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ الْمُجْرِمِينَ فَذَرَاهُمْ نَارًا مُوقَدَةً إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧٣﴾  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ الْمُجْرِمِينَ فَذَرَاهُمْ نَارًا مُوقَدَةً إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧٣﴾  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ الْمُجْرِمِينَ فَذَرَاهُمْ نَارًا مُوقَدَةً إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧٣﴾  
وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ الْمُجْرِمِينَ فَذَرَاهُمْ نَارًا مُوقَدَةً إِنَّ اللَّهَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧٣﴾

«ویر قوم ثمود، برادرشان صالح را به رسالت فرستادیم. او گفت، (ای قوم من، خدای خود را پرستش کنید، زیرا غیر از او خدائی نیست. اکنون معجزی آشکار از سوی خدا آمد که ناقه ((شتر ماده)) خداست که برای شما معجزه ای بزرگ است، او را واگذارید تا در سرزمین خدا چرا کند و ثبت بدی در باره او به خود راه دهید که به مجازاتی بزرگ گرفتار خواهید شد.» (قرآن، ۷۳: ۷)  
«قوم ثمود با تکبر گفتند، (مانمی توانیم به آنچه شما می گوئید ایمان بیاوریم.) آنها

ماده شتر الله را کشتند و از فرمان خدا سر باز زدند و به پیامبرشان صالح از روی تمسخر گفتند که ای صالح اگر تو از رسولان خدائی، عذابی که ما را با آن تهدید کردی بر ایمان بیاور...» (قرآن، ۷۷-۷۵: ۷)

«قوم ثمود هم آیات ما را تکذیب کردند. آنها گفتند، آیا این سزاوار است که ما بشری از جنس خودمان را پیروی کنیم، در اینصورت به گمراهی سختی افتاده ایم. آیا تنها اوست که به وی وحی می رسد. او باید فرد دروغگوئی باشد.» (قرآن، ۲۵-۲۳: ۵۴)

«این منکران در فردای قیامت به گونه کامل معلومشان خواهد شد که بی باک کیست. ما برای آزمایش آنها ماده شتری را فرستادیم و گفتیم از او مراقبت کامل به عمل آورید و با او شکیبا باشید. به آنها بگو، که نوشیدن آب چشمه بین شما و آن ماده شتر تقسیم شده و یک روز سهم شتر و روزی برای شما باشد. آنها دوست خود را فراخواندند و او با کاردی او را کشت. پس بنگرید که مجازات ما تا چه اندازه شدید خواهد بود. ما برای هلاک آنها یک صیحه آسمانی فرستادیم و همه مانند گیاه خشک شدند.» (قرآن، ۳۱-۲۶: ۵۴)

«قوم ثمود از روی غرور و سرکشی پیامبر خود صالح را تکذیب کردند. هنگامی که زشتکارترین آنها آماده انجام گناه شد، پیامبر خدا صالح به او گفت، این ماده شتر آیت خداست، از خدا بترسید و او را سیزاب کنید. آن قوم سخن رسول خدا را نادیده گرفتند و شتر ماده را کشتند. خدا هم آنها را به کیفر گناه مجازات و شهرشان را با خاک یکسان کرد.» (قرآن، ۱۵-۱۱: ۹۱)

### الله یک زن ایرانی را به ستاره زهره تبدیل کرد

«باور ناکردنی است، ولی باور کنید،» آیه ۱۰۲ سوره بقره «سحر و جادو» را در اسلام مشروع و مجاز می شمارد و مهمتر از آن تمامی مفسران قرآن باور دارند که بر پایه مفهوم این آیه، سیاره زهره یک زن زیبای ایرانی بوده که الله او را تبدیل به سیاره یاد شده کرده است. این آیه می گوید:

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانِ عَلَىٰ مَلِكٍ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرْنَا مِنْهُ لِيُرْسِلَهُنَّ الْفِتْنَةَ يَكْفُرْنَ

النَّاسِ السَّيْئِرِ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا عَلَّمْتَنِي مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَ إِنَّمَا  
كُنْتُ وَفِيَّةً فَلَا تَكْفُرْ بِيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يَفْعَلُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَجُلِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنَ  
أَحَدٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ  
خَلْقٍ وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۷۴﴾

وسخسانی را که دیوها و شیاطین در باره پادشاهی سلیمان می گفتند باور کردند و سلیمان هیچگاه به خدا کافر نشد، ولی دیوها همه کافر شدند و به مردم سحر و جادو آموزش دادند و آنچه را در بابل به دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، یاد می دادند. و آن دو فرشته به هیچکس چیزی یاد نمی دادند، مگر اینکه بدو می گفتند که کار ما فتنه و آزمایش است، مبادا شما کافر شوید. و دیوها به مردم چیزی که بین زن و شوهر جدائی افکند، می آموختند و به کسی زیان نمی رسانیدند، مگر اینکه الله اراده کند و چیزی که به مردم یاد می دادند، برایشان سودمند نبود، بلکه به آنها زیان می رسانید....»

بیشتر مفسران قرآن، از جمله ابن مسعود، ابن عباس، عبدالله بن عمر، و قتاده و همچنین شمار زیادی از مفسران کنونی در نوشتارهای خود، به تفسیر این رویداد پرداخته اند، ولی نویسنده این کتاب از تفسیری که دکتر محمد آیوب<sup>۱۷۴</sup> در نوشتار جامع و پژوهشگرانه اش به عمل آورده و در این راستا حتی به ارزشیابی تفسیرهای نویسندگان دیگر که به تفسیر این آیه پرداخته اند، استناد جسته، بهره خواهد گرفت. بر پایه نوشته دکتر آیوب<sup>۱۷۴</sup>، مفسران این آیه باور دارند که در زمان ادریس پیامبر، هنگامی که فرزندان آدم ابوالبشر در روی زمین رو به ازدیاد نهادند و به ارتکاب گناه پرداختند، فرشتگان آسمان ها، زمین و کوهها کوشش کردند خشم الله را بر ضد آنها برانگیزند. از اینرو، به الله گفتند: «چرا تو نسل این گناهکاران را از روی زمین نابود نمی کنی؟» الله به فرشتگان خود وحی کرد: «من در دل فرزندان آدم شهوت نهاده ام. هر گاه با شما نیز چنین می کردم و به شیطان اختیار می دادم که روی شما نفوذ داشته باشد و شما را به زمین می فرستادم، شما هم مرتکب همان گناهان

<sup>174</sup>Dr. Mahmoud Ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters* (Albany: State University of New York: 1984), pp. 128-136.

فرزندان آدم می شدید.» فرشتگان نتوانستند باورمند سخنان الله باشند و با خود اندیشیدند که هر گاه به زمین فرستاده شوند، مرتکب گناهان فرزندان آدم ابوالبشر نخواهند شد.

آنگاه الله به فرشتگانش وحی کرد که چند نفر نماینده از بین خود برگزینند تا الله عقیده خود را به آنها ثابت کند. فرشته ها بین خود مشورت کردند و سه نفر نماینده از بین خود که از همه بیشتر از فرزندان آدم انتقاد می کردند، برگزیدند. نام این سه نفر عبارت بود از: «عزّا»، «عزایا»، و «عزایل». الله تمام فروزه های بشری، مانند خوردن، آشامیدن، شهوت، ترس و امید را در سرشت نماینده های فرشته ها کارگزاری کرد و به آنها گفت: «به زمین بروید، بر فرزندان آدم ابوالبشر فرمانروائی کنید و از دست زدن به چهار عمل دوری ورزید: به من شرک نیاورید، مرتکب قتل نفس نشوید، زنا نکنید و مشروبات الکلی نیاشامید.»<sup>۱۷۵</sup>

برای مدتی فرشته ها از دستورات الله پیروی کردند، روزها روی زمین بر فرزندان آدم ابوالبشر فرمانروائی می کردند، با دادگری بین آنها داوری می نمودند و شب ها به آسمان می رفتند. یکی از این فرشته ها که نامش «عزایل» بود و از دو فرشته دیگر خرد آگاه تر به نظر می رسید، خود را در برابر تمایلات هوس آلوده بشری نتوان دید و همان روز نخست از الله درخواست کرد، او را از این مأموریت معاف بدارد و به آسمان بازگشت کرد، ولی دو فرشته دیگر که از این پس، چنانکه در قرآن آمده «هاروت» و «ماروت» نامیده شده اند، روی زمین باقی ماندند و به فرمانروائی روی افراد بشر ادامه دادند.<sup>۱۷۶</sup>

این حدیث، کم و بیش نکاتی را که بوسیله سایر مفسران مورد پذیرش قرار گرفته، تأیید می کند.<sup>۱۷۷</sup> ذکر این نکته نیز بایسته است که برخی از احادیث، این

<sup>175</sup> Ibn Kathir, vol. 1, pp. 395-396, quoted in Dr. Mahmoud ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 132.

<sup>176</sup> At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 2, p. 428f, quoted in Dr. Mahmoud Ayub, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 131.

<sup>177</sup> Nisaburi, vol. 1, p. 391, quoted in Dr. Mahmoud Ayub, *The Qu'ran and Its Interpreters*, vol. 1, p. 131.

داستان را به آیه ۳۰ سوره بقره پیوند می دهند که می گوید:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ  
وَيَنۡحُرُ النَّسۡيۡمَ بِحَدِيۡدٍ وَّنَقۡدِسُ لَكَ قَالِ اِنۡنِيْۤ اَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُوۡنَ ﴿۳۰﴾

به یاد آر، هنگامی که الله به فرشتگان گفت، (من در روی زمین، نماینده ای از بشر خواهم گماشت). فرشتگان گفتند، (آیا کسی را خواهی گذاشت که در روی زمین فساد کند و خون بریزد و حال آنکه ما ترا تقدیس و ستایش می کنیم). الله گفت، (من چیزی می دانم که شما از آن آگاه نیستید).

بر پایه این دیدمان، الله دو فرشته «هاروت» و «ماروت» را به زمین فرستاد تا به فرشته های انتقادگر نشان دهد که فرزندان آدم دارای فروزه های ویژه ای هستند که اگر آن فروزه ها در فرشتگان وجود داشته باشد، حتی آنها نیز ناگزیر از نافرمانی و ارتکاب گناه خواهند شد.<sup>۱۷۸</sup>

به هر روی، هنگامی که «هاروت» و «ماروت» بر زمینیان فرمانروائی می کردند، یک زن بسیار زیبای ایرانی به نام زهره (ناهید = ونوس)، که با همسرش اختلافی پیدا کرده بود، برای دادخواهی نزد آنها آمد. زیبایی آن زن، فرشته ها را افسون کرد و آنها سخت دلباخته او شدند و به وی پیشنهاد کردند، موافقت کند، او را از همسرش جدا سازند تا بتوانند از وی کام دل بگیرند. زهره با پیشنهاد آنها موافقت کرد و زمانی که آنها او را به مکان ویژه ای بردند تا با او درآمیزند، وی اظهار داشت که چون او بت پرست می باشد، به شرطی خود را به آنها تسلیم خواهد کرد که آنها نیز به کیش او درآیند و از پرستش خدای یگانه دست بردارند. فرشته ها در پاسخ او گفتند: «ما خداپرست هستیم و هرگز چنین کاری نخواهیم کرد.» زهره نیز آنها را ترک کرد، ولی دگر روز با کودک شیرخواره ای نزد فرشته ها آمد. آنها دوباره بر آن شدند تا از او کام نفس بگیرند، ولی او این بار تسلیم شدن خود را موکول به این کرد که فرشته ها آن کودک شیرخواره را به قتل برسانند. آنها از انجام این کار سر باز زدند و اظهار داشتند، هیچگاه مرتکب قتل نفس نخواهند شد. مرتبه بعد، زهره با جام شرابی نزد

<sup>178</sup> Dr. Ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 131.

فرشته ها آمد و به آنها اظهار داشت، هر گاه آن شراب را بیاشامند، او خواستشان را برآورده خواهد کرد. فرشته ها به این پیشنهاد تسلیم شدند و شراب را آشامیدند و زیر تأثیر الکل هم با او همخوابگی کردند، هم مرتکب قتل نفس شدند و هم اینکه از ادامه پرستش خدای یگانه دست برداشتند. هنگامی که اثر باده در مغز فرشته ها فرونشست و آنها به خود آمدند، زهره آنها را مورد سرزنش قرار داد و اظهار داشت: «شما پس از آشامیدن شراب، تمام اعمالی را که پیش از آن انکار می کردید، انجام دادید.»<sup>۱۷۹</sup>

شب بعد، هنگامی که فرشته ها پس از ارتکاب آن اعمال، می خواستند به آسمان بالا بروند، نه بالهایشان باز شد و نه اینکه به آنها پروانه ورود به آسمان داده شد. فرشته ها ناچار به یکی از فرزندان آدم که به نکوکاری شهرت داشت، پناه بردند و از او درخواست کمک کردند. آن مرد به آنها گفت: «چگونه ساکنان روی زمین می توانند در کار ساکنان آسمان دخالت و برای آنها میانجیگری کنند؟» فرشته ها گفتند: «ما در آسمان شنیده ایم که الله نسبت به شما فرزندان آدم، حُسن نیت دارد.» آن مرد نکوکار زمینی با شنیدن این گفته، درخواست فرشته ها را اجابت کرد و برای آنها دست به دعا و نیاز برداشت. دعای او در بارگاه الهی مورد پذیرش قرار گرفت و الله به فرشته های بدکار اختیار داد بین دو مجازات، یکی را برگزینند. یکی مجازات در این دنیا و دیگری مجازات در عالم آخرت. فرشته ها با یکدیگر به مشورت نشستند و مجازات این دنیا را برگزیدند.<sup>۱۸۰</sup> بنابر این، الله برای مجازات آنها در این دنیا فرمان داد که آن دو فرشته با زنجیرهای سنگین به بند کشیده شوند و در چاهی در بابل از پا آویزان شوند. بخشی از مجازات آنها اینست که در برابر دهان آنها آب نگهداشته می شود، ولی آنها قادر به آشامیدن آن آب نخواهند بود. تمام مفسران این آیه قرآن و سایر نویسندگانی که در این باره خامه زده نوشته اند، الله به دو

<sup>179</sup> Ibn Kathir, vol. 1, pp. 242, quoted in Dr. Mahmoud ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 132.

<sup>180</sup> At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 2, p. 428, quoted in Dr. Mahmoud Ayub, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 131.

«هاروت» و «ماروت» فرمان داده است برای خنثی کردن اقدامات پیامبران دروغین در روی زمین به افراد بشر سحر و جادو یاد بدهند.<sup>۱۸۱</sup> این موضوع نشان می دهد که اولاً سحر و جادو در اسلام به رسمیت شناخته شده و ثانیاً اللّٰه خود توان رویارویی با پیامبران دروغین را ندارد و بندگانش باید در برابر آنها سحر و جادو به کار ببرند. در باره سرنوشتی که به سر زهره که آن دو فرشته را فریب داد آمد باید دانست، زمانی که زهره آن دو فرشته را مست کرد، از آنها واژه های رمزی ورود و خروج به آسمان را پرسش نمود و با بهره برداری از واژه رمز ورود به آسمان به آنجا پرواز کرد، ولی اللّٰه ترتیبی داد که واژه رمز بازگشت به زمین را فراموش کند. پس از آن اللّٰه فرمان داد که او به سیاره نورانی زهره (ونوس) تبدیل شود.<sup>۱۸۲</sup> گفته شده است که چون عبداللّٰه بن عمر که از یاران نزدیک محمّد بود، این داستان را در باره زهره از زبان او شنیده بود، هر زمانی که سیاره زهره را در آسمان مشاهده می کرد، به او لعنت می فرستاد و می گفت: «این ستاره لعنتی بود که هاروت و ماروت را فریب داد.»<sup>۱۸۳</sup> Geiger نوشته است متن این داستان در کتاب میدراش یهودی ها ذکر شده و بسیاری از نکات آن نیز در کتاب عهد جدید (رساله دوم پطروس، ۴. ۱۱ و یهودا، ۵. ۶) و کتاب یونس در بخش ششم آمده است.<sup>۱۸۴</sup>

کوتاه اینکه، خرد اللّٰه و پیامبر او در کتاب مقدّس قرآن به ما آموزش می دهند که سیاره ونوس که عربی آن زهره می باشد، یک زن زیبای ایرانی بوده که چون دو فرشته اللّٰه را فریب داده است، از اینرو اللّٰه او را تبدیل به سیاره ونوس کرده است. از اینرو نویسندگان ناچار به شرح پالیده ای از سیاره زهره که در اصل و پایه یک زن زیبای ایرانی بوده، خواهد پرداخت تا عظمت معجزه اللّٰه و پیامبرش بیشتر برای اهل دین و ایمان روشن گردد.

<sup>181</sup> Dr. Ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 135.

<sup>182</sup> *Ibn Kathir*, vol. 2, p. 242, quoted in Dr. Mahmoud ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 135.

<sup>183</sup> At-Tabari, vol. 2, p. 431, quoted in Dr. Mahmoud Ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 136.

<sup>184</sup> E. J. Brill's *First Encyclopedia of Islam*, ed. M. Th. Houtsma, A. J. Wesinck, vol. 3 (Leiden, The Netherlands: 1987), p. 272.



ونوس از نظر فاصله اش با خورشید دوّمین سیّاره در منظومه شمسی بعد از مرکوری است. در فرهنگ برخی از کشورها نام سیّاره ونوس با الهه عشق پیوستگی دارد، مانند ونوس، الهه رومی عشق و افرودیت، الهه یونانی عشق. سیّاره ونوس از تمام سیّاره های دیگر به زمین نزدیکتر بوده و در حدود ۲۶ میلیون میل (۴۲ میلیون کیلومتر) با زمین فاصله دارد. اگر شب هنگام از زمین به ونوس نگاه کرده شود، از هر ستاره و یا سیّاره دیگری درخشان تر به نگر آمده و پس از خورشید و ماه یگانه موجود فضائی است که می توان آنرا در هنگام غروب آفتاب و یا شکوفیدن خورشید، مشاهده کرد و به همین مناسبت ستاره صبح و یا ستاره شب نیز نامیده شده است. نه تنها ونوس از هر ستاره دیگری به زمین نزدیکتر است، بلکه از نگر حجم، قطر، اندازه نیز از هر جرم آسمانی دیگری بیشتر به زمین شباهت دارد، ولی گاز کربن آن یکصد بار از زمین بیشتر متراکم بوده و درجه حرارت آن ۶۰ درجه سانتیگراد (برابر ۴۶۰ درجه فارنهایت) می باشد. بیشتر سطح ونوس، یعنی در حدود ۸۵ درصد آنرا کوههای آتشفشان پوشانیده است. این سیّاره از ۹۶ درصد گاز کربن و ۳/۵۰ درصد نیتروژن و نیز گازهای هلیوم، آرگون، نتون و کریپتون تشکیل شده است.

ونوس در مدّت ۲۲۴/۷ روز زمینی یکبار به دور خورشید می گردد که بدین ترتیب، مدّت یک سال در ونوس عبارت از هفت ماه و نیم می باشد، ولی روزهای سیّاره ونوس با روزهای کره زمین به گونه کامل تفاوت دارد، زیرا ونوس و کره زمین، هر یک در جهات مختلف دور محورهای خود می گردند. ونوس در هر ۲۴۳/۱۶ روز یکبار به دور محور خود می گردد.

### باز نمود بحث

مفسّران ناآگاه حرفه ای نوشتارهای مقدّس اسلامی برای گرم نگهداشتن تنور دگّان دینداری خود با تمام نیروهای حرفه ای دروغین خود کوشیده اند با تعبیرات و تفسیرهای غیر راستین زهر نابخردانه اصول و احکام بی پایه و کاوک اسلام را کم رنگ کنند، ولی نه تنها در این باره توفیقی به دست نیاورده، بلکه ناخودآگاهانه اللّه، پیامبر و موجودیت دیونهاد این کیش را بیشتر آشکار کرده اند. نکته های زیر، نماد

بارزی از این برهان می باشند:

۱- آیه ۱۰۲ سوره بقره قرآن بر پایه آنچه که در بالا گفته شد، آشکارا سحر و جادو را تجویز می کند و حتی الله دو تن فرشته هاروت و ماروت را که به سبب نافرمانی و ارتکاب گناه در چاهی زندانی شده اند، مأمور می کند تا به افراد بشر روش های سحر و جادو آموزش بدهند. بدیهی است، زمانی که سوره هفتاد و دومین قرآن «سوره جن» نامیده شده، تجویز سحر و جادو در این کتاب نباید شگفت انگیز به نگر برسد.

۲- الله قادر متعال، در قرآن اعتراف می کند که در دل فرشته هایش شهوت و شور نفسانی کارگزاری می کند تا استعداد و تمایل ارتکاب گناه و زشتکاری در آنها به وجود بیاورد. ولی پس از اینکه فرشته ها مرتکب زشتکاری شدند، آنها را با زنجیرهای سنگین به بند می کشد و در چاهی در بابل از پا آویزان می کند تا جزای دست زدن به گناهی را که خود استعداد ارتکاب آنرا در آنها ایجاد کرده، به خوبی بچشند. این را می گویند، دادگری الله و اسلام!

۳- چقدر جالب است که الله خود اعتراف می کند در سرشت افراد بشر، هوای نفس و شور شهوت نهادینه کرده و به شیطان اختیار داده است آنها را گمراه کند، با این وجود، مراتب دادگری و مهر او نسبت به بنده های بشرش تا آن اندازه زیاد است که آنها را به سبب ارتکاب گناه برای ابد در دوزخ کباب می کند!

۴- جای بسیار شگفت است که هیچ نشانه تاریخی و یا حتی افسانه مذهبی وجود ندارد که ذکری از زمانی که هاروت و ماروت بر افراد بشر در روی کره زمین حکومت می کرده اند بکند و یا اینکه از چاهی که این دو فرشته زندانی شده اند نشانی به دست بدهد.

۵- چرا از بین از همه ملت های جهان، یک زن ایرانی برای افسانه سرایان مذهبی برگزیده شده تا فرشته های الله را فریب بدهد و در نتیجه به سیاره زهره تبدیل شود. به نگر می رسد که این کار دو فرنود داشته باشد: نخست اینکه محمد با ایرانی ها دشمنی داشته و در آیه دوم سوره الروم قرآن پیش بینی کرده است که رومی ها، در نبرد ایرانی ها را شکست خواهند داد. افزون بر آن، محمد تا آن اندازه از ایرانی ها نفرت داشته که بر پایه نوشته المتقی در کتاب کنز الامم، گفته است:

«خداوند، دو ملت بیگانه را لعنت کند، ایرانی ها و بیزانتینی ها. هر گاه پسران و دختران ایرانی به رشد برسند، تازی ها را نابود خواهند کرد.»<sup>۱۸۵</sup> دوّم اینکه زیبایی زنان ایرانی در سراسر درازنای تاریخ مشهور همه ملت های جهان بوده و بویژه مردان تازی پیوسته آرمان داشته اند که یک همسر ایرانی داشته باشند. Solomon Talbur در این باره نوشته است:

«ملت صلحدوست دیگری که دارای کشوری پیشرفته، ثروتمند و فرهنگی برجسته بود و قربانی تازش اسلام و تازی ها قرار گرفت، ملت ایران بود. پیش از اینکه ارتش تازی ها به این کشور تازش کند و آنرا غارت و چپاول نماید، ایران مرکز دانشمندان بزرگی بود که در یهودی ها و مسیحی ها، از هر جهت نفوذی ژرف برجای گذاشته بودند. هنگامی که تازی ها به کشور ایران تازش کردند، آنرا مورد غارت و چپاول قرار دادند و تمام ثروت های ایرانی ها را از آنها ربودند و برای اینکه به زنان ایرانی که از زیباترین زنان جهان به شمار می روند، دست یابند، بیشتر مردان آنها را از دم تیغ گذراندند و نابود کردند. زنان ایران در تمام درازنای تاریخ، به اندازه ای زیبا و دلربا بودند که پیوسته مورد افتخار و مباحثات ایرانی ها بوده و چکامه سرایان سراسر جهان در باره زیبایی آنها چکامه سروده اند. همچنین، مردان دورترین نقاط جهان، برای هزاران سال پیوسته آرزو داشته اند که از میان زنان ایرانی برای خود همسر برگزینند. ولی، هنگامی که تازی ها به سرزمین ایران تازش کردند، این کشور از بین رفت و امروز تنها نامی از آن برجای مانده و ستمگرانه ترین حکومت های اسلامی عربی بر آن فرمانروائی می کند. ایران، این کشوری که زمانی در اوج شکوه فرهنگ و تمدن بسر می برد، یکشبه با وحشیگری های الله به خاک فروماندگی افتاد.»<sup>۱۸۶</sup>

۶- بدیهی است زمانی که الله فرشتگانش را از کشتن ساکنان روی زمین منع می کند، دست به کاری بسیار اخلاقی و زیبا می زند، ولی چرا همین فرمان را برای پیامبر محبوبش صادر نمی کند؟ آیا خونریزی در روی زمین برای فرشتگان آسمانی

<sup>185</sup> A-Muttaqi, *Kanz al-Ummal*, vii, p. 204, quoted in *Islam from the prophet Muhammad to the Capture of Constantinople*, ed. And trans. By Bernard Lewis, vol. 2 (London: The MacMillan Press Ltd., 1974), p. 196

<sup>186</sup> Solomon Talbure, *President G.W. Bush is a Moron, Islam is not Peace* (U.S.A.: Klibris Corporation, 2002), pp. 24-25.

ممنوع، ولی برای آدمیان زمینی مجاز است؟ اگر کشتار افراد بیگناه در روی زمین گناه باشد، چرا الله اینهمه آیه در قرآن نازل کرده و به پیامبرش اینهمه دستور کشت و کشتار افراد بیگناه و خونریزی داده است؟ شاید، پاسخ این پرسش را بتوان به درستی در فصل دهم این کتاب داد. زمانی که یک شترچران بینوا که دارای ترکیبی از عقده های حقارت و خودبزرگ بینی است، به هر دلیلی به بالاترین زینه قدرت در سرزمینی دستیابی پیدا می کند، ناگزیر برای تسکین دادن جراحت های مزمنی که آن عقده ها در ژرفای ناخودآگاهش نشانده است، دست به شرارت هائی خواهد زد که تنها از یک جانور دوپای درنده می توان انتظار داشت.

### با معجزه الله، پرنده ها فیل ها را شکست دادند

متن سوره فیل در قرآن برای آنهایی که در پی تفریح و سرگرمی و مطالب خنده آور هستند، باید گنجی از ثروت به شمار برود. این سوره دارای ۵ آیه است که می گویند:

الْمَ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿١﴾  
 أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ ﴿٢﴾  
 وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا ﴿٣﴾  
 أَبَابِيلَ ﴿٤﴾ تَرْمِيمِهِمْ بِجِجَارٍ حَمِيمٍ ﴿٥﴾  
 وَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ﴿٦﴾

«ای رسول، آیا ندیدی، الله با فیل سواران چه کرد؟ آیا الله کید و مکاری که آنها برای خرابی کعبه اندیشیدند، تباه نکرد؟ و برای هلاک آنها مرغان ابابیل را نفرستاد؟ تا آن سپاه را با سنگ های سجیل سنگباران کردند و نشان چون علفی زیر دندان حیوان خرد گردید.»

تمام مفسران قرآن نوشته اند، مفهوم آیه های این سوره به رویداد حمله ابرحه که به نیابت پادشاه یمن در سا ۵۷۰ میلادی در حبشه فرمانروائی می کرد، پیوند دارد. هنگامی که ابرحه بر فیلی سوار بود و همراه لشکریان فیل سوارش می رفت که شهر مکه را تسخیر کند، ناگهان مرغانی در هوا پدیدار شدند و با سنگ ریزه هائی که در منقار داشتند، نیروهای ابرحه را سنگباران کردند. بر پایه حدیثی که جزئیات این رویداد را شرح داده، این معجزه بدین سبب رخ داد که عبدالمطلب، پدر بزرگ محمد که سرخاندان هاشم بود و نگهبانی خانه کعبه را بر دوش داشت، به درگاه الهی کعبه

نیایش کرد که از خانه خود نگهداری کند. در همان زمان بین تازشگران به خانه کعبه بیماری مسری آبله شایع شد و سبب شد که آنها از تسخیر شهر مکه دست بکشند. ابرحه نیز خود (بر پایه احادیث مسخره اسلامی) دچار آبله و زخم های غیر قابل درمان شد و هنگام بازگشت به صنعا به وضع دردناکی درگذشت. الواقدی، تاریخنویس شهیر تازی، هنگامی که به شرح این رویداد می پردازد، به پیروی از روش قرآن می افزاید: «و این نخستین باری بود که بیماری آبله در جهان معمول گشت.»<sup>۱۸۷</sup>

با توجه به اینکه عبدالمطلب پدر بزرگ محمد پیش از اینکه او به خود فرنام پیامبری ببندد، درگذشت و حتی محمد اظهار داشت که چون او با باورهای یک خداناپرست درگذشت، جایگاهش در دوزخ خواهد بود<sup>۱۸۸</sup> و عمویش ابو طالب نیز هیچگاه پذیرای اسلام نشد،<sup>۱۸۹</sup> اگر فرض کنیم که این افسانه بچگانه درست باشد، تردید نیست، هنگامی که عبدالمطلب در برابر کعبه دست به نیایش برداشته، او دست به دامان بت هائی شده که در خانه کعبه نهاده شده بوده است. بنابراین، هنگامی که آیه های سوره فیل سخن از معجزه خانه کعبه به میان می آورند، هدفشان بت های خانه کعبه بوده و نه الله و یا خدائی که محمد ادعای پیامبری او را داشته است. به گونه دیگر، هنگامی که محمد به تازی ها آموزش یکتاپرستی الله را می دهد، همچنانکه در هنگام رویداد آیات شیطانی و سجده کردن به بت های غرائبق نشان داد، هدفش پرستش الله بزرگ بت خانه کعبه می باشد و نه خدای یکتای همه جهانیان. جای بسیار شگفت است که مسلمانان جهان به درونمایه کتاب دینی خود نیز آشنا نیستند.

یکی از مفسران قرآن که تفسیر او بوسیله دانشگاه الازهر به رسمیت شناخته شده، درباره تفسیر درونمایه سوره یاد شده می نویسد:

<sup>187</sup>Quoted in William Muir, *The life of Mohammad* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. cxvi.

<sup>188</sup>Montgomery Watt, *Mohammed, Prophet and Statesman* (Oxford: Oxford University Press, 1961), p. 80.

<sup>189</sup>John Glubb, *The life and Times of Muhammad* (New York: Stein and Day, 1970), p. 137.

سوره (فیل) ۱۰۵ در سال ششم هجرت به محمد وحی شد. هدف درونمایه این سوره آنست که به طایفه قریش یادآوری کند که بسر ابرحه، فرماندار حبشه از سوی یمن چه آمد تا بلکه آنها به خود آیند و به پذیرش اسلام تن در دهند. ابرحه که از سوی پادشاه یمن بر حبشه فرمانروائی می کرد، با خود اندیشید که هر گاه کعبه را نابود کند و مردم مکه را زیر سیوغ خود در آورد، مردم به جای روی آوردن به خانه کعبه، توجهشان به کلیسای (خالص) که خود ساخته بود، منحرف خواهد شد. ابرحه در حمله خود به مکه از فیل بهره برداری می کرد، ولی مرغانی که در فضا ظاهر شدند با سنگریزه هائی که در منقار داشتند و گفته شده است که از سنگ های دوزخی بوده، لشکر فیل سوار ابرحه را سنگباران و نابود کردند و بدین ترتیب، کعبه از حمله ابرحه در امان ماند. این سال، در سنت تاریخی تازی ها، (سال فیل) نامیده شده و همان سالی است که محمد پا به پهنه هستی گذاشته است. (سال ۵۷۰ میلادی).<sup>۱۹۰</sup>

جالب تر و خنده دارتر از تفسیر بالا، ثواب و پاداش خواندن این سوره می باشد. کتاب مجمع البیان، در باره ثواب قرائت این سوره، می نویسد:

«در باره ثواب و پاداش قرائت این سوره، حدیثی از قول امام جعفر صادق، امام ششم شیعیان ذکر شده که وی گفته است: (کسی که سوره فیل را در هنگام برگزاری نمازهای واجب قرائت کند، زمین و زمان و کوه و هر ذره خاکی که شاهد قرائت درونمایه سوره فیل از سوی او بوده اند، در روز قیامت انجام این عمل را از سوی او گواهی خواهند کرد و خواهند گفت که او مؤمنی نماز گزار بوده است. آنوقت در آنروز صیحه ای به ندا خواهد آمد و خواهد گفت، (شما در باره این بنده من راست می گوئید. من گواهی شما را چه به سود و چه به زیان او باشد، می پذیرم و اجازه می دهم او بدون پرسش و پاسخ و رسیدگی به اعمالش وارد بهشت شود. این پراستی بنده ای است که من هم او و هم اعمالش را می پسندم و او را دوست دارم.)»<sup>۱۹۱</sup>

<sup>190</sup> Dr. M. M. Katib, *The Bounteous Koran*, authorized by Al-Azhar London: McMillan Press, 1984), p. 822.

<sup>191</sup> *Majma' al-Bayan*, vol. 10, p. 539.

## الله سوگند می خورد

بسیاری از آیات قرآن سخن از سوگندهای الله می گویند. هفتاد و چهار آیه قرآن به گونه کامل و بخشی از هفتاد آیه این کتاب به سوگندهای الله ویژگی داده شده است. سوگند چیست؟ سوگند عبارت از قول و یا تعهد مقدسی است که دلالت بر اثبات درستی و یا راستی گفته و یا عملی که به وجدان فرد سوگند خورنده وابسته می شود می کند. سوگند، در پایه دارای زیربنای مذهبی است، ولی در امور غیر مذهبی و عرفی نیز کاربرد یافته است. هنگامی انسان به سوگند خوردن دست می زند که با فرد دیگری در جریانی درگیر می شود و احساس می کند که در برابر فرد دیگر مورد تردید و یا نبود اعتماد و اطمینان قرار گرفته و از اینرو برای اینکه شک و تردید و یا نبود اعتماد فرد دیگر را نسبت به خود برطرف سازد، به سوگند خوردن پناه می برد. بنابراین، به گونه کوتاه می توان گفت که سوگند برای جبران کردن و یا برطرف کردن نبود اعتماد و یا ناتوانی منش انسان مورد بهره برداری قرار می گیرد. به همین سبب می توان گفت که سوگند، در زمانی که فردی دارای فروزه های مشکوک و شخصیت مورد پرسش باشد، مانند افراد دروغگو، جرم پیشگان، قماربازها و همانند آنها به کار گرفته می شود. بنابراین، انسانی که قصد سوگند خوردن می کند، باید به مقامات مقدس و یا موجوداتی که دارای ارزش ویژه بوده و در بالای ارزش های سوگندخورنده قرار دارند و یا دست کم وجودشان برای سوگند خورنده دارای ارزش یکتا است، سوگند بخورند.

ولی، با نهایت شگفتی می بینیم در حالیکه هیچ موجود مقدسی فراتر از خدا وجود ندارد، با این وجود به گونه ای که گفته شد، الله در تمامی هفتاد و چهار سوره قرآن و بخشی از هفتاد سوره این کتاب به سوگند پناه می جوید.<sup>192</sup> در قرآن همچنین آیه هائی وجود دارد که الله همه چیزدان قادر متعال بنده هایش را نفرین و لعنت می کند. از دگر سو، مفهوم و مکاتیبم نفرین و لعنت آنست که هنگامی که فردی با دیگری در

<sup>192</sup> Faruq Sherif, *A guide to the Contents of the Koran* (London: Ithaca Press, 1985), pp. 30-31.

موردی اختلافی بهم می‌زند و قصد دارد زبانی به او برساند، ولی توانائی این کار را ندارد با پناهنده شدن به نفرین و لعنت، از یک مقام متافیزیکی درخواست می‌کند که او این زبان را به طرفش وارد سازد. در این موارد نیز به نگر می‌آید که الله، در همان جایگاه پست و ناتوانی بنده‌های بیچاره اش که هیچ توان و اختیاری روی طرف و یا دشمن خود ندارند، قرار می‌گیرد و او را نفرین و لعنت می‌کند. بدون تردید الهی که در قرآن دارای نود و نه نام است، بهیچوجه در جایگاه افراد فرومایه و بیچاره‌ای که به سوگند و نفرین و لعنت طرفهای خود پناه می‌برند قرار ندارد، با این وجود، با غایت شگفتی می‌بینیم که الله در قرآن به عوامل زیر سوگند می‌خورد:

بادها (۱: ۵۱)، ابرها (۲: ۵۱)، کشتیها (۳: ۵۱)، فرشتگان (۴: ۵۱)، کوهها (۱: ۵۲)، خانه کعبه (۴: ۵۲)، طاق بلند (۵: ۵۲)، دریای آتش فروزان (۶: ۵۲)، ستارگان (۱: ۵۳)، قلم (۱: ۶۸)، روز قیامت (۱: ۷۵)، نفس ملامت کننده (۲: ۷۵)، صبحگاه (۱: ۸۹)، ده شب (۲: ۸۹)، فرد و جفت (۳: ۸۹)، شهر (۱: ۹۰)، شب تار هنگامی که جهان را در پرده می‌پوشاند (۱: ۹۲)، روز (۲: ۹۲)، روز روشن (۱: ۹۳)، شب (۲: ۹۳)، انجیر و زیتون (۱: ۹۵)، کوه سینا (۲: ۹۵)، اسبهای که نفسشان به شماره افتاده (۱: ۱۰۰).

در زیر آیه‌های دیگری است که در متن آنها الله به سوگند خوردن دست می‌زند:

وَالصَّابِغَاتِ صَبَاً ۝ بِالْحَبْرِ زُجْرًا ۝ بِاللَّيْلِ ذُكْرًا ۝ إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ ۝ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشْرِقِ ۝

سوگند به صف زدگانی که صف آرائی کرده و در دفع شر دیونهادان توانمند بوده و پیام الله را اعلام می‌کنند که در حقیقت الله تو یکتا و آفریننده زمین و آسمانها و آنچه در بین آنها واقع است، می‌باشد. (قرآن، ۵-۱: ۳۷)

هیچیک از مترجمین و یا مفسران قرآن تا کنون نتوانسته‌اند برای جمله: «صف زدگانی که صف آرائی کرده‌اند»، تفسیری ارائه داده و هدفی برای ذکر این جمله مسخره و بدون مفهوم به دست دهند.

وَالَّذِينَ ذُرُوا ۝ بِالْحَمِيمِ وَفُرَا ۝ بِالْحَبْرِ يَشْرَأ ۝ بِالْمَقْسَمِ أَمْرًا ۝ إِنَّا نَعِدُونَ لَأَصَادِق ۝

فَأَنَّ الَّذِينَ تَوَفَّع ۝

«سوگند به بادهای عالم که یراکنده گر بوده و سوگند به آنهایی که بارهای سنگین را بلند کرده و به دوش می‌گیرند و سوگند به کشتی‌ها که آسان به روی آب روان



می شوند و سوگند به آنهایی که فرمانها را تقسیم می کنند که حقایق دینی واقع خواهد شد.»  
(قرآن، ۵۱:۶)

لَا أَفْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ۚ وَأَنْتَ حَلُّ بَلَدِ الْبَلَدِ ۚ وَاللَّهُ وَمَا أَوْلَدَ ۚ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ۚ  
«به این شهر و خانه ای که تو در این شهر داری سوگند یاد نکنم و سوگند به پدر و  
فرزندان او که ما بشر را در رنج و مشقت آفریدیم.» (قرآن، ۹۵:۱-۵)

وَالظُّورِ ۚ وَكِتَابٍ مُّسْتَوِيرٍ ۚ وَيُرْقَى مَسْجُورٍ ۚ وَالنَّبِيِّتِ الْمَغْمُورِ ۚ وَالسَّفْوَى الْمَرْجُوعِ ۚ  
وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ۚ

«سوگند به کوه تور، سوگند به کتاب نوشته شده، سوگند به تو مار کتاب گشوده  
قرآن، سوگند به خانه غیر مسکونی، سوگند به طاق بلند و سوگند به دریای آتش  
افروز، روز قیامت که الله قول داده است، خواهد رسید.» (قرآن، ۵۲:۱-۷)  
وَالْيَسِينِ ۚ وَالزُّنُورِ ۚ وَالظُّورِ ۚ سِينِينَ ۚ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۚ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي  
أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۚ

«سوگند به انجیر و زیتون و سوگند به کوه سینا و سوگند به سرزمین امن که ما انسان  
را به بهترین شکل آفریدیم.» (قرآن، ۹۵:۱-۴)

مترجمین و مفسرین قرآن واژه «والد» (پدر) را در آیه ۳ سوره البلد که در بالا  
شرح داده شد، «آدم ابوالبشر» که در ادیان سامی پدر افراد بشر ذکر شده است،  
دانسته اند. اگر چنین باشد، بسیار جالب توجه است که الله، او را به سبب نافرمانی و  
ارتکاب گناه از بهشت اخراج کرده و با این وجود الله در کتاب مقدس به او سوگند  
یاد می کند.

وَالْعَدِيثِ صَبْحًا ۚ وَالْمُورِيتِ قَدْحًا ۚ وَالْمُخْرَبَاتِ صَبْحًا ۚ فَأَنْزَلَ بِهِ نَجْعًا ۚ  
فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ۚ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُورٌ ۚ

«سوگند به اسپانی که نفثسان به شماره افتاد. سوگند به آنهایی که جرقه های آتش  
برافروختند. سوگند به آنهایی که صبحگاهان به دشمن تاختند و گرد و غبار  
پرانگیختند و سپاه دشمن را در میان گرفتند که انسان نسبت به پروردگارش  
ناسپاس است.» (قرآن ۶-۱۰۰:۱)

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ۚ مَا أَنْتَ بِبِعِزَّةِ رَبِّكَ بِمَجْحُورٍ ۚ  
«سوگند به نون و قلم و آنچه قلم می نگارد که تو به مهر پروردگارت دیوانه

نیستی.» (قرآن، ۲۰-۱: ۶۸)

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿۱﴾ مَا ضَلَّ صَیْحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿۲﴾

«سوگند به ستاره، چون فرود آید، که پیامبر هیچگاه نه در گمراهی بوده و نه اینکه

به هوای نفس سخن می گوید.» (قرآن، ۳-۱: ۵۳)

وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَىٰ ﴿۳﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ﴿۴﴾ وَمَا خَلَقَ الذَّکَرُ وَالْأُنثَىٰ ﴿۵﴾ إِنَّ سَعِیْرَكُمْ لَشِیْبَىٰ ﴿۶﴾

«سوگند به شب، هنگامی که جهان را در پرده سیاه پیوشاند. سوگند به روز،

هنگامی که جهان را به ظهور خود روشن سازد. سوگند به مخلوفاتی که نر و ماده

آفریده شده اند و سوگند که کوشش های شما مردم بسیار مختلف است.» (قرآن:

۴-۱: ۹۲)

لَا اَنفِیْمُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ﴿۱﴾ وَلَا اَنفِیْمٌ بِالنَّفِیْسِ الْوَالِیَةِ ﴿۲﴾ اَیْحِبُّ اِلَّا نَسْنَ اَلَّ نَجْمَعِ عِظَامَهُ ﴿۳﴾ یَلِیٰ قَدِیْرٍ ﴿۴﴾

عَلَىٰ اَنْ تُسَوِّیَ بَنَاتَهُ ﴿۵﴾

سوگند به روز قیامت و سوگند به نفس پر ملامت انسان، آیا او فکر می کند که ما

نمی توانیم استخوان های او را بهم ببیوندیم؟ اینگونه نیست، ما توان آنرا داریم که

سرانگستان او را نیز به شکل منظم درآوریم.» (قرآن، ۴-۱: ۷۵)

جای بسیار شگفت است که در حالیکه الله بکرات در قرآن به چنین عوامل و موجودات مسخره و بی پایه ای سوگند یاد می کند، آیه ۱۰ سوره القلم، سوگند خوردن را محکوم می سازد. بیشتر تفسیر نويسان قرآن برای ایجاد زمینه انسانی برای مفهوم آیه بالا، در باره تفسیر آن نوشته اند: «تنها افراد دروغگو هستند که در هر موردی، خواه مهم و خواه بدون اهمیت سوگند می خورند، زیرا سخنان عادی آنها را نمی توان باور کرد. بر پایه یک گفته، (سخن یک مرد راستگو به اندازه قول او ارزش و اعتبار دارد.)»<sup>۱۹۳</sup> خنده دار تر از مورد بالا، متن آیه های ۳۲ و ۶۰ سوره الزمر می باشد. در این دو آیه محمد آنهایی را که به الله دروغ می بندند به گونه شدید محکوم می کند، ولی در آیه های بالا خودش را به جای الله می گذارد و اینچنین بیشرمانه از زبان او سوگند می خورد.

<sup>193</sup>The Holy Qur'an (Saudi Arabia: undated), p. 1794; Abdullah Yusuf Ali, The Holy Qur'an, vol. 2, (New York: Hafner Publishing Company, 1946), p. 1586.

فردی که کتاب قرآن را با چشم خرد و نه با ایمان مذهبی می خواند تا آنرا بفهمد، بدون تردید به این نتیجه می رسد که نویسنده این کتاب، فردی است با یک ذهنیت میانه و فرهنگی سطح پائین، ولی با عقده خود بزرگ بینی فراسوی پندار که با گفتن این سخنان بدون مفهوم و بی پایه، از هر موقعیتی برای دستیابی به قدرت و فرمانروائی بر هموعانش بهره برداری می کند. بنابراین، سوگندهای بدون مفهوم و بی اساسی را که او از قول الله خود ساخته اش می خورد، تراوشات پلشت مغزی انسان کژنهادی است که برای جامه عمل پوشانیدن به هدف های خود خواهانه اش تکاپو می کند. ولی چون مفسران سودجوی قرآن با همه هنری که در این راستا دارند قادر نیستند برای چنین مطالب بیهوده ای مفهوم ادبی به وجود آورند، از اینرو مجبورند مفاهیم واژه ها را با پیچش های ادبی درهم شکسته و از آنها مفاهیمی بزایانند که به مغز نویسنده آن نیز نیامده بوده است.

## یاجوج و ماجوج

قرآن در چندین آیه در باره دو طایفه یاجوج و ماجوج سخن می گوید. بر پایه آیه های ۹۱ تا ۹۸ سوره کهف و آیه های ۹۶ و ۹۷ سوره النبیاء و احادیث مربوط، یاجوج و ماجوج دو طایفه از فرزندان یافث، پسر نوح هستند که به گونه کامل دارای تمام فروزه های انسانی می باشند و در پشت سدّی بسر می برند. هنگام فرا رسیدن روز قیامت این افراد به فرمان الله از محل سکونت خود، در شمار غیر قابل پندار بیرون می ریزند و چون دارای سرشت ویرانگر هستند، در همه سرزمین ها رخنه کرده و تمام خوراک ها و آشامیدنی های موجود افراد بشر را می بلعند، به گونه ای که کره زمین از آب تهی می شود. افراد این دو طایفه هر زمانی که به افراد بشر دست می یابند، آنها را مورد آزار و اذیت قرار می دهند و بدینمناسبت، تمام افراد مردم با پدیدار شدن این دو طایفه از آنها وحشت کرده و با حیوانات و متعلقات خود به داخل خانه ها و پناگاههای خود می روند. هر گاه باور کردن چنین رویدادی برای شما خوانندگان فرهیخته این کتاب امکان ناپذیر است، به آیه های ۹۱ تا ۹۸ سوره کهف قرآن به شرح زیر نگاه کنید:

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَأَ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ الشَّذِيئِ وَجَدَ مِنْ ذُوئِهَا قَوْمًا لَآيِبًا ذَوْنَ يَمْتَنِينَ قَوْلًا قَالُوا لَوْ لَدَّا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ قَهْلٌ فَجَعَلْنَا لَكَ خَرَجًا عَلَىٰ أُنْجَعَلٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سُدًّا قَالُوا مَا مَكَّنَّاهُ فِيهِ رَبُّهُ خَيْرًا فَأَعِينُوهُ بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا قَالُوا لَوْ رُبُّنَا لَوَدَّ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدِيقَيْنِ قَالَ لَنْ نَحْنُوهُنَّ حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ فِطْرًا قَالُوا اسْتَطَعْنَا أَنْ نَقْلَهُ رَوْهَ وَمَا اسْتَطَعْنَا اللَّهُ تَنْفَاءً

حَتَّىٰ إِذَا فَيَّحَتْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ وَأَفْتَرَبِ الْوَعْدِ الْحَقِّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا تَوَلَّاتُ كُنُفًا فِي غِبَابٍ مِنَ الْغُبَابِ وَهِيَ كَأَنَّهَا غَلَابَةٌ

«سپس، او (ذوالقرنین)،<sup>۱۱۶</sup> راهش را ادامه داد تا به میان دو کوهی رسید که قومی در آنجا بسر می بردند که سخن فهم نمی کردند. آنها گفتند، (ای ذوالقرنین، دو طایفه یأجوج و مأجوج در اینجا بسیار ستمگری و وحشیگری می کنند، اگر ما هزینه آنها بر دوش بگیریم، آیا بین ما و آنها سدی خواهی ساخت که ما از شر آنها آسوده شویم؟) ذوالقرنین پاسخ داد، (نیرو و توانی که الله به من دهش فرموده، از هزینه شما برتر است. شما با نیروهای انسانی خود به کمک من آید تا میان شما و آنها سدی بسازم تا از مزاحمت های آنها نجات یابید.) آنگاه ذوالقرنین دستور داد، برایش آهن بیساورند و زمین را تا به آب حفر کنند و از عمق زمین تا برابر سطح دو کوه، دیواری از سنگ و آهن بسازند، سپس آهن را گداخته کنند و آنگاه مس گداخته بر آن آهن و سنگ بریزند. از آن پس، آن دو طایفه نه توانستند، آن سد را

<sup>۱۱۶</sup> سوره کهف قرآن در ۱۶ آیه سخن از داستان ذوالقرنین می گوید. در این آیه ها الله به محمد می گوید: «آنها در باره ذوالقرنین از تو پرسش می کنند. بگو، (ما داستانش را برای شما بازگو می کنیم. ما در روی زمین او را به قدرت رساندیم و تمام امکانات را در اختیارش گذاشتیم.)»

یوسف علی در قرآن مشهورش در تفسیر آیه های وابسته به ذوالقرنین می نویسد: «ذوالقرنین در لغت معنی (کسی که دو شاخ دارد) می دهد که در این مورد معنی (پادشاه دو شاخ) و یا فردی که (دو زمانه است) می دهد. ما نمی دانیم ذوالقرنین چه کسی بود و در چه زمانی بسر می برد؟ لزومی هم ندارد که ما پاسخ این پرسش ها را بدانیم. زیرا این رویداد در قرآن به عنوان یک ضرب المثل به کار رفته است. آگاهی های همگسانی بساور دارد که ذوالقرنین، اسکندر بزرگ بوده است. عقیده دیگر در باره ذوالقرنین آنست که او یک پادشاه ایرانی و یا یک پادشاه باستانی از دودمان هیماریت ها بوده است.

Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Qur'an* (U.S.A. Brentwood, Maryland: 1992), p. 753.

بشکنند و نه اینکه بر روی آن بروند و نه اینکه رخنه‌ای در آن ایجاد کنند.» (قرآن، ۹۸-۹۱: ۱۸)

«تا روزی که راه یاجوج و ماجوج باز شود و آنها از هر سوی پست و بلند زمین شتابان در آیند. آنگاه وعده الله بسیار نزدیک شود و ناگهان چشم کافران از حیرت بدون حرکت فرومانند و فریاد کنند، ای وای بر ما که از این روز غافل بودیم و سخت به ستمکاری شتافتیم.» (قرآن، ۹۷-۹۶: ۲۱)

محمد خود در باره دو طایفه یاجوج و ماجوج می گوید:

«گروهی از آنها به رودخانه‌ها می روند و تمام آبهای آنرا می آشامند، به گونه‌ای که رودخانه خشک می شود. آنهایی که پس از آنها می آیند و از کنار این رودخانه گذر می کنند، می گویند، (اینجا رودخانه‌ای وجود داشت و آب در آن جاری بود، ولی طایفه‌های یاجوج و ماجوج همه آب آنرا آشامیدند.) رهبران یاجوج و ماجوج به آنها نگاه می کنند و می گویند، (اینها افراد روی زمین هستند ما دیگر با آنها کاری نداریم. آنچه که ما برایشان باقی گذاشته ایم، در آسمان است.)»<sup>۱۹۵</sup>

محمد می افزاید:

«یکی از افراد طایفه یاجوج و ماجوج نیزه‌ای در دست می گیرد و آنرا به سوی آسمان پرتاب می کند. نیزه در حالیکه پر از خون شده است به سوی او باز می گردد. پس از آن مصیبت و ناآرامی به وجود می آید. هنگامی که آنها مشغول ویرانگری در روی زمین هستند، الله کرمهائی می فرستد که به پشت گردن آنها می چسبند و همه آنها را می کشند. دیگر کسی از آنها آثاری نخواهد دید.»<sup>۱۹۶</sup>

حدیث دیگری به شرح زیر، در باره یاجوج و ماجوج بوسیله محمد گفته شده

<sup>195</sup> Abdullah Muhammad Khoje, *The End of the Journey* (Washington, D.C. The Islamic Center, 1987), p. 58.

<sup>196</sup> *Ibid.*

که برآستی قصه گویان جنّ و پری باید آنرا از شاهکارهای جهانی به شمار آورند:

«زینب بنت جحش روایت کرده است که روزی پیامبر الله وارد اتاق او شد و در حالیکه وحشت زده به نگر می آمد، اظهار داشت (پرستش ویژه الله بکناست. وای بر تازی ها که بلای بزرگی ممکن است برایشان در راه باشد. زیرا امروز در سدّ آهنی که اسکندر در میان دو کوهی که دو طایفه یا جوج و مأجوج در پشت آن بسر می برند، ساخته، سوراخی پدید آمده است). سپس محمّد با دو انگشت شست و اشاره اش دایره ای می کشد و می افزاید، (سوراخ شبیه این است). زینب از محمّد پرسش می کند، (یا رسول الله، با وجود اینکه افراد نکوکاری در بین ما هستند، ولی آیا ما نابود خواهیم شد؟) محمّد پاسخ می دهد، (بله، هر گاه افراد گناهکار بر نکوکاران فزونی یابند، همه نابود خواهند شد).»<sup>۱۹۷</sup>

تمامی مفسران و افراد عادی «ذوالقرنین» و «اسکندر مقدونی» را یکی می دانند، ولی تاریخ می گوید که او یک ژنرال یونانی بود که پس از پیروزی های بسیار، به سبب زیاده روی در خوردن مشروبات الکلی و عیاشی، در سنّ ۳۳ سالگی درگذشت. او یک فرد بت پرست بود که ادّعا می کرد، فرزند «آمون» الهه مصری خورشید بوده است. هنوز در کشور مصر تصویری وجود دارد که نشان می دهد، اسکندر مشغول پرستش الهه «آمون» می باشد. در جهان ما هیچ اثر و یا نشانه ای وجود ندارد که دلالت بر ساختن یک سدّ و یا دیوار آهنین و برنجی بین دو کوه بکند. هر گاه اسکندر موفق به ایجاد چنین شاهکاری می شد، نامش به عنوان یکی از بزرگترین معماران آثار پابرجای تاریخی در تاریخ ثبت می شد.<sup>۱۹۸</sup> جای بسیار شگفت است که تاریخ نام محمّد را با این افسانه بافی های شرم آور آنهم به نام الهامات آسمانی به عنوان یکی از شیادان بزرگ و بدون رقیب جهان به شمار نیاورده است.

<sup>197</sup> *Sahih al-Bhari*, trans. Dr. Muhammed Muhsin Khan, 9 vols. (New Delhi: India: Kitab bhavan, 1984), vol. 9, No. 249, p. 187.

<sup>198</sup> Winn, *The prophet of Doom*, p. xlvi.

## مخلوقات نادیدنی به نام جن

بیهودگی های قرآن، در سراسر مطالب این کتاب دیده می شود. تمامی سوره هفتاد و دوّم قرآن در باره برخی موجودات نادیدنی به نام جن سخن می گوید. این موجودات مرموز نادیدنی می گویند:

وَإِنَّ لِمَنْ عِنْدَ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادًّا يُطَوِّقُونَ عَلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ

«و چون بنده ویژه الله (محمد) برای نیایش به درگاه او قیام کرد، جن ها برای شنیدن سخنان او ازدحام کردند.» (قرآن، ۱۹: ۷۲)

نکته جالب اینجاست که این موجودات نادیدنی را بغیر از یک فرد شیّاد، هیچکس دیگر نمی تواند ببیند. الله بارها در قرآن به محمد فرمان می دهد، به مردم بگوید که او هم مانند آنها تنها یک فرد بشر می باشد و دانش او توان آنرا ندارد که چیزهای غیر قابل دیدن را مشاهده کند. او نه فرشته است و نه اینکه به گنج های الله دسترسی دارد و نه اینکه دارای توان غیر عادی است، بلکه تنها یک پیامبر می باشد. (قرآن، ۱۸۸، ۷: ۵۰، ۶) در آیه ۶ سوره فصلّت نیز الله به محمد فرمان می دهد به مردم بگوید، که او نیز مانند سایر افراد بشر یک انسان بوده و دارای توان برتر از عادی نیست. ولی جای شگفت است که او درونمایه این آیه ها را فراموش می کند و سخن از دیدن موجودات مرموزی به میان می آورد که بغیر از او کسی توان مشاهده آنها را ندارد.

## جانوری که بین دو شاخش چهار میل فاصله است

آیه ۲۸ سوره النمل دارای آنچنان مفهوم شیرین و خنثه آوری است که افسانه نویس های کمدی را به شگفت وامی دارد. این آیه می گوید، هنگامی که وعده عذاب کافران فرا برسد، الله از ژرفای زمین جانوری را می فرستد تا حساب کافران را برسد. این جانود، دارای انگشتر سلیمان پسر داود و عصای موسی پسر عمران است. این جانور که «دَابَّةُ الْأَرْضِ» نامیده می شود با عصای موسی سبب می شود که چهره ایمانداران بیشتر نورانی شود. او بینی کافران را با مهر سلیمان مهر می کند مردم

گرد هم جمع می‌آیند و هر یک می‌گوید: «تو یک فرد با ایمان هستی.» دیگران می‌گویند: «تو یک کافر هستی.»

پسامبر در باره فروزه‌های «دَابَّةُ الْأَرْضِ» گفته است، او دارای جثه‌ای بس بزرگ و پشمالو و دم و ساق پا‌های دراز است. بین دو شاخ او ۶ کیلومتر (در حدود ۴ میل) فاصله است؛ سرش شبیه به گاو، گردنش مانند شتر مرغ و سینه‌اش به سینه شیر شباهت دارد.<sup>199</sup> نخستین بار او از مناطق بیابانی پدیدار می‌شود و کسی از اهالی مکه از او آگاهی پیدا نمی‌کند. سپس، او ناپدید می‌شود. آنگاه دوباره پدیدار می‌شود و در این هنگام بیابان نشین‌ها از آمدنش آگاهی می‌یابند و خبر آمدنش در شهر مکه نیز شایع خواهد شد. مرتبه سوم که «دَابَّةُ الْأَرْضِ» پدید می‌آید، مردم در مسجد بزرگ مکه، او را بین گوشه‌خانه کعبه و مقام ابراهیم مشاهده خواهند کرد. هنگامی که او سرش را تکان می‌دهد، گرد و خاک از آن بیرون می‌ریزد. هر کسی بغیر از افراد با ایمان از او فرار می‌کنند.<sup>200</sup>

آیا پراستی مسلمانان جهان به این اراجیف خرد آزار ایمان دارند؟ هر گاه پاسخ مثبت باشد، باید برای خرد مرده آنها به سوگ نشست!

### تئوری ناسخ و منسوخ، برهان علمی بوجی قرآن

برای پنهان نگهداشتن بیهودگی‌های قرآن، یک رشته به اصطلاح علمی در فقه اسلامی به وجود آورده‌اند که تئوری ناسخ و منسوخ نامیده می‌شود. این تئوری در دو آیه قرآن به شرح زیر وارد شده است:

• مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِمَّا أُرْسِلُوا لِمَنْ تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٠﴾  
ما هیچ آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم و یا حکم آنرا متروک نمی‌سازیم، مگر اینکه بهتر

<sup>199</sup>Abdullah Muhammad Khoje, *The End of the Journey* (Washington, D.C.: The Islamic Center, 1987), pp. 48-49.

<sup>200</sup>Mehdi Elahi Ghomsheie, *Koranelkarim* (Ghom: Osweh Publications, 1991), p. 384.

<sup>201</sup>Khoje, *The End of the Journey*, pp. 48-49.



از آن یا مسائند آنرا بیساوریم. آیا مردم نمی دانند که الله بر هر چیزی قادر است.  
(قرآن، ۱۰۶: ۲)

وَإِذَا بَدُلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُبْتَلٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۶﴾  
هنگامی که ما آیه ای را از روی مصلحت نسخ کنیم، به جای آن آیه دیگری  
می آوریم و الله خوب می داند، چه آیه ای نازل کند. می گویند، تو همیشه بر الله  
افترا می بندی، چنین نیست، بلکه بیشتر آنها نمی فهمند. (قرآن، ۱۰۱: ۱۶)

هیچکس این حقیقت را انکار نمی کند که برخی از آیه های قرآن منسوخ شده اند، ولی در بین مقامات مذهبی اسلام در باره شماره آیه های منسوخ شده اختلاف بسیاری وجود دارد. برخی از به اصطلاح علمای اسلام، شماره آیه های منسوخ شده را بسیار ناچیز دانسته و آنها را به پنج آیه محدود می کنند، ولی گروهی دیگر باور دارند که شماره آیه های منسوخ شده، به ۲۲۵ آیه می رسد.

بسیار تماخره آمیز است که در حالیکه آیه ۲۶ سوره کهف می گوید: «... الله به گونه کامل به تمام اسرار و رموز آسمان ها و زمین آگاهی دارد و او هر چیزی را می بیند و می شنود...» و نیز آیه ۶۴ سوره یونس می گوید: «... سخنان الله را بهیچوجه نمی توان تغییر داد...» ولی در باره آیه های ناسخ و منسوخ، الله نخست آیه های اشتباه و نامناسبی را به اصطلاح به پیامبرش وحی می کند و سپس، در پی اصلاح و بهترسازی و تغییر آنها برمی آید. باید گفت که اگر براستی الله همه چیزدان و قادر متعال بوده و هیچگونه تغییری در سخنان او امکان پذیر نیست، چگونه است که او در آغاز بهترین آیه را وحی نمی کند که بعد ناچار به تغییر آن نباشد. هرگاه غایت نیکی ها از الله ناشی می شود، چرا او در آغاز مرتکب اشتباه می شود و سپس در پی اصلاح و تغییر آن برمی آید. بدیهی است که اگر یک فرد عادی بشر (البته نه یک فیلسوف، یا سیاستمدار و غیره)، در ابراز عقیده و یا تصمیمی مرتکب اشتباهی بشود، اعتبار و ارزش خود را از دست خواهد داد، ولی به نگر می رسد که الله لوده اسلام و پیامبرش در ارتکاب اشتباه مصوئیت دارند.

بیشتر آیه های منسوخه، وابسته به زمانی هستند که محمد در مکه بسر می برده است. زیرا هنگامی که محمد در مکه بسر می برد و هنوز مزه قدرت را نچشیده بود، وانمود می کرد که او اندرزگوئی بیش نیست و وظیفه اش تنها اینست که آیه هائی را

که الله به او فرمان می‌دهد به آگاهی مردم برساند و در برابر آنها و بازتابی که در این راستا نشان می‌دهند، شکیبائی به خرج دهد و مجازات افراد نافرمان را به الله واگذارد. ولی هنگامی که به مدینه رفت و قدرت حکومت را در این شهر به دست گرفت، «کشتیان را سیاستی دگر آمد.» در مدینه محمد بسیاری از آیه‌هائی را که دلالت بر نرمش منش داشت، منسوخ کرد و برای وادار کردن مردم به پیروی از دستورانش سیاست شمشیر در پیش گرفت. آیه‌های جدیدی که محمد در مدینه به وجود آورد، آیه‌های مکی را نسخ و لغو می‌کنند و به او و مسلمانان فرمان می‌دهند، به جنگ و جهاد دست بزنند، ترور کنند و بکشند. در زیر چند نمونه هم از آیه‌های ناسخ و هم منسوخ خواهیم آورد:

**آیه‌های منسوخ شده** - «بگو، ای مردم شما هر چه می‌خواهید بکنید، من نیز به وظیفه خود عمل می‌کنم، به زودی شما خواهید دید چه کسی در آخرت رستگار خواهد شد....» (۱۳۵: ۶). پس اگر شما از حق روی گردانیده و اندرز مرا نپذیرید، از شما مزدی نخواهم خواست، زیرا پاداش من با الله است....» (۷۲: ۱۰). «آمت را از روزی که مردم از آن غافلند، آگاه کن.» (۳۹: ۱۹). «بنا بر این، در کار آنها شتاب مکن....» (۸۴: ۱۹). «کوشش کن در برابر آنچه که آنها می‌گویند، شکیبا باشی....» (۱۷: ۲۰، ۱۳۰: ۲۸). «بگو هر یک از ما شکیبائی به کار گرفته ایم، شما هم همین کار را انجام دهید....» (۱۳۵: ۲۰). بگو، ای مرد، من به رسالت برگزیده شده‌ام که تنها به شما آگاهی بدهم.» (۴۹: ۲۲). «اگر آنها با تو با تو دشمنی ورزیدند، بگو، (الله خوب می‌داند، شما چه می‌کنید.» (۶۸: ۲۲). «کوشش کن، برای مدتی آنها را در جهل و ناآگاهی باقی بگذاری.» (۵۴: ۲۳). «تو آزار و بدیهای آنها را به آنچه نیکوتر است، پاداش ده....» (۹۶: ۲۳). «و نسبت به آنچه که آنها می‌گویند، شکیبا باش، و به گونه نیکوئی از آنها دوری گزین.» (۱۰: ۷۳).

**آیه‌های ناسخ** - «هر زمانی که به آنها دست یافتی، آنها را بکش...» (۱۹۱: ۲). «تا آن اندازه از آنها بکش تا فتنه و فساد از روی زمین برداشته شود و دین الله همه جا گسترش یابد....» (۱۹۳: ۲). «جنگ و کشتار برای شما مقرر گردیده، اگر چه

ممکن است، شما به آن تمایلی نداشته باشید....» (۲:۲۱۶). «... هر کجا آنها را یافتید بگیرید و بکشیدشان....» (۴:۸۹). «مشرکین را هر کجا یافتید، آنها را بکشید....» (۹:۵). «در برابر آنهایی که به الله و روز قیامت ایمان ندارند، جهاد کنید....» (۹: ۲۹). «با غیر مسلمانانی که پیرامون خود می یابید، جنگ و جهاد کنید....» (۹: ۱۲۳). هر زمانی که آنها یافت شوند، باید دستگیر شده و بیرحمانه کشته شوند....» (۳۳:۶۱)<sup>۲۰۳</sup>.

الهیات اسلامی به اندازه ای دامنه تئوری ناسخ و منسوخ را گسترش داده که آنرا به یک رشته علمی تبدیل کرده است. یکی از کتاب های تفسیر قرآن (کشف الاسرار، در تفسیر آیه ۱۰۶ سوره بقره می نویسد: «عقیده نخستین این بوده که تئوری ناسخ و منسوخ، هم شامل قرآن می شود و هم حدیث.» بدین ترتیب می توان گفت که از یکسو، قرآن خود را نسخ می کند و حدیث قرآن را و از دگرسو، حدیث خودش را نسخ می کند و قرآن حدیث را. تمام این نکات را فقه اسلامی مورد پذیرش و تأیید قرار داده است.<sup>۲۰۴</sup>

تردید نیست که مباحث بچگانه فقه اسلامی که تمام اصول و احکام اسلام را دربر گرفته، مغز های افراد مسلمان را سنگی و ایستا کرده است. شگفت نیست که ملت های اسلامی که دارای بزرگترین بخش ثروت های طبیعی جهان هستند، از واپسگراترین ملت های دنیا به شمار می روند. Michael Moravesik بر پایه تعریفی که Whewell در سال ۱۸۴۰ برای «دانشمند» به عمل آورده، آمار دانشمندان نویسنده را در سال ۱۹۷۶ به شرح زیر پژوهش کرده است:

تمام جهان	۳۵۲/۰۰۰
کشورهای جهان سوم	۱۹/۰۰۰
کشورهای مسلمان	۳/۳۰۰
اسرائیل	۶/۱۰۰

<sup>203</sup> Ibid.

<sup>204</sup> Ibid., p. 60.

نکته جالب آنست که در حالیکه در سال ۱۹۷۶، شمار نویسندگان هندوستان ۲.۲۶۰٪ و پاکستان یک کشور اسلامی ۰.۰۵۵٪ بوده است. اهمیت این آمار در آنست که هندوستان و پاکستان، هر دو تا سال ۱۹۴۷ یک مملّت واحد بودند و این دو کشور تشکیل شبه قاره هندوستان را می‌دادند. ولی، در سال ۱۹۴۷ که این شبه قاره به سبب وجود اختلاف بین هندوها و مسلمانان به دو سرزمین هندوستان و پاکستان تجزیه شد و بخش‌های شمال غربی و شمال شرقی که مسلمان نشین بودند، تشکیل کشور پاکستان و بقیه شبه قاره که هندونشین بود، به شکل هندوستان باقی ماند. از زمان جدائی این دو سرزمین اختلاف بین مسلمانان و هندوها از نگر علمی آشکار شد تا به نسبت ذکر شده در آمار رسید. پژوهش دیگری در باره شماره کتاب‌های علمی که در این دو کشور به چاپ رسیده، نشان می‌دهد که در سال ۱۹۸۸ در هندوستان (با جمعیت هفتصد میلیون نفر)، ۹۰ کتاب و در پاکستان (با جمعیت نود میلیون نفر)، تنها ۴ کتاب بوده است.<sup>۲۰۵</sup>

### مسلمان حق اندیشیدن ندارد، الله و پیامبر برای او می‌اندیشند و تصمیم می‌گیرند

بر پایه آیه ۳۶ سوره احزاب قرآن، هنگامی که الله و پیامبرش در باره امری تصمیم گرفتند، دیگر فرد مسلمان حق اندیشیدن برای تغییر تصمیم الله و پیامبر را ندارد. متن آیه چنین است:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ لِّذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ تَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿۳۶﴾

«هیچ مرد و زنی را در کاری که الله و رسول حکم کنند و تصمیم بگیرند، اراده و اختیاری نیست و هر کس از رسول و الله نافرمانی کند، سخت به گمراهی افتاده

<sup>205</sup> Data on trade and technology in Muslim countries has been collected in useful form in the *International Conference on Science in Islamic Polity*, vol. 1, (Islamabad: Ministry of Scienc and Technology), pp. 350-354, quoted by Parvez Hoodbhoy, *Islam and Science* (New Jersey: Zed Books, 1991), pp. 33-34.

است.»

قرآن یوسف علی، آیه بالا را چنین تفسیر می کند: «ما نباید با خرد تو دریی رقابت با خرد الله بر آئیم... ما باید تصمیم الله را با کمال وفاداری و ایمان بپذیریم و برای اجرای دستور و تصمیم او غایت کوشش خود را به کار گیریم. ما باید برای همیشه اراده خود را در خواست و اراده الهی ادغام کنیم.»<sup>206</sup> قرآن دیگری با فرنام **The Bounteous Koran** که با کوشش کاتب به چاپ رسیده، آیه بالا را چنین تفسیر می کند: «این آیه در باره زینب بنت جحش، دختر عموی پیامبر به او وحی شد. بدین شرح که پیامبر میل داشت، زینب بنت جحش را به ازدواج پسر خوانده اش زید بن حارث در آورد، ولی زینب و برادرش، هر دو با این کار مخالف بودند و از اینرو، آیه بالا نازل شد که زمانی که الله و پیامبرش در باره موضوعی تصمیم گرفتند، فرد با ایمان، چاره ای بجز پذیرش آن ندارد. بنابراین زینب با وجود اینکه مایل به ازدواج با زید نبود، ولی ناچار به پذیرش دستور محمد شد. ولی، بعدها از زید طلاق گرفت و همسر محمد شد.»<sup>207</sup> (این همان زینبی است که محمد، روزی که برای دیدن زید به خانه اش رفته بود، بدن نیمه لختش را دید و عاشق او شد و او را با پشت هم اندازی از دست زید در آورد و او را به زنان حرمسرایش افزود. این باز نمود از نویسنده کتاب است.)

### باز نمود

متن آیه بالا بدون هیچ تردید، نشان می دهد که اسلام یک کیش فالتالیم و جبری است. در اسلام، همه چیز از پیش بوسیله الله مقدر شده و فرد مسلمان بهیچوجه دارای آزادی اندیشه و گزینش داوطلبانه نیست. مسلمان باید در خرد و سایر سرمایه های ذهنی اش را قفل کند و منتظر باشد تا ببیند الله برای او از پیش چه

<sup>206</sup> Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Qur'an*, vol. 2, (New York: Hafner Publishing Company, 1946), Commentary 2731, p. 1117.

<sup>207</sup> Dr. Katib *The Bounteous Koran*, Commentary 34, p. 555.

تصمیمی گرفته و برایش چه مقدر کرده است. اصل تقدیر و سرنوشت، مسلمانان را وادار می‌کند باور داشته باشند که رویدادهای زندگی آنها بوسیله یک نیروی خارجی مطلق و نرزش ناپذیر زیر کنترل قرار دارد و اختیار زندگی آنها در دست خودشان نیست. بدین ترتیب، یک مسلمان راستین از خرد خود جدا بر سر می‌برد و گیاهوارانه زندگی می‌کند.

نکته جالب در تفسیر دوّم آیه بالا که بوسیله کاتب به عمل آمده، اینست که یک زن بینوا نخست بر خلاف احساسات درونی اش، آلت ارضاء تمایل خودپسندانه یک فرد حیلّه باز به نام پیامبر الله شده و به ازدواجی که او برایش مصلحت می‌داند، تن در می‌دهد و سپس قربانی شهوت نفسانی همان فرد پیامبر قرار می‌گیرد، از ازدواجی که او به فرمان الله برایش مصلحت دیده، می‌برد و به ازدواج خود پیامبر در می‌آید. در مورد نخست، آن زن بینوا مجبور می‌شود بر خلاف اراده اش به یک ازدواج ناخواسته تن در دهد و در مورد دوّم همسر جوانش را که ممکن است نسبت به او احساسات عاطفی پیدا کرده باشد، طلاق دهد و به ازدواج مرد سالخورده شیادی درآید که سن پدرش را دارد. اگر چه موضوع ازدواج، مهمترین رویداد تاریخ زندگی آن زن به شمار می‌رود، ولی در هیچیک از آنها، اراده وی هیچ نقشی ندارد و الله و پیامبر برایش تصمیم می‌گیرند.

این رویداد آشکارا ثابت می‌کند که اسلام کیش تقدیر و سرنوشت از پیش ساخته شده است. مسلمان در اداره امور زندگی خود، دارای اندیشه آزاد و اختیاری نیست و باید به جای بهره برداری از اراده اش منتظر بماند تا در یابد الله و پیامبر برای او در پیش چه تصمیمی گرفته اند.

### یکی از کاتبان قرآن شیادی محمد را کشف کرد و از اسلام خارج شد

یکی از منطقی ترین فرنودها برای اثبات اینکه کتاب قرآن بوسیله خود محمد به رشته نگارش درآمده، رویداد وابسته به «عبدالله بن سعد بن ابی سرح»، یکی از کاتبان قرآن می‌باشد. هنگامی که محمد در مدینه سکونت داشت، عبدالله و چهار نفر دیگر را استخدام کرده بود تا به اصطلاح الهاماتی را که به او می‌شود، به رشته نگارش درآورند. در چندین مورد، هنگامی که محمد موضوعی را به عبدالله دیکته

می کرد، وی عقیده اصلاحی اش را در آن باره اظهار می داشت و محمد نیز بدون هیچگونه اعتراض و یا مقاومتی عقیده او را می پذیرفت. پس از چندین مرتبه که عبدالله نگر مشورتی و اصلاحی خود را برای محمد بیان کرد و وی بدون هیچ بازتابی به پیشنهادات او تسلیم شد، عبدالله ایمانش را نسبت به محمد و قرآن به عنوان یک کتاب الهی از دست داد و محمد را ترک کرد و به مکه رفت و به قریش پیوست.<sup>۲۰۸</sup>

محمد دستور داده بود، چند نفر از مخالفانش ولو آنکه خود را به پرده های خانه کعبه چسبانیده باشند، اعدام شوند که یکی از آنها عبدالله بود. در زمانی که محمد بر مکه پیروز شد، عبدالله دستگیر شد و محمد دستور داد او را اعدام کنند. ولی، عثمان، داماد محمد که برادر رضاعی عبدالله بود، از محمد درخواست بخشش او را نمود. محمد، برای مدتی سکوت کرد و به درخواست عثمان پاسخی نداد. پس از مدتی محمد سکوتش را در باره سرنوشت عبدالله شکست و به پیروانش گفت: «من در باره عبدالله سکوت کردم تا یکی از شما سر او را برای من بیاورید.» یکی از انصار گفت: «چرا تو به من اشاره ای نکردی تا سرش را برایت بیاورم.» محمد، پاسخ داد: «پیامبر با اشاره دستور کشتن کسی را نمی دهد.»<sup>۲۰۹</sup> محمد، سرانجام از روی بی میلی عبدالله را بخشید.

### باز نمود

محمد در باره کشتن «عبدالله بن سعد بن ابی سرح» که میج او را در پشت هم اندازی باز کرد، به گونه ای که گفتیم اظهار می دارد: «پیامبر با اشاره دستور کشتن کسی را نمی دهد.» در حالیکه به کیفیتی که در مطالب فصل پنجم همین کتاب خواهد آمد، او آشکارا دستور داد، مخالفانش به وحشیانه ترین وضع ممکن ترور و کشته شوند.

<sup>208</sup> Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1995), p. 114.

<sup>209</sup> At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 8, pp. 178-179, Ibn Ishaq, p. 550.

### خرافات قرآن باید بر اصول اخلاقی برتری داده شوند

در دانش حکمت الهی دیدمانی وجود دارد که Antinomianism نامیده می‌شود. این دکترین حاکی است که ایمان به باورهای مذهبی باید بر اصول و موازین اخلاقی برتری داده شوند و رستگاری انسان تنها بوسیله ایمان به باورهای دینی او به وجود می‌آید و نه کارکرد اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی. این تئوری که در زبان فارسی می‌توان آنرا به (دین برتر از اخلاق) برگردان کرد، در اصول و احکام اسلامی بیش از سایر ادیان ابراهیمی کاربرد کامل دارد و به همین دلیل نیز دین اسلام از سایر ادیان ابراهیمی جزمی‌تر و بنیادگرایانه‌تر به شمار می‌رود.

هنگامی که دین و اخلاق با یکدیگر مقایسه می‌شوند، پیوسته باورهای دینی در بالای اصول اخلاقی قرار می‌گیرند. یک فرد انسان در همبودگاه بشر بوسیله عقاید دینی اش ارزشیابی می‌شود و نه اصول و ارزش‌های انسانی او. بویژه اسلام باور دارد، پیش از اینکه فرد بشر یا به یهنه هستی بگذارد، بوسیله خداوند در سرشت یا نیکو آفریده شده و یا مردود و ملعون. در این راستا، به نگر می‌رسد که محمد، بر آنچه که مارتین لوتر و جان کالون برای بشریت به ارمغان آوردند، هزاران سال پیشی گرفته است. زیرا، آنها به بشر گفتند: «هیچیک از شما تنها بوسیله اعمال و رفتارشان رستگار نخواهید شد، زیرا رستگاری انسان یا در نتیجه اینکه عیسی مسیح خود را برای نجات پیروانش قربانی کرد به وجود خواهد آمد و یا بوسیله شفاعت و میانجیگری او و نه مهر خدا نسبت به بندگانش.»<sup>210</sup> محمد نیز پیش از آنها به پیروانش گفته بود: «در رفتارشان پیوسته میانه روی را پیشه کنید. ولی اگر در انجام این کار توفیق نیافتید، از بهشت بگذرید و هرچه می‌خواهید انجام دهید، زیرا هیچکس تنها به سبب کردار و رفتارشان به بهشت نخواهد رفت.»<sup>211</sup>

امانوئل کانت، فیلسوف والاجاه سده هیجدهم باور داشت که منش اخلاقی یک

<sup>210</sup> *Sahih Muslim*, trans. Abdul Hamid Siddiqi, 4 vols., vol. 4, (Beirut, Lebanon: Dar al Arabia, 2002), pp. 1472-1473.

<sup>211</sup> *Ibid.*, p. 1473.



پدیده درون ذاتی است که نباید آنرا با عوامل خارجی پیوند داد. او باور داشت انگیزه انسان برای انجام عمل نیکو باید نفس درونی او باشد و نه اینکه در انتظار گرفتن پاداش و یا حتی جبران آن به عمل نیک دست بزند. این فلسفه اخلاقی که **Deontology** نامیده می شود حاکی است که عمل نیک و بد را باید از فروزه های ذاتی آن شناخت و نه نتایج و فرآیندهای آن. برای مثال، هر گاه انسان به سبب پیوند دوستی با دیگری دست به عمل نیکو می زند نمی توان به عمل او ارزش مثبت داد. زیرا انگیزه فرد برای انجام آن عمل پیوندهای دوستی اش با دیگری بوده و نه اینکه منش نیک را به خاطر نفس مثبت عمل انجام داده باشد. این دیدمان فلسفی باور دارد که برخی از اعمال بدون توجه به نتایجی که به باور خواهند آورد، در نفس نکوهیده و زشت هستند، مانند دروغگوئی، شکستن قول و پیمان، مجازات فرد بیگناه و ارتکاب آدمکشی. ولی به گونه ای که در شرح رویدادهای زندگی محمد نوشته شد، او آشکارا دروغگوئی را در برخی موارد تجویز کرده و در مذهب شیعه، «تقیه» یعنی «دروغگوئی شرعی» مجاز شده است. (به صفحه ۲۷۸ همین کتاب و مطالب صفحه ۱۳۹ به بعد کتاب شیعه گری و امام زمان نگارش همین نویسنده مراجعه فرمائید).

گفتارهای سپنتای مشهوری مانند «انجام وظیفه باید به خاطر نفس وظیفه انجام بگیرد»، «پاداش پاکدامنی، وجود نفس پاکدامنی است» و «عدالت به بهای خراب شدن آسمان باید اجرا گردد» از دست آوردهای همین دیدمان فلسفی است. ولی در فرهنگ ادیان آسمانی اندیشه و منش نیک را تنها در خواست های سودجویانه نمایندگان موجودات نادیده آسمانی که در وجود خود خواه و نفس پرست خود آنها دگر دیس شده و غیر از خودشان فرد دیگری توان تماس با آنها را ندارد باید جستجو کرد. به هر روی، کانت فیلسوف و الارته آلمانی اصول اخلاق و ارزش های اخلاقی انسان را بالا و برتر از «متافیزیک» قرار می دهد، ولی پیامبران و دگانداران دینی خرافات و افسانه های خود ساخته متافیزیکی را بالاتر از اخلاق و ارزش های اخلاقی انسان بر می شمارند.

به گونه ای که می دانیم چون محمد اظهار داشت که او پیامبر پایانی بوده و کتاب قرآن برای همه ملّت ها و تمام دوره های گوناگون به وجود آمده، از اینرو امکان ایجاد هر گونه جنبش اصلاحی را در اسلام از بین برد و این دین به شکل یک کیش

جزمی و در بسته درآمد. هر گاه نیز به ندرت جنبش‌هایی مانند جنبش معتزله برای اصلاح اسلام و دادن یک چهره نسبتاً انسانی به آن پدید آمده بیدرتنگ سرکوب و نابود شده است. ولی در مسیحیت جنبش‌های مذهبی بسیاری برای دین مسیح به وجود آمد که یکی از آنها پس از جنگ دوّم جهانی در برابر تئوری Antinomianism پدید آمد و در سال‌های دهه ۱۹۶۰ به اوج خود رسید. این تئوری Situation ethics نامیده شده که در زبان فارسی می‌توان آنرا به «اخلاق متناسب با موقعیت» برگردان کرد. این تئوری بازتابی بود که در برابر قانونمندی متافیزیکی و مطلق‌گرائی مذهبی پدید آمد و نوآوران آن زیر تأثیر شدید فلاسفه اکزیستانسیالیسم Existencialism (وجودگرائی) فرانسه و تا حدودی مبتکرین دیدمان Nihilism (انکارگرائی) آلمان پس از جنگ دوّم جهانی قرار گرفته بودند.

بر خلاف اصول اخلاقی سنتی که عمل انسان را تنها بر پایه نفس فیزیکی عمل ارزشیابی می‌کرد، فلاسفه نوآور تئوری Situation ethics باور داشتند که ارزشیابی عمل انسان تنها بر پایه نفس فیزیکی عمل، بسنده نیست، بلکه افزون بر آن قصد و هدف عامل عمل، شرایطی که عمل در آن انجام گرفته و فرآیندهای قابل پیش‌بینی از عمل نیز برای ارزشیابی عمل انسان باید در نظر گرفته شود. این تئوری اصول سنتی اخلاقی را ردّ نمی‌کرد، بلکه معتقد بود که عوامل یاد شده نیز باید در هنگام ارزشیابی عمل در نظر گرفته شوند. به گونه کلی باید گفت که این تئوری اصول و مقرّرات اخلاقی را که بر پایه حقوق طبیعی بنیاد گرفته بود ردّ می‌کرد و باور داشت که ارزش اخلاقی عمل انسان باید از وجدان او و بدون اینکه عادات و رسوم و آداب در آن نقشی داشته باشند انجام بگیرد و داور لزوم انجام عمل و یا خودداری از عمل باید وجدان آزاد انسان باشد. به گفته دیگر، این تئوری باور داشت هنگامی که انسان به انجام عملی تصمیم می‌گیرد نباید خود را در چارچوب قوانین و مقرّرات جزمی و دوگماتیسم سنتی محدود کند، بلکه باید عمل را با داور کامل وجدان و بر پایه وظائفی که اجتماع بر دوشش گذاشته مسئولانه انجام دهد.

اگر چه مسیحیان نسبت به سایر ادیان ابراهیمی از برخی آزادی‌های نسبی بهره می‌برند با این وجود، پاپ پی دوازدهم اصول عقاید فلاسفه نوآور این تئوری را

مخالف اخلاقیات کاتولیک ها تشخیص داد و آنها را متهم به Moral relativism (نسبی گرایی اخلاقی)، Subjectivism (احساس گرایی فردی) و Individualism (فردگرایی) کرد.

### ثروتمندان نباید به نیازمندان کمک کنند

در فصل دوم این کتاب در باره نادیده گرفتن حقوق بشر در اسلام بررسی بایسته انجام گردید و روشن شد که نگر اسلام در باره حقوق بشر با سایر ادیان و مذاهب و فرهنگ های گوناگون جهان به گونه کامل متفاوت بوده و قرآن بیشتر به حقوق الله توجه دارد و نه افراد بشر. دلیل این امر نیز آنست که محمد با تمام وجود در سراسر قرآن کوشش می کند خود را در ردیف الله جای دهد. یکی دگر از کاستی های کتاب قرآن در این راستا آنست که در این کتاب و نیز سایر نوشتارهای اسلامی به انسانگرایی نیز توجهی نشده است. از درونمایه قرآن چنین به نگر می رسد که الله جهان را برای آن آفریده است که موجوداتش در سراسر عمر آلت شکنجه او باشند. شاید بتوان گفت، هیچ مکتب فکری به اندازه اسلام نسبت به انسانگرایی بی اعتنا نبوده، چه رسد به سایر مذاهب. در قرآن آیه های زیادی وجود دارند که در باره برده داری و چگونگی رفتار با برده ها سخن می گویند. درست است که قرآن و اسلام، زنان را برابر با کالا و یا آلت بر آوردن نفسانیات مرد به شمار آورده، با این وجود وضع برده ها در اسلام از زنها نیز اسفبارتر است. آیه ۷۱ سوره نحل می گوید:

وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ وَلِلرِّزْقِ قَمَآلِذِیْنَ فَضَّلُوا بَرَآءَةً رِّزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ قَهْمٌ  
وَبِهٖ سُوْرَةُ اَفِیْغَمَةِ لِلّٰهِ یَجْمَعُوْنَ ﴿۷۱﴾

«الله رزق و روزی برخی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده است. آنهایی که رزقشان بر دیگران افزونتر شده، به زیردستان و برده هایشان افزونی خود را نخواهد داد تا با آنها برابر شوند. پس آیا موهبت ایمان به خدا را باید انکار کنند.»<sup>۲۱۲</sup>  
مانند سایر مواردی که مفسرین قرآن کوشش کرده اند، با هنر پیچانیدن

<sup>212</sup> Faruq Sherif, *A guide to the Contents of the Koran*, pp. 135-136.

واژه‌های قرآن، معانی آنها را دگرگون کرده و برای مفاهیم آنها، یک چهره انسانی به وجود بیاورند، سید ابوالعلاء معدودی نیز در این راستا در باره تفسیر آیه بالا می‌نویسد: «حقیقت آنست که متن این آیه بهیچوجه با امور و مسائل اقتصادی پیوندی ندارد. بلکه هدف این آیه تأیید یگانگی وجود الله و رد شرک و چندخدایرستی است.»<sup>۲۱۳</sup> ولی تردید وجود ندارد که هدف این آیه بهیچوجه با موضوع یکتایرستی و چندخدایرستی پیوندی ندارد و معدودی با این سخنان غیرمنطقی خواسته است وظیفه زشت ملائی خود را به مورد اجرا بگذارد و ذهن خواننده را از مفهوم نابخردانه و انسان ستیزانه این آیه منحرف سازد. در متن عربی این آیه دو بار واژه «رزق» ذکر شده است، باید از این ملای سنگی مغز پرشش نمود، در کدام فرهنگ لغتی واژه «رزق» مفهوم «یکتایرستی» و «چندخدایرستی» دارد.

در آیه ۲۸ سوره روم، الله مثالی می‌زند تا مهر خود را نسبت به طاغوتی‌هایی که به آنها بیش از دیگران ثروت بخشیده و آنها را بر دیگران برتری داده است به اثبات برساند. آیه‌های بعدی نیز با همین موضوع پیوند دارند.

شَرِبْتُمْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ قَبْلَ أَنْ نَرْزُقَهُمْ فَمَا كَانُوا مُشْكِرِينَ ﴿۲۸﴾  
فَأَنْتُمْ بِهِ سَوَاءٌ تَعَابُرْتَهُمْ كَجَحِيَّتِكُمْ أَنْتُمْ كَذَلِكَ تَفْضِلُ الْآيَاتِ الْفُتُورِ ﴿۲۹﴾  
«در اینجا مثالی از زندگی خود شما برایتان زده می‌شود. آیا هیچیک از غلامان و کنیزان ملکی شما در آنچه که ما روزی شما کردیم با شما شریک هستند تا شما آنها در آن چیز برابر باشید؟ و آیا همانگونه که شما از یکدیگر ترس دارید از آنها هم می‌ترسید؟»

شَرِبْتُمْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ قَبْلَ أَنْ نَرْزُقَهُمْ فَمَا كَانُوا مُشْكِرِينَ ﴿۲۸﴾  
فَأَنْتُمْ بِهِ سَوَاءٌ تَعَابُرْتَهُمْ كَجَحِيَّتِكُمْ أَنْتُمْ كَذَلِكَ تَفْضِلُ الْآيَاتِ الْفُتُورِ ﴿۲۹﴾

«الله مثالی برای شما می‌زند. دو نفر مرد وجود دارند، یکی بنده مملوکی که قادر

<sup>213</sup>Sayyid Abul Alaa' Mawdudi, *Toward Understanding the Qur'an*, English version of *Tafhim al-quor'an*. (United Kingdom: The Islamic Foundation, 1993), p. 345.

به هیچ چیز نیست و به گونه کامل زیر قدرت اربابش بسر می برد و دیگری بنده آزادی که ما به او روزی نیکو و مال فراوان دهش کردیم و او آشکار و پنهان به هر کس اراده کند، بخشش می کند. آیا این دو یکسان هستند؟ ستایش ویژه الله است، ولی بیشتر مردم آگاه نیستند.» (قرآن، ۱۶: ۷۵)

وَمَنْ يَأْتِ اللَّهَ تَنَاجُتًا فَهُوَ بِأَنَّهَا أَتَتْهُ لَئِيَّا يَخْتِيرُ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْتِرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٥﴾

در آیه ۷۶ همان سوره (نحل)، الله با یرششی که می کند، نشان می دهد که او افراد مردم را چنین آفریده که برخی فرمانبردار بعضی دیگر باشند و این سرشت طبیعی زندگی بشر است:

أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ زَوْجًا كَرِيمًا فَسَمِعْتُمْ نَبِيَّهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٧٦﴾

آیا بین یک فرد گنگ و لال و عاجز که باری بر دوش مالک خود هست و مردی آزاد و توانمند که با دادگری رفتار می کند و راه درست را می پیماید، برابری وجود دارد؟ (قرآن، ۱۶: ۷۶)

آیه های بالا و سایر متون قرآن نشان می دهند که فرمانبرداری برخی از افراد مردم نسبت به بعضی دیگر غیر منصفانه و ناعادلانه نیست، بلکه برعکس از اصول ثابت زندگی به شمار می رود. در آیه ۳۲ سوره زخرف، الله آشکارا می گوید، «او روزی بعضی از مردم را بر برخی دیگر برتری و افزونی داده تا گروهی از مردم گروه دیگری را به خدمت خود در آورند.»<sup>214</sup>

آیه ۲۵ سوره نساء به مسلمانان توصیه می کند که اگر توان مالی برای ازدواج با یک زن آزاد را ندارند، می توانند یک زن برده مسلمان را به ازدواج خود در بیاورند. آیه ۶ سوره المؤمنون و آیه ۳۰ سوره المعارج، مردان ازدواج کرده را از پیوندهای جنسی نامشروع منع می کند، ولی این قاعده درباره زنان برده به کار نمی رود و مرد ازدواج کرده می تواند با زنان برده مسلمان نیز روابط جنسی داشته باشد. آیه ۵۲ سوره احزاب، محمد را از زندگی جنسی با گروهی از زنانی که نام می برد، نهی

<sup>214</sup> Ibid. p. 136.

می کند، ولی زنان برده را از شمول آن قاعده برکنار می نماید. آیه ۳۱ سوره النور مقرر می کند که زنان باید شرمگاه خود و زیورآلاتشان را از مردان (بغیر از آنهایی که در طبقه خویشاوندی ویژه ای قرار دارند) بیوشانند، ولی این قاعده نیز شامل زنان برده نخواهد شد.<sup>۲۱۵</sup>

اگر چه مارکسیسم در این زمان به شکل یک تئوری ورشکسته درآمده، ولی به نگر می آید که حتی این تئوری نیز از جهت انسانگرایی با اسلام شایسته برابری نبوده و بمراتب بالاتر از آن قرار دارد. فرنود این باور آنست که بر پایه مارکسیسم، پس از انقلاب پرولتاریا، نخستین مرحله کمونیسم که «کمونیسم خام» و یا «سوسیالیسم» نامیده شده، آغاز می شود. در این مرحله حکومت و قانون که شامل تشریفات اداری، پلیس و نیروهای نظامی است، بتدریج از بین خواهند رفت. در پایان این دوره انتقالی، مرحله دوم که «کمونیسم کامل» نامیده شده، آغاز خواهد شد. بنابر نوشتارهای مارکسیست ها، «سوسیالیسم» و یا «کمونیسم خام» بمراتب از کاپیتالیسم دموکراتیک تر خواهد بود، ولی دموکراسی «کمونیسم کامل» به اندازه ای تمامیت و کمال خواهد داشت که هر گونه اختلاف عقیده ای بدون ایجاد هیچگونه اثر نامطلوبی حل خواهد شد.<sup>۲۱۶</sup>

اکنون باید توجه داشت که در مرحله «کمونیسم خام» هر کسی بر پایه توانائی اش کار می کند و به اندازه زمانی که کار کرده، مزد می گیرد. ولی، در مرحله «کمونیسم کامل» هر فردی بر پایه توانائی اش کار خواهد کرد و به اندازه نیازهای زندگی اش مزد خواهد گرفت. به گفته دیگر، در یک همبودگاه کمونیستی، مزد کار بر پایه «نیازهای انسانی» پرداخت خواهد شد و چون نیازهای افراد گوناگون انسان با یکدیگر تفاوت دارد (یک فرد ازدواج کرده که دارای چهار فرزند است، نیازش بمراتب بیش از یک فرد مجرد است)، مزد کار نیز به همان اندازه متفاوت خواهد بود. به گفته دیگر، برابری مزد بر پایه توانائی کار انسان، در سیستم کمونیسم به همان اندازه دادگرانه خواهد بود که برابری مزد بر پایه ساعت های کار در رژیم

<sup>215</sup> Ibid.

<sup>216</sup> P. H. Vigor, *A Guide to Marxism* (New York: Humanities Press: 1966), p. 104.

سوسیالیسم.<sup>۲۱۷</sup>

این بود شرح چگونگی سیستم کار و مزد، در همبود گاههای سوسیالیسم و کمونیسم، ولی در سیستم دادگری الله و اسلام بر پایه آیه ۷۱ سوره نحل که در بالا شرح داده شد، «اگر ثروتمندان به برده های خود و آنهایی که از نگر مالی پائین تر از آنها هستند، کمک بکنند، مهر الله را نسبت به خود انکار کرده اند.»

### مسلمانان دروغین

در زمان کنونی اسلام پس از مسیحیت از نگر جمعیت دومین دین روی زمین بوده و مسلمانان بیش از یک بیلیون نفر و یا یک ششم از جمعیت کره زمین را تشکیل می دهند. ولی می توان گفت که شاید بیشتر مردم مسلمان دنیا و بویژه مسلمانان غیر عرب، از اسلام چیزی نمی دانند، اصول و احکام آنرا به جای نمی آورند و تنها با برچسب مسلمان «زندگی می کنند. بنابراین این گروه از مسلمانان را باید براساسی «مسلمانان دروغین و یا غیر راستین» خوانند. این افراد، اسلام را از پدران و مادران خود به ارث می برند و هیچگاه نه در پی خواندن قرآن بر می آیند و نه اینکه با اصول و احکام اسلام آشنائی دارند و نه اینکه آنها را می فهمند. از نگر روانشناسی آنها فکر می کنند که پدرانشان قرآن را برای آنها نیز خوانده و احکام آنرا پذیرفته اند و دیگر لزومی ندارد که آنها آنرا بخوانند و در باره پذیرش و یار د آن تصمیم بگیرند و همان پیوند عاطفی و احساسی ناخود آگاهانه ای را که نسبت به پدر و مادر و سرزمینی که در آن زاده شده اند، دارند به دین موروثی خود نیز پیدا می کنند. بدین ترتیب، بیشتر مسلمانان جهان در باره درونمایه قرآن و اسلام به آنچه که پدران آنها آموخته اند، بسنده می کنند و در باره فروزه های انسانی فردی که خود را پیامبر اسلام نامید و الله خود ساخته او نیز آگاهی های درست ندارند و تنها خود را مسلمان می نامند.

به تازگی یکی از دانشجویان نویسنده این کتاب برای پایان نامه تحصیلی اش با من دیدار کرد تا در باره آن با من گفتگو کند. این دختر دارای موهای طلائی و

<sup>217</sup> Ibid. p. 162.

چشمان آبی بود و من از ظاهر او در آغاز فکر کردم که باید یک دختر مسیحی و یا یهودی امریکائی باشد. ولی در جریان گفتگو او اظهار داشت که مسلمان است. آگاهی از این موضوع به سختی نویسنده را شگفت زده کرد و هنگامی که در این باره کنجکاوی کردم، معلوم شد که مادرش آلمانی و پدرش یک عرب فلسطینی است. او برایم توضیح داد که مادرش تمایل به ازدواج با پدرش را داشته و پدر شرط این کار را مسلمان شدن مادرش تعیین کرده و از اینرو مادرش به اسلام درآمده و بر پایه تمایل هر دو او نیز مسلمان زاده شده و در همین دین باقی مانده و از این موضوع نیز بسیار شاد و راضی است.

هنگامی که نویسنده در باره درونمایه قرآن و اصول و احکام اسلام با او سخن می‌گفتم، متوجه شدم که او کوچکترین دانشی نسبت به این دین ندارد. سپس به چگونگی وضع اندوهبار حقوق زن در اسلام اشاره کردم و او با نزاکت پایسته و لبخندی کنجکاوانه وانمود کرد که باور کردن سخنانم در این باره برایش بسیار مشکل است. بیدرنگ یک جلد کتاب قرآن مشهور یوسف علی را که در کتابخانه کوچک دفترم داشتم به او نشان دادم و توجهش را به متن آیه ۳۴ سوره نساء که به مرد حق می‌دهد تا «اگر همسرش نافرمانی کرد او را کتک بزند»، جلب کردم. سپس نیز فرنام چند کتاب را به او یادآوری کردم و از او خواستم در این باره بررسی کند و نتیجه را با من در میان بگذارد. افزون بر آن جهت کنجکاوی چند پرسش در باره اسلام از او به عمل آوردم و برایم معلوم شد که او حتی با شماره رکعت‌های نمازهای واجب روزانه مسلمانان نیز آشنا نیست و تا کنون نیز در عمرش روزه نگرفته است. از همه جالب تر اینکه او اظهار داشت، اگرچه خود را مسلمان می‌داند، ولی با حجاب اسلامی نیز به گونه کامل مخالف است. به هر روی، در حالیکه از آگاهی از متن آیه ۳۴ سوره نساء سخت به شگفت افتاده بود، دفترم را ترک گفت. دگر روز که در این باره با او به سخن نشستیم، اظهار داشت، مطالب کتاب‌های پیشنهادی مرا خوانده و از آگاهی از آنها به شگفت افتاده و موضوع را با مادر خود نیز در میان گذاشته است. ولی پاسخ مادر به او این بوده که اگرچه او پس از ازدواج با پدرش هیچگاه در صدد برنیامده است که با اصول و احکام اسلام آشنائی پایسته پیدا کند، ولی از ازدواج و زندگی با پدرش بسیار شاد و راضی بوده و از آن پس نیز میل دارد بدون اینکه



در باره سرشت قرآن و اسلام، دانشی به دست بیاورد، مانند گذشته یک مسلمان باقی بماند و به او نیز توصیه کرده است، از کنجکاوی در باره شناسائی اسلام دست بردارد و مانند گذشته یک مسلمان باقی بماند و با اسلام زندگی کند.

شرح زندگی اسلامدینی این خانواده نماد راستینی از بسیاری از مردم مسلمان دنیاست. بویژه زمانی که این افراد زیر افسون های ملاحی اسلامی قرار می گیرند، ناخودآگاهانه خود را تسلیم خرافات اسلامی می کنند و حتی به مسلمان بودن خود افتخار می ورزند. آنچه که برای تاریخ دنیا به اثبات رسیده اینست که دگانداران دینی و یا به اصطلاح خود این افراد، روحانیون به هر دین و مذهب و مسلکی که وابسته باشند، بویژه ملاحی اسلام از فرومایه ترین چینه های همبودگاه بشری بوده و هیچکس انتظار ندارد این افراد بر پایه نیوند اخلاقی و شرافت انسانی با مردم رفتار کنند، زیرا آنها برای خود یک زندگی انگلی گزینش کرده و سود زندگی مفتخوارگی و طفیلی خود را در کاربرد فریب و نیرنگ و افسون کردن پیروان دین می بینند. اگر اسلام به گونه ناگهانی ناپدید شود، بدیهی است که در حدود یک میلیون ملاحی اسلام و پادشاهان و فرمانروایان کشورهای اسلامی نیز یکباره قدرت، ثروت و حرفه مفتخوارگی خود را از دست خواهند داد.<sup>218</sup>

اگر آنهایی که به خود برجسب مسلمانی زده، قرآن را برای درک مطالب و نه از روی ایمان به اینکه کلام خداست بخوانند، گواهی می کنند که حتی اگر ما به فرض محال بساور کنیم که محمد پیامبر یک خدای راستین موجود در جهان بوده که برای هدایت مردم به رسالت برگزیده شده، بر پایه خود متون قرآن، دین اسلام تنها برای ده درصد مسلمانان دنیا یعنی تنها تازی هائی که در داخل مرزهای عربستان بسر می برند مقرر شده و نود درصد آنها چه خواهند و چه نخواهند مسلمانان دروغین و یا غیر راستین به شمار می روند. این نکته ای است که در خود کتاب قرآن چندین مرتبه با واژه ها و عبارات روشن تأکید شده، ولی مسلمانانی که در خارج از شبه جزیره عربستان بسر می برند به آسانی از آن گذر کرده و هیچگاه به آن نیندیشیده اند. برهان فراخواست بالا، چندین آیه خود کتاب قرآن است که آشکارا می گوید، ما

<sup>218</sup> Winn, *The prophet of Doom*, pp. xxxiv-xxxv.

محمد را بداند مناسبت به پیامبری برگزیدیم تا تنها ساکنان مادر شهرها (أم القری = مکه) و نواحی اطراف آنرا به اسلام فراخواند و با زبان مردم همان سرزمین که عربی است با آنها گفتگو کند. آیه های زیر به خوبی و آشکارا این دیدمان را به اثبات می رسانند:

وَلَعَلَّ أُمَّةً رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَهُ رَسُولُهُمْ فَضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْفِطْرِ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ ﴿١٠﴾

«برای هر ملتی رسولی است که هر گاه رسول آنها آمد، حجت بر آنها تمام خواهد شد و به هیچکس ستمگری روا نخواهد گردید.» (قرآن، ۱۰: ۴۷)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٠﴾  
«و ما هیچ رسولی برای قومی نفرستادیم مگر اینکه به زبان همان قوم با آن مردم سخن گوید و حجت را بر آنها تمام کند.» (قرآن، ۱۴: ۴)

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قَوْلَنَا عَرَبِيًّا لِيُذَكِّرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ الْقُرْآنَ فَصِيحٌ عَرَبِيٌّ ﴿١٠١﴾  
و همچنین قرآن فصیح عربی را به تو وحی کردیم تا مردم أم القری (مکه) و اطراف آنرا از روز قیامت که بدون تردید خواهد آمد و گروهی را به بهشت و گروه دیگری را به دوزخ خواهد فرستاد، بترسانی.» (قرآن، ۷: ۴۲)

وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فِي لِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٠٢﴾  
و این قرآن به حقیقت از سوی الله نازل شده است. جبرئیل آنرا بر قلب تو فرود آورده تا به حکمت و اندرزهای آن مردم را از الله به زبان فصیح عربی بترسانی.» (قرآن، ۱۹۶-۱۹۲: ۲۶)

وَمَا كُنَّا بِمُرْسِلِيكِ الْكِتَابَ إِلَّا أَنْتِ بِنُورٍ مِّنْ رَبِّكَ تُبَيِّنِينَ ﴿١٠٣﴾  
و این کتابی است که ما فرستادیم با برکت بسیار تا در برابر سایر کتابهای آسمانی آسمانی گواه راستین باشد و مردم مکه و اطراف آنرا پند و اندرز آموزش دهد....» (قرآن، ۶: ۹۲)

گذشته از آنچه که در بالا گفته شد، برخی از آیه های قرآن می گویند، این کتاب

تنها برای تازی‌ها نازل شده (۱۲: ۴۶، ۳: ۴۳، ۴: ۱۴)، در حالیکه برخی آیه‌های دیگر می‌گویند، برای تمام بشریت نازل شده است (۳۰: ۳۳، ۲۸: ۳۴). آیه‌های گروه نخست، زمانی که محمد در مکه بسر می‌برد و هنوز قدرت را در مدینه در دست نگرفته بود اختراع شده و گروه دوم در مدینه و زمانی که او به قدرت فرمانروائی آن شهر دست یافته، خود را پیامبر پایانی خوانده و رؤیای حمله به سایر کشورها و گرایانیدن آنها را به کیش خرافاتی اسلام در سر می‌پرورانده نوشته شده است. از هر جهتی که ما اسلام را مورد بررسی قرار دهیم، آنرا بی پایه، بوج، خرافاتی و خردآزار خواهیم یافت.

به گونه‌ای که در بالا گفته شد، هرگاه فرض کنیم که محمد پیامبر برگزیده یک خدای راستین باشد، بر پایه آیه‌های خود قرآن که در بالا آوردیم، این کتاب سرشار از خرافات که نشان از مغزی بیمارگونه دارد، تنها برای ساکنان شبه جزیره عربستان آمده و به هیچ ملت دیگری ارتباطی ندارد. بنا به این دلیل و سایر فرودهایی که در بالا ذکر شد، مسلمانان غیر عرب را باید «مسلمانان دروغین» خوانند.

# فصل چهارم قرآن و دانش های فضائی

کسی که قانون علیت را در باره گردش جهان هستی پذیرفته،  
دخالت موجودی را در هنجار هستی برای یک لحظه نیز نخواهد  
پذیرفت.  
اینشتین

کوپرنیک در سده شانزدهم و گالیله در سده هفدهم برای نخستین بار از گردش زمین به دور خورشید سخن گفتند، ولی کوپرنیک تا زنده بود از ترس کشته شدن بوسیله مقامات مذهبی کلیسا جرأت انتشار کتابی را که در این باره نوشته بود پیدا نکرد و گالیله نیز مجبور شد در برابر مقامات مذهبی از انتشار کشف خود در باره گردش زمین به دور خورشید توبه کند. سپس در حدود سیصد سال بعد، پس از پایان جنگ دوم جهانی نخستین پژوهش های فضائی آغاز گردید. در روز ۴ اکتبر سال ۱۹۵۷ شوروی Sputnik 1 را به فضا پرتاب نمود و در روز ۲۰ ژوئیه سال ۱۹۶۹ کشور آمریکا «نیل آرمسترانگ» را در ماه پیاده کرد و از آن پس بشر به فضا پر کشید و به کشف ستارگان و سیاراتی که تا کنون برای او ناشناخته مانده بودند و چگونگی گردش آنها پرداخت. ولی الله، قرآن و نویسندگان آن محمد بن عبدالله از چگونگی ستارگان و سیارات فضائی سخنانی گفته اند که هر گاه بنیادگراترین مسلمانان با چشم خرد به این افسانه باقی ها توجه کنند، از اینکه زمانی به این کیش خرافاتی و نابگردانه ایمان باخته بودند هیچگاه خود را نخواهند بخشید. در این فصل

به چند مورد از مطالبی که الله، قرآن و محمد در این باره دانش پراکنی کرده اند، سخن خواهیم گفت.

### آفرینش زمین ها و آسمان ها چه مدتی به درازا انجامید؟

کشفیات فضائی دانشمندان نشان می دهد که هنجار هستی در حدود بیست بیلیون سال پیش در نتیجه انفجار بزرگ Big Bang به وجود آمده، ولی قرآن می گوید زمین ها (قرآن این واژه را در یک مورد مفرد و در سایر موارد به گونه جمع به کار برده است) و آسمان ها بوسیله الله آفریده شده است. کتاب قرآن نه تنها می گوید آسمان ها و زمین ها بوسیله الله آفریده شده، بلکه حتی در باره مدت زمانی که الله برای آفرینش آنها یعنی اجرای این تئوری مسخره و نابخردانه صرف کرده نیز سخنان ناهمگون به کار برده است. قرآن بکرات در ۴۳ آیه از آفرینش زمین ها و آسمان ها بوسیله الله سخن می گوید. ولی، در باره مدت زمانی که برای الله به درازا کشید تا آفرینش زمین و آسمان ها را کامل کند، سخنان ناهمگون به کار می برد و این زمان را در آیه های گوناگون بین ۲ تا ۶ روز ذکر می کند.

الله در ۴ آیه (۴: ۳۲، ۵۹، ۲۵، ۷، ۵۴، ۱۱: ۷) می گوید، زمین و آسمان ها را در شش روز آفریده است. در یک آیه (۱۰: ۴۱)، الله تأکید می کند که زمین و آسمان ها را در مدت ۴ روز آفریده و در دو آیه (۱۲ و ۹: ۴۱)، می گوید، زمین و آسمان ها را در مدت ۲ روز آفریده است. نکته بسیار جالب در این بحث آنست که آیه های ۹ و ۱۰ سوره فصلت، یکی پس از دیگری می آیند، با این وجود، در باره شمار روزهایی که الله به آفرینش زمین و آسمان ها پرداخته با یکدیگر اختلاف دارند.

اکنون اگر کسی بخواهد برآستی بداند الله این جهان را در چه مدتی آفرید، پاسخ آنست که الله در نتیجه آفرینش جهان به خستگی افتاده و مغزش درهم شده و پیامبر شیاد هم از بس از قول الله پشت هم اندازی کرده، دچار پریشان مغزی گردیده است. قرآن به ما می آموزد که در آغاز آسمان ها و زمین به یکدیگر چسبیده بودند، ولی الله همه چیزدان آنها را از یکدیگر جدا کرد. او همچنین تا آن اندازه نسبت به بنده هایش مهربان و با گذشت بود که در روی زمین، کوههای ثابت و بیحرکتی

به وجود آورد که از تکانهای زمین جلوگیری کنند. آیه های زیر، آیت های اثبات مهربان های فراسوی پندار الله بخشنده و مهربان نسبت به بندگانش می باشند:

• **أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۰﴾**

«آیا کافران نمی بینند که آسمان ها و زمین در آغاز به یکدیگر چسبیده بودند و ما آنها را از یکدیگر جدا ساختیم .... (۲۱: ۳۰)

**وَجَعَلْنَا مِنَ الْأَرْضِ رَوًىٰ أَنْ يَمَسَّ مِنْهَا شَيْءٌ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمُ الْبَحْرَيْنِ سَبِيلًا لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۳۱﴾**

و ما در روی زمین کوههای ثابت و بدون حرکت قرار دادیم تا از تکان و حرکت زمین جلوگیری کنند .... (۲۱: ۳۱)

گذشته از تمام بیهوده سرائی هائی که آیه های بالا در باره آفرینش آسمان ها و زمین گفته اند. آیا برآستی چند زمین در منظومه خورشیدی وجود دارند؟ در آیه های یاد شده در بالا و نیز سایر آیه های قرآن، الله و پیامبر عزیز دُر دانه اش سخن از هفت آسمان و یک زمین به میان می آورند، ولی در آیه ۱۲ سوره الطلاق، گفته می شود که شماره زمین ها و آسمان ها برابر هستند:

**لِلَّهِ السَّمَوَاتُ سَبْعٌ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ أَرْضٌ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَّبْتُغِي بِهِ الْبَلَدَ الطَّيِّبَ وَنُحِيطُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَقَدِيرٌ ﴿۱۲﴾**

«الله آن کسی است که هفت آسمان آفرید و به همان تعداد نیز زمین آفرینش کرد و فرمان نافذ خود را در بین هفت آسمان و زمین نازل کرد تا بدانید که الله بر همه چیز توانا بوده و بوسیله علم و دانش بر همه چیز احاطه دارد.» (ظریف مؤمن مسلمانی که این آیه را می خواند و در هنگام قرائت آن از هیبت الله، اشک از چشم فرو می ریخت، می گفت: «بر منکر چنین حقیقتی که ما با چشم و خرد و جان و روان می بینیم، لعنت باد!»)

به هر روی، اگر در منظومه خورشیدی هفت زمین وجود دارند، پس شش تای دیگر آن در کجا قرار گرفته اند؟ شاید پاسخ آن باشد که شش زمین دیگر برای زندگی اجنه که سوره هفتاد و دومین قرآن به آن ویژگی داده شده، انحصار یافته است. چون ما توان دیدن جن ها را نداریم، بدیهی است که محل سکونت آنها را نیز نمی توانیم ببینیم. ولی تردید نیست که الله همه چیز دان و بصیر و سمیع و پیامبر فروهنده اش، هم از موقعیت آن

شش زمین آگاهی دارند و هم اینکه می توانند آنها را ببینند!

### چند مشرق و مغرب در دنیا وجود دارند؟

آیه ۲۵۸ سوره بقره، آیه ۴۰ سوره المعارج و آیه ۹ سوره المزمّل قرآن می گویند، در جهان یک «مشرق» و یک «مغرب» وجود دارد. آیه ۱۷ سوره الزّحمان حاکی است که دنیای ما دارای دو «مشرق» و دو «مغرب» است. و آیه ۵ سوره الصّافات می گوید، دنیای ما چندین «مشرق» و «مغرب» دارند.

بنابراین چگونه می توانیم بفهمیم که دنیای ما دارای چند مشرق و چند مغرب است؟ گوئی پاسخ وابسته به سرزمین ها و دنیای اجنه است. زیرا ممکن است آن مشرق ها و مغرب هائی که قرآن و الله به آن اشاره فرموده و ما افراد بشر از آنها ناآگاه هستیم، وابسته به دنیای اجنه باشند که ما از آنها آگاهی نداریم. اللهی که در قرآن بکرات خود را «مگّار» و «گمراه کننده» نامیده، بسیار چیز هائی می داند که ذهن ما افراد بشر و دانشمندانمان اگر چه به سایر کرات زمین دست یافته اند، از آن دانش ها و آگاهی ها تهی است! شاید هم الله در وحی این آیه ها به پیامبرش خواسته است ایمان ما را آزمایش کند. بدیهی است که هر گاه ما به خزعبلات الهی گردن نهیم، او میفهمد که ما افراد مؤمن و با ایمانی هستیم و هر گاه آنها را نپذیریم، دلیل آن خواهد بود که ما از او و پیامبر راستگو و درستگردارش، ایمان خود را بریده ایم.

### خورشید و ماه لباس بر تن می کنند

ابو ذر غفّاری روایت می کند: «من یک روز در هنگام غروب زمانی که خورشید در حال غروب کردن بود، شانه به شانه محمّد راه می رفتم. ما به گونه دائم به خورشید نگاه می کردیم، تا غروب کرد. من از پیامبر الله پرسش کردم: (خورشید پس از غروب به کجا می رود؟) او پاسخ داد، (آن در آسمان غروب می کند و سپس در هنگام طلوع تا آن اندازه از یک آسمان به آسمان دیگر می رود تا به آسمان هفتم که بالاترین آسمان است می رسد. هنگامی که به زیر عرش الله رسید، به سجده می افتد

و فرشتگانی که از او نگهداری می‌کنند نیز با او در برابر الله به سجده می‌افتند. آنگاه خورشید می‌گوید، [ای الله بزرگ! از کجا فرمان می‌دهی من طلوع کنم، از جایی که غروب کردم و یا از محلی که به گونه عادی طلوع می‌کنم؟] آنگاه به محلی می‌رود که شب‌ها در آنجا سکونت دارد و در زیر عرش الهی واقع شده است. سپس جبرئیل برایش لباس درخشانی می‌آورد که نورش از عرش الله گرفته شده و برابر نوری است که در ساعات روز باید به زمین بتابد. آن لباس در تابستان‌ها بلندتر و در زمستان‌ها کوتاهتر و در بهارها و پاییزها متوسط می‌باشد. خورشید آن لباس را می‌پوشد و در هوای آسمان آزادانه گردش می‌کند تا زمان طلوعش فرا برسد. محمد ادامه داد: «ماه نیز برای طلوع بدون کم و زیاد همین مراحل را می‌پیماید. تنها تفاوتی که ماه با خورشید دارد آنست که جبرئیل برای او لباسی می‌آورد که نورش از یکی از چهار پایه‌های عرش الله تأمین می‌شود. لباس یاد شده خورشید را تابناک و ماه را نورانی می‌کند.»<sup>219</sup>

محمد افزود: «الله برای خورشید از نور عرش خود کالسه‌ای آفریده که دارای ۳۶۰ دستگیره است و ۳۶۰ فرشته که در آسمان پائین‌تر با خورشید بسر می‌برند، هر کدام یکی از آن دستگیره‌ها را در دست نگه‌می‌دارند. الله به همان ترتیب ۳۶۰ فرشته نیز در اختیار ماه قرار داده است.»<sup>220</sup> (وای بر حال مسلمانانی که به این اسرار و رموز مقدس الهی شگ‌کنند.)

### خورشید در یک چشمه آب تیره غروب می‌کند

الکساندر پوشکین، چکامه‌سرای روسی و مهمترین نویسنده در تاریخ روسیه که برابر با ویلیام شکسپیر در انگلستان و دانته الیگری در ایتالیا به شمار رفته، می‌گوید: «کتاب قرآن از نگر دانش نجوم بسیار مسخره و مزخرف، ولی از نگر شعر و شاعری کتاب بزرگی است.» اگر کسی نمی‌داند و یا نمی‌تواند باور کند که خورشید در

<sup>219</sup> At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 1, pp. 231-232.

<sup>220</sup> *Ibid.*, p. 234.



چشمه آب تیره ای غروب می کند، باید این دانش مرموز را از مسلمانان مؤمن بیاموزد و یا اینکه به آیه ۸۶ سوره کهف نگاه کند که می گوید:

«در باره ذوالقرنین (اسکندر مقدونی) از تو پرسش می کنند، بگو، (من داستان او را برایتان باز خواهم گفت). ما او را در زمین قدرت و ثروت بخشیدیم و از هر رشته ای به او سرمایه ای دادیم تا بتواند به پیروزی هائی دست یابد. او هم از فرمان ما پیروی کرد و به پیروزی هائی دست یافت. او به مسافرت پرداخت تا هنگامی که در مسیرش به سوی مغرب، به چشمه آب تیره ای رسید و مشاهده کرد که خورشید در آنجا غروب کرده است و آنجا قومی را یافت که به او فرمان دادیم، (تو اختیار داری که این قوم را با مجازات کنی و یا اینکه نسبت به آنها مهربانی نمائی).»

### باز نمود بحث

اللّه قادر متعال همه چیزدان ، در آیه بالا به چند نکته نابخردانه ای اشاره کرده که باز نمود آنها شایسته بررسی است:

۱- اسکندر بزرگ را قرآن با ذوالقرنین، یکی می داند و او را پیامبر به شمار آورده است.

۲- اللّه که یکی از نود و نه نامش در قرآن «دادگر» می باشد، به «ذوالقرنین» و یا «اسکندر مقدونی» اختیار می دهد که بنا به گزینش خود آن قوم را یا مجازات کرده و یا با مهربانی با آنها رفتار کند. درود بر دادگری چنین اللّهی!

۳- اللّه که یکی دیگر از نود و نه نامش «همه چیزدان» هست، به پیامبرش آموزش می دهد که خورشید در چشمه آب تیره ای غروب می کند. به نگر می آید که گویا در روزی که اللّه چنین الهامی را برای محمد فرستاده بسیار سر حال بوده و بر آن بوده است که یا سرسری پیامبر عزیز دُرْدانه اش بگذارد و یا اینکه با همه چیز دانی اش، فراموش کرده بوده است که هنگامی که خورشید را آفریده فرمان داده است که ۹۳/۰۰۰/۰۰۰ میل از زمین فاصله داشته باشد. براستی که چه اللّه همه

چیزدان لوده ای و چه پیامبر شیاد نادانی!

### خورشید در برابر الله سجده می کند و ممکن است از مغرب طلوع نماید

افزون بر روایتی که در پیش از ابو ذر غفاری درباره طلوع و غروب خورشید نقل شد، او در جای دیگری روایت کرده است: «پیامبر الله در هنگام غروب از من پرسش کرد، (آیا می دانی خورشید در هنگام غروب به کجای رود؟) و پس از اینکه من تمایلم را برای شنیدن پاسخ ابراز داشتم، اظهار داشت، (خورشید هر روز پس از غروب به زیر عرش الهی می رود و برای طلوع بعدی از الله اجازه می خواهد و پس از دریافت اجازه طلوع می کند و به کار روزانه اش ادامه می دهد، ولی زمانی خواهد آمد که به او اجازه معمول همیشگی داده نخواهد شد و او ناگزیر است، به همان محلی که غروب کرده بود برود و از آن محل که مغرب می باشد طلوع کند. و این امر حاکی از تفسیر آیه زیر است:

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۳۸﴾

«و خورشید تسایان که بر مدار معینی که برایش تصمیم گرفته شده در حرکت می باشد. این دلیل قدرت الهی است.» (۳۶:۳۸)

آیه ۳۷ همان سوره (یاسین)، شاهکار معجزه گر الله را در باره آیه بالا به شرح زیر تأیید می کند و می گوید:

وَآيَةٌ لَهُمْ لَيْلٌ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿۳۹﴾

«و برهان دیگر برای مردم در اثبات قدرت الله شب است که چون روز را از آن بگیریم ناگهان همه چیز را تاریکی فرامی گیرد.»

الله در آیه ۳۹ همان سوره (یاسین)، تشبیهی در باره ماه و محور حرکت آن به عمل آورده که برآستی از زیسائی خردها را به لرزه و شگفت در می آورد، بدین شرح که:

وَالْقَمَرَ قَدْرَتَهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْوِحِ الْقَدِيمِ ﴿۳۹﴾

«و ما برای گردش ماه منازلی مقرر کرده ایم تا مانند ساقه خشک و لاغر و زرد خرما بازگشت کند.» (۳۶:۳۹)

## باز نمود بحث

محمد یک عرب بیابانی جاه طلب سده ششم میلادی بود که در بیابان های عربستان پرورش یافت و بنا بر این دانش او از بیهوده گوئی های خرد آزاری که در قرآن آمده فراتر نمی رفته و از اینرو مطالب بی پایه ای که در قرآن آمده نباید، شگفت به نگر آید. ولی آنچه که برآستی برای افراد خرد آگاه جای شگفتی آمیخته با ندوه دارد، آنست که در هزاره سوم میلادی، بیش از یک بیلیون نفر از مردم جهان پیشرفته پیرو این مطالب بیهوده، کودکانه و خرد آزار هستند. بدیهی است هر اندازه که دانش و آگاهی های افراد مردم فزونی یابد به گونه طبیعی باورهای خرافی آنها پالایش خواهد یافت، ولی به همین سبب اسلام و دگانداران آن با تمام وجود کوشش می کنند، مسلمانان را در ژرفای واپسگرایی و ماندگی ذهنی نگهدارند.

## چرا و چگونه خورشید می گیرد؟

سبب گرفتگی ماه و خورشید، در دبیرستان ها به دانش آموزان آموخته می شود و آنها یاد می گیرند زمانی که ماه در حرکت خود بین زمین و خورشید قرار می گیرد از تابش نور خورشید بر روی زمین جلوگیری می کند و آن بخش از زمین که زیر سایه ماه واقع می شود از نور خورشید محروم می گردد که آنرا «کسوف» و یا «خورشید گرفتگی» می گویند. «ماه گرفتگی» و یا «خسوف» نیز در زمانی ایجاد می شود که زمین بین خورشید و ماه قرار بگیرد و از تابش نور خورشید روی ماه جلوگیری کند. ولی دانشمندان اسلام مکانیسم گرفتگی خورشید و ماه را از الله و پیامبر آموخته و آنها را در این باره عقیدتی دیگر است. برای آگاهی از دانش الله و پیامبر او در باره «خسوف» و «کسوف» نخست شرح پالیده ای از چگونگی وضع خورشید در دستگاه الهی (از تاریخ طبری، جلد اول، برگ ۲۳۳ به بعد) و از قول محمد به خامه می آوریم.

«هنگامی که الله، آفرینش جهان را به پایان رسانید و تنها آفریدن آدم و حوا برایش باقی مانده بود از نور عرش خود دو خورشید آفرید. ولی او می دانست که این جهان به بیش از یک خورشید نیاز ندارد زیرا اگر دو خورشید در جهان وجود

می داشتند تشخیص روز از شب امکان پذیر نمی بود. بنابراین از روی مهری که الله به بنده هایش داشت بر آن شد تا یکی از خورشیدها را که بزرگی اش به اندازه جهان ما از شرق به غرب بود نگهدارد و دیگری را تبدیل به ماه کند. نور خورشید از نور عرش الهی و نور ماه از نور چهارپایه ای که نزدیک عرش قرار دارد ناشی می شود.» محمد ادامه می دهد: «الله برای خورشید عرّابه ای آفریده که دارای ۳۶۰ دستگیره است که این دستگیره ها از نور عرش الهی به وجود آمده و ۳۶۰ فرشته که با خورشید در پائین ترین آسمان بسر می برند و مسئول نگهداری عرّابه خورشید هستند هر کدام یکی از آن دستگیره ها را در دست می گیرند. دلیل اینکه خورشید می گیرد آنست که بندگان الله که در روی زمین بسر می برند مرتکب گناه و نافرمانی می شوند و از اینرو، الله برای ترسانیدن آنها و وادار کردن آنها برای فرمانبرداری از خود به خورشید فرمان می دهد از عرّابه اش خود را به اقیانوس فضائی بیندازد. هنگامی که الله بخواهد بندگان را بسیار بترساند تمام وجود خورشید در آبهای اقیانوس فضائی فرومی افتد که در این زمان کسوف کامل به وجود می آید و هوا در روز روشن تاریک می شود. ولی اگر الله اراده کند تا حدودی بندگان را بترساند، یک سوّم یا نیم و یا دو سوّم وجود خورشید در آبهای اقیانوس فضائی می افتد و بقیه وجودش روی عرّابه باقی می ماند. در این زمان است که ما در روی زمین خسوف را جزئی و غیر کامل می بینیم. خورشید و ماه به انجام چنین کاری تمایل ندارند ولی ناچار از اجرای فرمان الهی هستند. هنگامی که خورشید و ماه به خواست و فرمان الله می گیرند، بندگان الله به وحشت می افتند و ناچار می شوند دست به توبه بدارند و از او درخواست بخشش کنند. الله نیز در این زمان در برابر لابه های بندگان فرمان می دهد خورشید و یا ماه به جایگاه خود بازگشت کنند و بدین ترتیب کسوف و یا خسوف پایان می پذیرد. ولی چگونه؟»

«۳۶۰ فرشته ای که الله مأمور نگهداری از عرّابه خورشید کرده به دو گروه تقسیم می شوند و درحالیکه افراد هر دو گروه به نیایش و ستایش الله می پردازند، افراد یک گروه نزد خورشید می روند و آنرا به سوی عرّابه می کشند و افراد گروه دیگر عرّابه را می گیرند و آنرا به سوی خورشید حرکت می دهند تا آنرا در جای خود مستقر نمایند. بدین ترتیب خورشید در جای خود قرار می گیرد و به وظیفه

معمولی خود ادامه می دهد.»

سخنان بالا را همان مردی ادا کرده که همانند گفتار بالا یک کتاب سرشار از مطالب یاوه و پوچ زیر فرنام قرآن از قول الله به خورد مردم ناآگاه و ساده دل داده و انسان باخردی که غربی ها او را Homo Sapient یعنی انسان با هوش و درایت و خرد و منطقی می نامند، به درونمایه آن ایمان باخته است. خوانندگانی که از ناسوت فریگر این مرد آگاه می شوند ناچار از استعداد لجام گسیخته او در افسانه بافی و دروغگوئی در ژرفای شگفتی و امانده می شوند، در حالیکه در واقع باید از علت به معلول تغییر توجه داده و از اینهمه انسانی که در عصر digital به این خرافات خرد آزار ایمان بسته اند شگفت زده شوند.

### بدر و هلال ماه نشانه عبادات حج است

شاید گزافه گوئی نباشد اگر بگوئیم بهترین کمدی نویسان نبوغمایه جهان نیز توان رقابت با نوشتارهای قرآن را در باره چگونگی کارکرد عوامل نجومی ندارند. برای مثال، آیه ۱۸۹ سوره بقره، سبب بدر و هلال ماه را برگزاری عبادات حج که یکی از رسوم خرافه گرایی تازی ها پیش از ظهور اسلام بوده می داند. این آیه می گوید:

«يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْهَلَالِ قُلْ هِيَ مَوَافِقُ اللَّيْلِ وَالْحَجِّ

«از تو در باره بدر و هلال ماه پرسش می کنند. بگو، (بدر و هلال ماه نشانه هائی برای امور و معاملات مردم و تعیین اوقات عبادات حج است.)»

این عقیده نابخردانه در باره ماه و تغییرات شکلی آنرا محمد از نوشتارهای ادبی یهودی ها برداشت کرده است. در کتاب Talmud Yerushalmi می خوانیم که ماه نشانه ای برای روزهای تعطیلی و اوقات زیارت است. همچنین در Midrash آمده است که شکل ماه و تغییرات آن نشان دهنده اوقات زیارت و اعیاد و جشنهاست.<sup>۳۳</sup>

<sup>221</sup> Gen. 1:14; Ps. 104: 19.

دانش‌های ستاره‌شناسی و فضائی به ما می‌آموزند که ماه نیز مانند سایر اقمار آسمانی نور خود را از خورشید می‌گیرد. به همین جهت ما تنها آن بخش از ماه را که بوسیله اشعه خورشید روشن است در فضا می‌بینیم. استثنای این قاعده در زمان نزدیک به هلال ماه انجام می‌گیرد. در این زمان نور زمین روی ماه بازتاب می‌یابد و آنرا تا حدودی روشن می‌کند و سبب می‌شود که ماه کهنه در بازوی ماه نو قرار حدودی روشن می‌کند و سبب می‌شود که ماه کهنه در بازوی ماه نو قرار بگیرد.

ماه در مدت ۲۷ روز و ۷ ماه و  $\frac{43}{2}$  دقیقه یک دور کامل (۳۶۰ درجه) دور زمین گردش می‌کند. در خلال این مدت، زمین نیز به دور خورشید در همان محور دور می‌زند. بدین ترتیب، معلوم می‌شود که موقعیت نسبی سه سیاره خورشید، ماه و زمین، پس از هر حرکت ماه به دور خود تکرار نمی‌شود، مگر پس از ۵۳ ساعت. به گونه متوسط، قرص کامل ماه نیز هر ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و  $\frac{1}{44}$  دقیقه که درونمایه زمانی ماه را تشکیل می‌دهد، مشاهده می‌شود. هر سال خورشیدی نیز دارای  $\frac{37}{12}$  ماه قمری است، به گونه‌ای هر ۷ سال از ۱۹ سال می‌توان قرص کامل ماه را در ۱۳ ماه مشاهده کرد.<sup>۳۳</sup>

ولی، مغز بیابان پرورده محمد از تمام این حقایق علمی تهی بوده و یاوه سرانی می‌کند که «بدر و هلال ماه نشانه معاملات و اوقات عبادات حج است.»

### ورود به خانه از در پشت، یک عمل غیر مذهبی و غیر اسلامی است

با کمال شگفتی آیه بالا (۱۸۹ سوره بقره) چنین ادامه می‌یابد:

وَلَيْسَ الْبِرَّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَسْوَاقِهَا وَأَنقَضُوا إِلَيْكُمْ أَعْلَانُكُمْ تَفِيحُونَ ﴿۱۸۹﴾

«... و نیکوکاری بدان نیست که از پشت دیوار به خانه در آئید، چه این کار ناشایست است. نیکوکاری آنست که از درهای عادی وارد خانه‌های خود شوید. پارسا باشید، شاید رستگار شوید.»

<sup>222</sup> Collier's Encyclopedia, 1994 ED., S. V. by Harold C. Urey.

نویسنده این کتاب برآستی از متن این آیه به شگفت افتادم، زیرا بین «بدر و هلال ماه» و «زشتی ورود به خانه ها از در پشت» نتوانستم پیوند منطقی بیابم. بنابراین، برای گشودن این پیوند شگفت انگیز و بفرنج به چند تفسیر قرآن نگاه کردم، ولی شوربخانه، نه تنها آنها نتوانستند این گره پیچیده ادبی را برایم بگشایند، بلکه بمراتب بیشتر به سردرگمی من افزودند، زیرا کتابهای تفسیری که به تفسیر آن آیه پرداخته اند، همه با یکدیگر ضد و تقیض و حتی از خود آیه ها پیچیده تر بودند. قرآنی زیر فرنام *The Qur'anthe Fundamntal; Law of Human Life* نوشته سید انور علی می نویسد:

«تازی ها بسیار خرافاتی بودند و هر زمانی که عربی تصمیم به انجام کاری می گرفت و از عهده آن بر نمی آمد، از در عبادی وارد خانه اش نمی شد، بلکه کوشش می کرد، از در پشتی وارد خانه اش شود و این کار را برای مدت یک سال ادامه می داد. همچنین، زمانی که آنها در حالت اهرام (انجام مناسک حج بودند)، از در جلوئی وارد خانه هایشان نمی شدند، بلکه در پشتی را برای ورود بر می گزیدند و فکر می کردند، این کار بسیار نیکو و پارسایانه است.»<sup>223</sup>

یوسف علی نیز در قرآن مشهورش می نویسد:

در باره این گفته اسلامی بسیار می توان نوشت که تنها چند مورد آن ذکر خواهد شد. (۱) اگر شما وارد اجتماعی می شوید، به رسوم و آداب آن اجتماع احترام بگذارید. (۲) هر گاه شما قصد دارید با افتخار به هدفی دستیابی پیدا کنید، آشکارا آن کار را انجام دهید و نه به شکل پوشیده و پنهانی. (۳) هر گاه در پی رسیدن به هدفی هستید از این شاخه به آن شاخه نپرید و کوشش کنید در جهت هدف پیش بروید. (۴) اگر برای دستیابی به هدف در پی پیروزی هستید، تمام وسائل بایسته را

<sup>223</sup>Syed Anwar Ali, *Qur'an, The Fundamental Law of Human Life*, vol. (Karachi, Pakistan: Hamdard Foundation Press, 1984), p. 98.

به کار ببرید.<sup>۲۲۴</sup>

مفسر دیگری به نام دکتر کاتب می نویسد:

«این آیه به گونه مجازی و غیر مستقیم قصد دارد برخی افراد را که از محمد پرسش هائی می کردند که به آنها ارتباطی نداشت، سرزنش کند. این آیه می خواهد بگوید که این کار شبیه ورود به خانه ها از در پشتی است که عادتى نکوهیده به شمار رفته است. به هر روی، بیشتر مفسرین در باره تفسیر این آیه نوشته اند، هدف این بخش آیه آنست که تازی ها را از این عادت نکوهیده دور نگهدارد و آنها را وادار سازد که از درهای جلوتی وارد خانه هایشان شوند.»<sup>۲۲۵</sup>

### باز نمود بحث

اگر ورود به خانه ها از درهای پشتی عملی نکوهیده به شمار رفته، پس (۱) چرا الله آشکارا به تازیها در یک آیه جداگانه نگفت که این کار زشت است (۲) چگونه تازی های بیسواد می توانستند به مفهوم مجازی این آیه پی ببرند و بدانند که اگر می خواهند در عملی به پیروزی دست یابند، باید تمام وسائل ممکن را در راه رسیدن به هدف به کار گیرند؟ (۳) چرا الله زشتی های این عمل نکوهیده را آشکارا برای تازی ها بیان نکرد و آنرا در چنین مفهوم پیچیده ای پنهان نمود؟ (۴) چرا تازی ها باید از دانستن هلال ماه نگران باشند؟ آیا آنها در این دنیا بسر نمی برند؟ (۵) اگر ورود از در پشتی خانه ها عمل نکوهیده ای به شمار می رود، چرا باید برای خانه ها در پشتی ساخت؟ (۶) چرا الله به تازی ها دستور نداده است، از ساختن درهای پشتی برای خانه هایشان خودداری کنند؟ (۷) آیا فلسفه و فرمود الهی، در

<sup>224</sup> Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Qur'an* (United States: McGregor & Werner, Inc., 1946), p. 75.

<sup>225</sup> Dr. Katib, *The Bounteous Koran*, p.37.



رابطه با «بدر و هلال ماه» و «زشتی ورود به خانه ها از در پشتی» چیست؟ شاید، برای دانستن پاسخ اینهمه چیستانها یگانه راه آن باشد که در کیسه شعبده بازی یک فرد شیاد را باز کرد و پاسخ های آنها را از درون آن کیسه استخراج نمود!

### الله آسمان را نگهداشته است که روی زمین نیفتد

آیه زیر را بخوانید و باور کنید که آیه ۶۵ سوره الحج می باشد:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَاءَ الْأَرْضِ وَالْفَلَاقِ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِ رَبِّهِ وَمِنْ مَسْكِ السَّمَاءِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ الْأَبْهُارُ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٦٥﴾

«آیا ندیدید که الله هر چه را که در روی زمین است در اختیار شما قرار داده و کشتی ها به فرمان او در دریا سیر می کنند؟ و اینکه لو آسمان را نگهداشته است که روی زمین نیفتد و براستی که الله بسیار رئوف و مهربان است.»

براستی که الله تا چه اندازه نسبت به بندگانش مهربان و نوازشگر است. اگر چنین نبود، یکباره زمین را رها می کرد و آن زمان گناهکاران سرشان به حساب می آمد و می فهمیدند، دنیا دست کیست! کاترلیون ها بار شکر و شکر الله بزرگ بخشنده و مهربان را که کلیمی ها را به میمون تبدیل کرد (قرآن، ۲: ۶۵ و ۱۶۵ تا ۱۶۳: ۷)،<sup>۲۲۶</sup> و برخی از آنها را به موش و خوک تبدیل شکل داد<sup>۲۲۷</sup> و قوم ثمود را به سبب اینکه از ماده شترش مراقبت نکردند با زلزله نابود کرد (قرآن، ۱۴، ۱۳، ۱۱، ۹۱: ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۷، ۲۳: ۵۴، ۷۷، ۷۳: ۷)، به پرنده های ابابیل دستور داد، ریگ هائی در منقار جای دهند و بوسیله آنها لشگر فیل سوار ابرحه را نابود کنند (۵: ۱-۵)، یهودی ها و مسیحی ها را که به اسلام ایمان نیاوردند، فرمان داد چهره و پشت سرشان با یکدیگر عوض شوند (۴: ۴۷)، ولی خوشبختانه تا کنون آسمان را روی زمین رها نکرده است! کفر و لعنت بر بنده های حق ناشناس الله مهربان، بخشنده، بنده دوست

.... و

<sup>226</sup> See also *Sahih al-Bukari*, vol. 4, p. 415.

<sup>227</sup> *Sahih al-Bukari*, vol. 4, p. 333.

### فرشته‌ها، شیاطین و اجنه‌ای را که اطراف عرش‌الله جاسوسی کنند با شهاب می‌رانند

الله در قرآن می‌گوید که او پائین‌ترین آسمان را با زمین با ستاره‌ها آراسته کرده و به آنها توان موشکی داده تا بتوانند اجنه‌ای را که در اطراف عرش‌اللهی جاسوسی می‌کنند برانند و برای مجازات آنها آتش دوزخ را آماده کرده است. بسیار جالب است که در آیه‌های ۸ و ۹ سوره جن قرآن می‌گوید، اجنه برای آگاهی از اسرار الهی در آسمان فضولی می‌کردند، ولی الله نگهبانانی را در آنجا گماشت تا آنها را با شهاب بززند. جن‌ها می‌گویند، آنها در اطراف عرش‌اللهی برای جاسوسی و گوش دادن به اسرار الهی کمین می‌کردند، ولی پس از آن فهمیدند که نگهبانان با شهاب آماده زدن آنها هستند.

براستی که بیهوده سرائی‌های قرآن فراسوی درونمایه این پژوهش است. در زمان کنونی، بشر دامنه کشفیاتش را به آن سوی کره زمین و به سیاره‌های دور دست کشانده و حتی موفق شده است در سایر کرات انسان پیاده کند، ولی قرآن سخن از اجنه‌ای می‌گوید که در اطراف عرش‌اللهی جاسوسی می‌کنند و هدف تیزهای فرشتگان قرار می‌گیرند. قصه‌های جن و پری سرگرم‌کننده، ولی بیهوده سرائی‌های قرآن خردآزار است. به آیه‌های زیر توجه کنید تا به سرشت خردآزار قرآن بیشتری ببینید:

إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِرَبِّينَا الْكَوَكِبِ ۝ وَجَعَلْنَا مِنْ كُلِّ قَوْمٍ طَائِفَةٌ لِيَسْمَعُوا إِلَى الْأَعْلَى  
وَلْيَقُودُوا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۝ ذُحُرًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ۝ لَئِنْ خَلِيفَ الْخَلْقَةَ فَاَتَّبَعَهُ، شِهَابٌ ثَائِبٌ ۝  
وَإِنَّا لَمُنَّا السَّمَاءَ بَوَجْدِنَا مَلِيَّتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشِهَابًا ۝

«مانز دیکترین آسمان را با ستاره‌ها آراسته کردیم. و با شهاب‌های ثاقب آسمان را از شیاطین گمراه در امان داشتیم تا آنها از وحی و سخنان فرشتگان عالم بالا هیچ نشنوند و از هر سو مورد حمله شهاب‌های ثاقب قرار بگیرند و به قهر از آسمان رانده شوند و هم اینکه سرانجام به مجازات و عذاب دائم روز قیامت گرفتار آیند. و اگر کسی بخواهد خبرچینی کند، تیز شهاب اورا براند.» (قرآن، ۱۰-۶: ۳۷)

وَلَقَدْ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ۝

«و ما آسمان دنیا را با ستارگان زینت بخشیدیم و با تیرهای شهاب، شیاطین را راندیم و عذاب آتش فروزان را بر ایشان آماده کردیم.» (قرآن، ۶۷:۵)  
وَلَا تُكِنُّ فِتْنَتَهُمْ فَلْيَفْجِدْ فِي السَّمَاءِ الْفَتْحَاتِ فَأَخْتَبَ لِشِدَّةِ النَّارِ أَتَىٰ بِهَا نَارًا حَمِيمًا  
«و جن ها گفتند، ما به آسمان می رفتیم تا اسرار وحی را به دست آوریم، ولی آگاهی یافتیم که آنجا فرشتگان زیادی با قدرت تیر شهاب گمارده شده اند.» (قرآن، ۷۲: ۸-۹)

«ابوقتیاده در تفسیر گفته الله ابراز داشته است، (آفرینش این ستارگان به سه دلیل است. یکی زینت دادن آسمان. دوم، شهاب هائی که شیاطین و اجنه را برانند. و سوم اینکه مسافران را راهنمائی کنند. به همین دلیل، هرگاه کسی در پی این باشد که تفسیر دیگری برای این آیه ها بیابد، در اشتباه است و بیهوده وقت و نیروی خود را بر باد می دهد و برای دستیابی به دانشی که در فراسوی مغزش قرار دارد، خود را به زحمت می اندازد. (بنسبراین، فرستادن انسان به ماه و سایر سیارات، نتیجه اش تنها اتلاف پول و نیرو می باشد.)»<sup>۲۲۸</sup>

به این سوره ها و آیات نیز توجه فرمائید (۲-۳: ۸۶، ۳۵-۳۳، ۵۵: ۱۸-۱۶، ۱۵)

بنسبیه آنچه که گفته شد، قرآن مقدس و احادیث هر دو می گویند که الله قادر متعال با آنهمه قدرت های فراسوی پندارش در آسمان امنیت ندارد، زیرا جن ها برای گروهی از فرشتگان را مأمور دفع آنها کرده است. احادیث اسلامی نیز مطالب قرآن را به گونه کامل تأیید و تشریح می کنند. بنسبراین، معلوم نیست که چگونه کشورهای پیشرفته برای کشفیات فضائی هوانورد به سایر کرات می فرستند. چه کسی در این باره دروغ می گوید و فرنام شارلاتان برای خود خریده است؟ الله، قرآن و شیادی که نام پیامبر به خود بسته و یا دانشمندان دانش های فضائی؟ آیا مسلمانان دنیا شهامت آنها دارند که در این باره خود به دلاوری بنشینند؟

<sup>228</sup> Ibid., p. 282.

### کره زمین ساکت و بدون حرکت است

قرآن آسمانی باور دارد که کره زمین ساکت بوده و بدون حرکت است. راز دیگری که دانش فرجودگر نجومی قرآن در آیه های گوناگون برای افراد بشر آشکار کرده، آنست که الله همه چیزدان، آسمان ها را بدون ستون های قابل مشاهده خلق کرده، زمین را مانند بستری گسترده و کوههای غیر قابل حرکتی را همانند میخ در آن فرو کرده که از حرکت زمین جلوگیری کنند و نگذارند افراد بشر با حرکت کوه ها به جنبش در آیند. به آموزش های آیه های زیر توجه فرمائید تا به دانش نجومی الله، قرآن و پامبر الله پی ببرید:

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بَعْدَ أَنْ أَنْزَلَ فِي الْأَرْضِ رِجْسًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَيَهْلِكُ كُلَّ بَشَرٍ  
وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿۳۱﴾

او آسمان ها را بدون ستون های غیر قابل مشاهده آفریده و کوههای ثابت و بدون حرکتی را روی زمین قرار داده که مبادا زمین شما را به حرکت در آورد و در روی زمین انواع حیوانات آفریده و ما از آسمان باران می فرستیم تا برای شما سبب باروری شوند. (قرآن، ۳۱: ۱۰)

وَاللّٰهُ فِي الْأَرْضِ رَءِیٌّ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۳۱﴾

و او کوهها را به گونه محکم روی زمین قرار داد، مبادا شما با آن به حرکت در آید و رودخانه ها جاری کرد و راهها پدیدار ساخت تا مگر شما راهنمایی شوید. (قرآن، ۳۱: ۲۱، ۱۵، ۱۶)

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهْدًا ﴿۷۸﴾ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿۷۷﴾

«آیا ما زمین را مانند بستر نگسترديم و کوههایی مانند میخ در آنها قرار ندادیم؟»  
(قرآن، ۷۸: ۷-۷۸: ۶)

براستی که ما زمینیان چه الله توانمند، همه چیزدان، مهربان و بشردوستی داریم که اینهمه به فکر ما بوده، ولی ما قدردان او نیستیم. آیا ما بنده های حق ناشناس هیچ فکر کرده ایم که اگر او کوهها را مانند میخ در زمین فرو نمی کرد که زمین را از حرکت باز نگهدارد، بسر ما افراد نادان و از خود راضی بشر چه می آمد؟

## تنها اله می داند چه زمانی باران می بارد و آیا در زهدان زن باردار جنین مذکور وجود دارد و یا مولت؟

دانش پراکنی های اله نیز در قرآن خالی از سرگرمی نیست. الله در آخرین آیه سوره لقمان می گوید، تنها اوست در تمام جهان که از پنج چیز آگاهی دارد: (۱) فرارسیدن روز قیامت، (۲) زمان ریزش باران، (۳)، جنس جنین در شکم زن باردار، (۴) پولی که انسان در روز بعد به دست می آورد، (۵) سرزمینی که انسان در آن جان می دهد.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۱﴾

همانا این الله است که از روز قیامت، زمان ریزش باران و آنچه از تر و ماده و زشت و زیبار رحمهای زنان آستن است، آگاهی دارد. و بغیر از الله کسی نمی داند، فردا انسان چه کسب خواهد کرد و در کدام سرزمین مرگش فرامی رسد. پس تنها این الله است که بر همه این حقایق آگاهی دارد. (قرآن، ۳۳: ۳۱)

یک مفسر قرآن ممکن است، در خوشبینی به غایت سخاوتمند باشد و چشمش را به سه مورد از موارد پنجگانه بالا ببندد، ولی دو مورد آن کلاه ریا و فریب را از سر الله و آفرینندگان شیداش بر می دارد. این دو مورد عبارتند از: جنس جنینی که در زهدان زن باردار وجود دارد و دیگری زمان آمدن باران.

به احتمال زیاد می توان گفت، الهی که در ۱۴۰۰ سال پیش، جنین آگاهی هائی را به پیامبرش وحی کرده با الله کنونی مسلمانان جهان تفاوت کامل دارد. حال اگر مسلمانان کنونی نمی خواهند چنین حقیقتی را پذیرا شوند، این کاستی خود آنهاست. بدون تردید الهی که در ۱۴۰۰ سال پیش جنین یساره هائی را به خورد تازی های شبه جزیره عربستان داده یا بوسیله پیامبری که او را آفریده تغییر سمت یافته، یا بازنشسته شده و یا اینکه مرده است. زیرا، در دنیای امروز بر پایه روش های دانشهای Micrometeorology و Hydrometeorology سازمان های گوناگون هواشناسی، قادرند چگونگی وضع هوا را تا ده روز تعیین کنند. همچنین بر پایه آزمایش های علمی Amniocentesis, Sonogram و Radioimmunoassay

به آسانی می‌توان جنسیت جنین را ۱۴ تا ۱۶ ماه پس از باردار شدن زن تعیین نمود. در حالیکه دانش و تکنولوژی بشر در زمان کنونی دارای چنین پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی شده، ولی به نگر می‌رسد که خرد و نیوند ذهنی ما افراد بشر در همان فراز ۱۴۰۰ سال پیش ایستا و سنگی مانده است. درست است که در همان زمان نیز بسیاری از افراد در برابر وسوسه‌های شیادانی که دگان دینفروشی و دینداری می‌گشودند، به چالش برمی‌خواستند، ولی به هر روی، ایمان به چنین خرافاتی در زمان کنونی که ۳۰۰ سال از دوره روشنگری پشت سر گذاشته شده، بسیار اندوه آور است.

### اقیانوس آویزان در فضا

در مطالب این فصل تا آنجائی که گنجایش کتاب اجازه می‌داد، پاره‌ای از بیهوده‌سرانی‌های کتاب قرآن و یاوه‌گوئی‌های محمد را به‌رشته نگارش در آوردم و اکنون جستار این فصل را با چند حدیث که از نگر خردستیزی رقیب شایسته‌ای برای بیهوده‌گوئی‌های قرآن به شمار می‌رود، به پایان می‌بریم.

اگر افسانه‌سرانی که در خیال پرداززی بیمانند است، سخن از «اقیانوس آویزان در فضا» به میان آورد، شاید حتی یک کودک خرد نارس نیز وقتش را برای خواندن چنین مطلب خردآزاری به هدر ندهد، ولی مسلمانان باید به حقیقت چنین یاوه‌هائی باور بیندند تا در ایمان مذهبی آنها خللی وارد نشود. به هر روی، بر پایه نوشته طبری، و بنا به روایت ابودرغفاری، محمد برای شش نفر از یاران نزدیکش که پیوسته با او بوده‌اند، توضیح داده است که: «محمد گفته است: «اللّه اقیانوسی آفریده که ۱۸ کیلومتر از آسمان فاصله دارد. این آسمان به امر اللّه در فضا (میان زمین و آسمان) آویزان بوده، قطره‌ای از آب آن روی زمین نمی‌چکد و امواج آن ساکت و بدون حرکت است (قرآن، ۲۱: ۳۳). تمام اقیانوس‌ها ساکت و بدون حرکت هستند ولی آب‌های این اقیانوس با شتاب تیر در حرکت می‌باشد. جریان آب این اقیانوس مانند تنابلی که از شرق به غرب کشیده باشند در حرکت می‌باشد. خورشید، ماه و ستاره‌های بازگردنده (قرآن، ۸۱: ۱۵) در ژرفای این اقیانوس فرو می‌روند و مانند

عرب‌ابه ای در ژرفای اقیانوس حرکت می‌کنند. سوگند به آلهی که جان محمد در دست اوست، هر گاه خورشید از آن اقیانوس طلوع کند آنچه را که در روی زمین وجود دارد حتی صخره‌ها و سنگ‌ها را نیز می‌سوزانید و اگر ماه از اقیانوس سر به درآورد، حرارتش آنچنان در افراد مردم اثر می‌گذارد که آنها بغیر از الله خدایان دیگری را می‌پرستیدند. تنها دوستان الله ممکن است بنا به اراده خود او استثنائاً از ارتکاب این گناه برکنار بمانند... سایر ستارگان مانند چراغ‌های مساجد از آسمان آویزان هستند و به گرد آسمان دور می‌زنند و الله را ستایش می‌کنند.» پیامبر الله سپس افزود: «اگر شما می‌خواهید این جریان را به خوبی درک کنید به گردش عوامل گوناگون در اینجا و آنجا نگاه نمائید.»<sup>229</sup>

### باز نمود

آیا برآستی چه کسی را می‌توان مسلمان نامید؟ یک مسلمان (آنهم نه یک مسلمان خوب) آنست که به آنچه که الله، پیامبر، قرآن و حدیث می‌گویند باور داشته باشد. اگر چنین تعریف ساده‌ای از یک فرد مسلمان درست باشد باید در حدود بیش از یک بیلیون مسلمان جهان به آنچه که در بالا گفته شد ایمان و اعتقاد داشته باشند و گرنه آنها نه مسلمان بوده و نه اینکه می‌توان آنها را مسلمان نامید. اگر برآستی این افراد مسلمان باشند باید به افسانه بافی‌های روان پریشانه‌ای که یک تازی شترچران به شرح بالا در یک هزار و چهار صد سال پیش گفته باور داشته باشند. حال اگر این افراد بخواهند به ندای خرد خود گوش کرده و به این یاوه گوئی‌ها خنده تمسخر آمیز بزنند، دیگر نمی‌توانند ادعای مسلمانی بکنند! از دگرسو بدون تردید آنهایی که به این یاوه گوئی‌ها ایمان می‌بندند و خود را قربانی‌های هموعان شیادشان می‌کنند، نفرین‌های خردشان را به جان می‌خرند و توجه ندارند که خرد و درایت آنها پیوسته آنها را لعن و نفرین می‌کند. شرم بر روان آنهایی که با این یاوه گوئی‌ها خرد هموعان ناآگاهشان را آلوده کردند.

<sup>229</sup> At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 1, pp. 235-236.

چه کسی خود را مسلمان می‌نامد؟ یک مسلمان (آنهم نه مسلمان خوب)، کسی است که به آموزش‌های الهی، پیامبر او، قرآن و حدیث ایمان داشته باشد. اگر چنین باشد، بیش از یک میلیارد نفر از مردم دنیا که مسلمان هستند باید به مطالبی که در بالا گفته شد ایمان داشته باشند و گرنه مسلمان نیستند. هر گاه این بیش از یک میلیارد نفر مردم جهان مسلمان باشند باید به یاوه‌هایی که یک فرد شتریان در حدود ۱۴۰۰ سال پیش افسانه بافی کرده است، ایمان داشته باشند.



# فصل پنجم

## حدیث

### آموزشنامه اجرای اصول و احکام اسلامی

محقق: «ترور مرا پیروز کرده است. هنگامی که من در خواب بودم، کلیدهای گنجهای جهان برای من آورده شد و در دست های من گذاشته شد.»<sup>۳۳۰</sup>

صحیح البخاری، جلد چهارم، صفحه ۱۴۰

اسلام تنها یک کیش دینی نیست، بلکه یک ساختار سیاسی، نظامی، اجتماعی، جزائی، اقتصادی و آداب و رسوم پرستشی است.<sup>۳۳۱</sup> دنیای غیر مسلمان با اهمیت و نقش حدیث و یا سنت در ققه اسلامی آشنائی ندارد. آنها قرآن و یا قانون اساسی اسلام را مهمترین نوشتار مقدس اسلامی می دانند، در حالیکه حدیث که در بردارنده مقررات، دستورات عبادتی و آداب و رسوم اسلامی است، اهمیتش در اسلام از

<sup>۳۳۰</sup> اگر محقق راست می گوید، چرا مرتکب اینهمه کاروانزنی شد و با زجر و شکنجه اموال و دارائی های مخالفانش راه زور از آنها می گرفت. (به مطالب صفحه ۶۱ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.)

<sup>۳۳۱</sup> در نوشتارهای اسلامی حدیث و سنت هم معنی و به جای یکدیگر به کار رفته اند. با این وجود بین آنها تفاوت اندکی وجود دارد. به این شرح که واژه «سنت» مفهوم عادت دارد و تنها در باره اعمال و رفتار محمد به کار می رود. ولی «حدیث» معنی خیر، رویداد و یا آنچه که در پیش رخ داده می دهد. در واقع «حدیث» در باره اعمال و رفتاری که محمد آنرا تصویب و یا رد کرده است، به کار می رود. حدیث، دارای دو بخش می باشد: افرادی که آنرا سینه به سینه روایت کرده و متن.

قرآن کمتر نیست. فقهای اسلامی، برخی اوقات حدیث را «الهام نخست» و قرآن را «الهام دوم» می خوانند.

به گونه کلی می توان گفت که ساختار اسلام از قرآن و حدیث تشکیل شده است. مسلمانان باور دارند که قرآن کلام الله و حدیث عامل توضیح و روشن سازی قرآن می باشد. همانگونه که فقهای اسلام میل ندارند درونمایه بی پایه اسلام بر افراد غیر مسلمان آشکار شود، به همان ترتیب نیز آنها میل نیستند، این بخش از کالای دینی آنها به آگاهی افراد غیر مسلمان برسد. در این باره مویر می نویسد: «من تا کنون نتوانسته ام درک کنم که چگونه یک مترجم به خود اجازه می دهد، مطالبی را که در احادیث اسلامی ذکر شده، مانند ازدواج، آداب طهارت در آبستنگاه، طلاق و برده داری به خامه درآورد.»<sup>۳۳۲</sup>

واژه «حدیث» از فعل «حَدَّثَ» که مفهوم «نوبودن» می دهد، گرفته شده است. در زبان عبری "hadash" همان مفهوم را داشته و واژه "hodesh" معنی «ماه نو» می دهد. قرآن و حدیث دو ستون ثابتی هستند که زیربنای اسلام را به وجود می آورند و هر دو اختراع محمد می باشند. به درستی می توان ادعا کرد که قرآن بدون وجود حدیث در زندگی روزانه مسلمانان چشمه ای بدون آب می باشد. قرآن در پایه متن و حدیث، واژه های سازنده متن را به وجود می آورد. برای مثال، بر پایه باورهای فقهای اسلام قرآن بکرات می گوید، «نماز بر پای دارید و زکات بپردازید،» ولی در باره چگونگی انجام این اعمال توضیحی نمی دهد. و این حدیث و یا چگونگی انجام این اعمال بوسیله محمد است که آداب و رسوم برگزاری و پرداختن زکات را روشن می سازد. بنابر این در اسلام محمد چگونگی انجام هر فریضه دینی را با گفتار، اعمال و رفتار خود به قاعده درآورده است. به همین دلیل، در اسلام، یک فرد مسلمان، همانگونه که به قرآن نیاز دارد، برای آشنائی

<sup>232</sup> Willaim Muir, *The life of Mohammed* (Edinburgh: John Grant, 1923, quoted by Suhaz Majumdar, *Jihad, The Islamic Doctrine of Permanent War* (New Delhi, India: Voice of India, 1994), p.18.

به چگونگی روش های زندگی به داشتن حدیث نیز نیازمند می باشد.<sup>۲۳۳</sup> در واقع قرآن بدون حدیث قابل درک نیست و برای روشن کردن پیچیدگی های قرآن باید از حدیث یاری گرفت.<sup>۲۳۴</sup> حدیث را می توان گوشت و خون به اصطلاح الهامات قرآن و تعبیرکننده انگیزه های دنیوی آن به شمار آورد.<sup>۲۳۵</sup> به گونه پالیده باید گفت که تمامی گفتار و رفتاری را که به محمد نسبت داده شده و نیز در مواردی که او در برابر انجام آداب و رسوم سکوت کرده و این اعمال بوسیله همسران، منسوبین و یاران او مورد تأیید قرار گرفته، درونمایه حدیث را در اسلام به وجود می آورند. بدین ترتیب، حدیث را باید تالمود اسلام دانست و ارزش و اهمیت آنرا برابر قرآن به شمار آورد. محمد گفته است:

«کسی که حدیث را به کار نیندند، از امت من نیست. هر کس در هنگام نیاز و گرفتاری به حدیث عمل کند، به ثواب یکصد شهید دست خواهد یافت.»<sup>۲۳۶</sup>

تا زمانی که محمد زنده بود پیروانش نیازی به حدیث نداشتند، زیرا در تمام امور دینی و دنیوی از او پیروی می کردند. ولی حدیث و یا سنت به مفهوم عملی از زمان درگذشت او به وجود آمد. نفوذ گسترده ای که محمد روی پیروانش داشت سبب شد پس از مرگ، گفتار و کردار او در زندگی در موقعیت های گوناگون نسخه برداری شده و راهنمای زندگی مسلمانان قرار بگیرد.<sup>۲۳۷</sup> باید توجه داشت که

<sup>233</sup> Alhaj Maulana Fazlul Karim, *Mishkat-ul-Masabih*, trans. Alhaj Maulana Fazlul Karim, book 1 (Calcutta, India: Mohammadi press, 1938), p. 3.

<sup>234</sup> Alhaj Maulana Fazlul Karim, *Mishkat-ul-Masabih*, vol. 1, p. 2.

<sup>235</sup> Ram Swarup, *Understanding the Hadith* (Prometheus Books, 2002), p. 7.

<sup>236</sup> J. Murdoch, *Arabia and its Prophet* (Madras, India: The Christian Literature Society for India, 1922), p. 29.

<sup>237</sup> Alfred Guillaume, *The Traditions of Islam* (Salem, New Hampshire: Ayer Company, 1987), p. 13.

شیعیان دوازده امامی که امامهای خود را لغزش ناپذیر به شمار می آورند، روش های زندگی آنها را به احادیث اسلامی افزون می سازند. هر حدیثی در اسلام از دو بخش تشکیل می شود: یکی متن و دیگری افرادی که متن را سینه به سینه از گفتار و یا کردار محمد روایت می کنند.

مجموعه احادیث در اسلام، چندین برابر قرآن بوده و از جهت بی پایگی و پوچی مطالب با قرآن رقابت می کند و شامل جزئیات بی اهمیت زندگی محمد می شود که مسلمانان به آنها به شکل اصول اخلاقی جزمی نگاه می کنند. اگر چه محمد در قرآن (۴۱: ۶)، می گوید، او هم فرد بشری است مانند سایر افراد بشر و با دیگران هیچ تفاوتی ندارد، ولی از قول الله مزایای بسیاری در قرآن برای خود قائل شده که می گوید ویژه اوست و از جمله گفتار و کردار او برای مسلمانان به شکل الگوی اخلاقی در آمده است. اصول و موازین اسلام در تمام جنبه های زندگی انسان، حتی امور خصوصی زندگی او، مانند ازدواج، امور جنسی، پوشاک، خورد و خوراک، چگونگی غذا خوردن، همچنین مسواک کردن دندان و آداب تخلیه روده و مثانه نیز کار برد می یابد و به گفته دیگر از زمانی که یک کودک مسلمان از زهدان مادر با به پهنه هستی می گذارد تا زمانی که به گور میرود، در کنترل اسلام است. بدین ترتیب به نگر می رسد که مسلمانان ساختار خرد و درایت خود را به فسیل های یک مغز فاسد گره زده و کهنه گرایی را بر آزدنیستی و بهگرایی خود برتری داده اند. برای مثال گفته شده است که امام ابن حنبل، رهبر مذهب حنبلی، اگر چه می دانست که محمد هندوانه می خورد ولی او از خوردن هندوانه خودداری می کرد، زیرا نمی دانست وی چگونه هندوانه می خورده است. همین مورد در باره بایزید بسطامی گفته شده، اگر چه او عارف بزرگی بود که آموزش هایش نه تنها از نوشتارهای قرآن فراتر می رفت، بلکه در بسیاری موارد خلاف آن می بود.<sup>۲۳۸</sup>

به گونه پالیده باید گفت که مسلمانان به تمامی ساختار اسلام ایمان باخته و در برابر اصول و موازین خرافاتی آن، خرد و درایت خود را نادیده می گیرند. یک غیر مسلمان هنگامی که به چگونگی زندگی یک فرد مسلمان نگاه می کند، آنرا

<sup>238</sup> Swarup, *Understanding the Hadith*, p. 4.

حدیث، آموزشنامه اجرای اصول و احکام اسلامی ۲۳۹

احساساتی، ستمگرانه و خردستیزانه می‌یابد. ولی در دید یک مسلمان، غایت ارزش‌های اخلاقی و انسانی از روش‌های زندگی محمد و آنچه که او بدان عمل می‌کرد، ناشی می‌شود و نه اینکه مسلمان فکر کند که روش‌های زندگی محمد را باید بر پایه اصول اخلاقی و انسانی ارزشیابی کرد. دلیل روانشناسی این امر آنست که فرد مسلمان فکر می‌کند، الله براستی یک خدای راستینی بوده که فرمان‌هایش جنبه غایت‌نیکی‌ها را داشته و بر پایه چنین اندیشه غیر منطقی و نابخردانه‌ای، کردار و عادات محمد برای مسلمانان فروزه تقدس پیدا کرده و به‌عنوان اصول شرعی اسلام در این کیش خرافاتی نهادینه شده است.<sup>۲۳۹</sup>

### حدیث و قرآن

در قرآن ۲۳ بار از حدیث سخن گفته شده است. حدیث، بعد از قرآن مهم‌ترین بنمایه فقه اسلام به شمار می‌رود و مانند قرآن اجرای درونمایه آن برای مسلمانان اجباری است. چنانکه به‌گونه رسمی بوسیله فقهای اسلامی در مقدمه قرآن نوشته شده: «قرآن یکی از دو پای بنیاد اسلام و دومین آن حدیث و یا سنت محمد است. تفاوت قرآن با حدیث در شکل آنهاست. بنا به باور به اصطلاح علمای اسلام، قرآن کلام مستقیم و خالص الله و حدیث الهامات الله است که در سخنان و کردار محمد تجلی یافته است.»<sup>۲۴۰</sup> نکته تماخره آور در این گفته آنست که به‌گونه‌ای در فصل دوم گفتیم، برخی از واژه‌هایی که در قرآن آمده آنچنان رکیک و خارج از ادب و نزاکت ادبی است که حتی افراد عادی مردم نیز از کاربرد آنها خودداری می‌کنند، چه رسد به اهل خامه، معنی و ادب.

محمد گفته است: «من دو چیز برای مسلمانان به ارث گذاشته‌ام که افرادی که

<sup>239</sup> *Ibid.*, p. 11.

<sup>240</sup> Craig Winn, *Mohammed, Prophet of Doom* (Canada: Cricketsong, 2004), p. v.

به آنها عمل کنند، هیچگاه گمراه نخواهند شد و آنها عبارتند از قرآن و حدیث.<sup>۲۴۱</sup> بنابر این، اهمیت حدیث در حکمت الهی اسلام، پس از قرآن به شمار رفته است. قرآن در باره اهمیت حدیث می گوید:

وَمَا يَطِئُ عِيَ الْهَوَىٰ ۖ إِنَّ هُوَ إِلَّا وُحْيٌ يُوحَىٰ ۖ

«و پیامبر هیچ چیزی را از خود نمی گوید. سخن او غیر از وحی الله نیست.» (قرآن، ۵۳: ۳-۴)

وَمَا آتَايَكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ۚ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا

«و هر چه رسول به شما می دهد آنرا بپذیرید و هر چه را نهی کند از آن دست بردارید....» (قرآن، ۵۹: ۷)

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ۗ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيفًا ۗ

«کسی که از رسول پیروی کند از الله فرمانبرداری کرده و هر که با رسول به مخالفت برخیزد کفر مخالفتش با الله است....» (قرآن، ۴: ۸۰)

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ

«شما در پیروی از رسول به نیکی و سعادت دست خواهید یافت....» (قرآن، ۲۱: ۳۳)

یک نویسنده تازی می نویسد، تمام گفتار و کردار محمد از الله ناشی می شده است. او می نویسد:

« سنت و حدیث را نباید گفتارها و سخنان فلاسفه و افراد خردگرا و با فرمان های فرماندهان و رهبران به شمار آورد. هر کسی با تمام وجود باید ایمان داشته باشد که گفتار و کردار پیامبر اراده الله بوده و آنرا در تمام شئون زندگی خود به کار ببرد.<sup>۲۴۲</sup>»

آیه ها و نوشتارهای بالا به خوبی نشان می دهند که ارزش گفتارها و کردار محمد

<sup>241</sup> Mohammed Abdu Rauf, *Al-Hadith* (Washington, D.C.: The Islamic Center, 1974), p. 11.

<sup>242</sup> Dr. Mazhar U. Kazi, *A Treasury of a Hadith*, Introduction.

برابر با آیه های قرآن بوده و مسلمانان باید برابر اصول و احکام قرآن برای حدیث اعتبار قائل باشند. افزون بر آن، هر زمانی که در آیه های قرآن ابهامی وجود داشته باشد، حدیث می تواند بیانگر اصول و احکام قرآن باشد.<sup>۲۴۳</sup> فقهای اسلام بین قرآن و حدیث تفاوتی قائل نبوده و هر دو را وحی و یا الهامات الله می دانند. آنها باور دارند که حدیث قرآن عملی است، بدین شرح که در قرآن، الله از زبان خود سخن می گوید و در حدیث در وجود محمد عمل می کند.

هر کسی با قرآن آشنائی داشته باشد، گواهی می کند که مطالب خرافاتی و بدون پایه آن به سادگی قابل فهم نیست. در این موارد حدیث به کمک قرآن می آید و در برخی موارد بر مفاهیم آیه های آن نیز برتری می یابد. برای مثال، قرآن برای مسلمانان سه بار در روز نماز تعیین کرده (۱۷: ۷۸، ۳۰: ۱۷، ۱۱۴: ۱۱)، ولی حدیث از پنج بار نماز در روز سخن گفته است.<sup>۲۴۴</sup> جالب است که مسلمانان نیز گوئی رفتار محمد، یعنی گفته حدیث را بر سخنان الله در قرآن برتری داده و روزی پنج مرتبه نماز می گزارند.<sup>۲۴۵</sup>

دست کم، بنا به یک برهان می توان گفت که در اسلام حدیث از قرآن نیز مهمتر می باشد و آن دلیل اینست که مفسرین گوناگون آیه های قرآن را به گونه متفاوت ترجمه کرده اند، ولی چون حدیث به روش زندگی و عمل محمد وابسته است، از اینرو ابهامی در آن وجود ندارد که نیاز به تفسیر داشته باشد و بنابراین می توان آنرا از قرآن نیز مهمتر به شمار آورد.

شیعیان و بویژه شیعیان دوازده امامی نیز به حدیث بسیار وابسته هستند و به بسیاری از احادیثی که متعلق به سنی هاست، ایمان دارند و به آنها عمل می کنند. ولی به احادیثی که از امامان شیعه گری نقل شده، بیشتر اهمیت می دهند. سنی ها چون شیعه را رافضی می دانند و در پایه به تشیع به شکل مذهب نمی نگرند، از اینرو

<sup>243</sup> Ibid.

<sup>244</sup> Craig Winn, *Mohammed, Prophet of Doom*, p. v.

<sup>245</sup> Suhas Majumdar, *Jihad. The Islamic Doctrine of permanent War* (New Delhi: Voice of India, 1994), p. 10.

به احادیث امامان شیعه نیز اعتقادی ندارند و به آنها اهمیت نمی دهند.<sup>۲۴۶</sup> اکنون پس از اینکه از سرشت حدیث آگاه شدیم به شرح احادیثی که از ترور و کشتاردم می زنند، می پردازیم.

### جایگاه الله پیش از آفرینش و نخستین چیزی که او آفرید

یکی از یاران محمد از او پرسش کرد: «آیا خدای ما پیش از آفریدن زمین و آسمانها در کجا بود؟» محمد پاسخ داد: «در آن زمان او روی ابر زندگی می کرد و هم در بالا و هم در زیر او هوا وجود داشت. آنگاه نخستین چیزی که او آفرید عرشش بود که آن را آفرید و بیدرنگ روی آن نشست ... و سپس پیش از اینکه چیز دیگری بیافریند، فرمان داد آنچه که باید آفریده شود روی لوح رویدادها نگارش یابد.»<sup>۲۴۷</sup>

### باز نمود

در باره شرح جایگاه الله پیش از آفرینش به نظر می رسد که پیامبر الله در زمانی که گرفتار آثار بیماری صرع بوده در مورد جایگاه الله پیش از آفرینش به ذکر چنین مطالب سرگرم کننده ای پرداخته است. دلیل این امر آنست که جایگاه الله پیش از آفرینش در لابلای درخت های شبه جزیره عربستان بوده و تازی ها از آن چوب ها بت او را ساخته و آنرا در بین سایر بت های خانه کعبه قرار داده اند. ولی چون تازی ها بت او را بزرگتر از ۳۵۹ بت دیگری که در خانه کعبه نگهداری می شد ساختند، از اینرو به آن فرنام «الله اکبر» که معنی «الله بزرگتر» از سایر بت هاست دادند. بنابراین ای کاش این پیامبر بینوا می دانست که بر پایه تئوری Big Bang هنجار آفرینش

<sup>246</sup>Mircea Eliade, ed., *The Encyclopedia of Religion*, vol. 6 (New York: MacMillan Publishing Company, 1987), p. 150.

<sup>247</sup>Tabari, *The History of al-Tabari*, trans. And annotated by Ismail K. Poonawala, Vol. I (Albany: State University of New York Press, 1990), p. 204.



مدت بیست و بیلبون سال پیش به وجود آمد. براستی که پیامبر اسلام از نگر شرح قصه‌های سرگرم کننده چه سرمایه نبوغمایه و بی انتهای دارا بوده است!

## الله‌ترور و غارت و چپاول اموال را در جنگ برای محمد مشروع و مجاز کرده است

محمد موسویت و مسیحیت را به رسمیت می شناسد و موسی کلیم و عیسی مسیح را پیامبر می خواند، ولی ادعا می کند که الله او را در شش مورد بر آنها برتری داده که یکی از آن موارد، مشروع بودن مالکیت اموالی است که در جنگ ها غارت و چپاول می کند که اصطلاح قهپی و قرآنی آن «غنیمت» می باشد. حدیث شماره ۱۰۶۲ جلد اول صحیح مسلم و حدیث شماره ۳۳۱ جلد اول صحیح البخاری در این باره می نویسند:

جابر بن عبدالله روایت کرده است که محمد گفت: «الله به من پنج مزیت داده است که پیش از من آنرا به هیچکس دهش نکرده است. آنها به شرح زیر می باشند:

۱- الله از فاصله مسافتی که یک ماه مسافت می باشد، در دل دشمنان من ترس و هراس افکنده است.

۲- کره زمین برای نمازگزاری و تیمم من و پیروانم ویژه داده شده است. پناسر این، پیروان من می توانند در هر نقطه ای از کره زمین در اوقات مقرر شده، نماز بگذارند.

۳- غنیمت (غارت و چپاول اموال مردم در جنگ) پیش از من برای هیچکس مشروع نبود، ولی برای من مجاز شده است.

۴- هر پیامبری تنها برای ملت خویش به پیامبری برگزیده شده، ولی من برای تمام افراد بشر به این مقام برگزیده شده ام.<sup>۳۳۸</sup>

<sup>۳۳۸</sup> این گفته محمد با متن آیه ۷ سوره شوری و آیه ۱۴ سوره ابراهیم ناهمگونی بسیار آشکار دارد. زیرا، آیه ۷ سوره شوری می گوید: «ما قرآن عربی را به تو وحی کردیم تا تو مردم مادر شهرها (ام القراء) را از روز قیامت که در آن هیچ تردهی وجود ندارد پترسانی ...» و آیه ۱۴ سوره ابراهیم می گوید: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به زبان خود آن مردم سخن بگوید، به گونه ای که پیام او برای همه روشن باشد ....»

۵- در روز قیامت به من اختیار شفاعت داده شده است.<sup>۲۴۹</sup>

«غنائم جنگی» که اصطلاح ادبی غارت و چپاول اموال مردم در جنگ ها می باشد، آنچنان در کیش اسلام و انگیزش مسلمانان به خونریزی اهمیت دارد که قرآن و حدیث در بسیاری از موارد به آن اشاره کرده اند. در فقه اسلام، اموال و دارائی هائی که مسلمانان در نتیجه جنگ، غارت و چپاول می کنند به دو بخش تقسیم شده است: «غنیمت» و «فتی». غنیمت، شامل اموال و دارائی هائی می شود که مسلمانان در نبردها غارت و چپاول کرده و پس از پایان جنگ بین آنها تقسیم می شود. فتی عبارت از اموال و دارائی هائی است که مردم بدون ورود به جنگ به مسلمانان تسلیم می نمایند.

در فصل دوم شرح داده شد که بر پایه قرآن (۸: ۴۱)، یک پنجم غنائم جنگی به محمد و یزگی داده شده است. ولی نگهداری و اختلاس غنائم جنگی بدون آگاهی به فرمانده اسلامی، گناهی بزرگ به شمار می رود. محمد در این باره گفته است:

«در برابر آنهائی که به الله ایمان ندارند نبرد کنید، ولی اموالی را که در این نبرد مقدس به دست می آورید بدون اجازه از آن خود نسازید.»<sup>۲۵۰</sup>

دکترین خودداری از اختلاس غنائم در نبردها در قرآن نیز شرح داده شده است. هیچکس نمی تواند انکار کند که غارت و چپاول اموال دیگران، پیشه دزدان و راهزنان است. هنگامی که گروهی از دزدان برای دزدی اموال دیگران اقدام می کنند، هر یک از آنها کوشش می کند تا آنجا که ممکن است، سهم بیشتری

<sup>249</sup> *Sahih Muslim*, trans. Abdul Hamid Siddiqi, 4 vols., vol. 1 (Beirut, Lebanon: Dar al Arabia, 2002), pp. 265-266; *Sahih al-Bukhari*, trans. Dr. Muhammed Muhsin Khan, 9 vols. (New Delhi: Kitab Bhavan, 1984), 1: 199-200.

<sup>250</sup> *Sahih Muslim*, No. 4294, p. 943.

به دست آورد و تنها انطباط شدیدی که از سوی رهبرگروه به افراد آن تحمیل می‌شود، آنها را از اینکه سهم بیشتری به خود ویژگی دهند، باز می‌دارد. اکنون، روشن است که اگر کسی توان آنرا داشته باشد که برای غارت و چپاول اموال دیگران از سوی خدا آیه و فرمان بیاورد، به همانگونه نیز خواهد توانست برای منع از اختلاس اموال غارت شده از سوی خدا فرمان بیاورد و این کاری است که محمد در قرآن و حدیث انجام داده است.<sup>251</sup>

در مطالب فصل دوم توضیح داده شد که بر پایه یکی از آیه‌های قرآن (۴: ۲۴)، مسلمانان حق دارند با زنانی که در جنگ‌ها دستگیر می‌کنند ولو آنکه شوهر داشته باشند، همخوابگی کنند. حدیث زیر این موضوع را آشکارا شرح می‌دهد:

«ابو سعید خدوری گزارش داد که در نبرد حنین پیامبر الله گروهی از مسلمانان را به آوتاس گسیل داشت... مسلمانان بر دشمنان خود پیروز شدند و گروهی از زنان آنها را دستگیر کردند، ولی چون آنها شوهر داشتند، از همخوابگی با آنها خودداری کردند. از اینرو الله آیه ۲۴ سوره نساء را نازل کرد که می‌گوید، (همخوابگی با زنانی که در نبردها دستگیر می‌کنید، مشروع و مجاز است، ولی این کار را پس از اتمام عده آنها انجام دهید).»<sup>252</sup>

حدیث درباره تئوری «غنیمت» از قرآن بسیار فراتر می‌رود و تمامی کره زمین را ملک الله و پیامبرش می‌داند. قرآن سخن از غنائمی به میان می‌آورد که هنوز مسلمانان نتوانسته‌اند به آن دست یابند. (۴۸: ۲۱) حدیث زیر در این راستا سخن از اسلامی کردن تمام افراد بشر به میان می‌آورد. صحیح البخاری به روایت از ابوهریره نقل کرده است:

«ما در مسجد نشستیم بودیم که پیامبر الله وارد شد و اظهار داشت، (آماده شوید تا به سراغ یهودی‌ها برویم.) ما همراه او به راه افتادیم تا به محل سکونت آنها رسیدیم.

<sup>251</sup> Majumdar, Jihad, The Islamic Doctrine of permanent War, p. 31.

<sup>252</sup> Sahih Muslim, No. 3432, p. 743.

پیامبر الله سر یا ایستاد و گفت: (ای گروه یهودی، اسلام را بپذیرید تا بتوانید در امان زندگی کنید.)»

مفهوم سخنان بالا آنست که تمام زمین منطقه غارتگری مسلمانان است و چون محل سکونت یهودی ها نیز جزئی از کره زمین است، اگر آنها اسلام را نپذیرفتند، محل امنی برای زندگی نخواهند داشت.

نوع دوم چپاول و غارت اموال در نبردها که «فتنی» نامیده می شود، حتی از نوع دوم نیز به مراتب جالب تر است. زیرا این نوع اموال مربوط به مواردی است که افراد مردم بدون ورود در نبرد تسلیم می شوند و اموال و دارائی های خود را به مسلمانان تحویل می دهند. قرآن و حدیث می گویند، این نوع اموال همه باید به پیامبر داده شود. آیه ۶ سوره الحشر در این باره می گوید:

وَمَا آيَاتُ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ، مِنْهُمْ فَمَا أَوْحَيْنَاهُ عَلَيْهِ مِنْ خَبْرٍ وَلَا رِكَابٍ

«و آنچه که الله از مال آنها (یهودیان بنی نضیر) به رسم غنیمت داد، متعلق به رسول است، زیرا شما مسلمانان بر آنها اسب و استری نتاختید.»

حدیث آیه بالا را تأیید می کند و می گوید:

«ابو هریره روایت کرده است که محمد گفت، (هر گاه شما وارد شهری شوید که ساکنان آن بدون نبرد به شما تسلیم شوند و در آنجا بمانید، از اموالی که از آنها به دست می آورید تنها به شما پاداشی داده خواهد شد. ولی، هر گاه هنگام ورود شما به آن شهر مردم در برابر شما نافرمانی و نبرد کنند، از اموالی که به دست می آید یک پنجم سهم الله و پیامبر او بوده و بقیه بین شما تقسیم خواهد شد.)<sup>۲۵۳</sup> همچنین گفته است، (اموال و دارائی هائی که از یهودی های بنی نضیر به غنیمت گرفته شد الله به رسولش داد، زیرا شما در آن درگیری اسب و استری نتاختید و از اینرو تمامی این اموال به رسول تعلق دارد.)<sup>۲۵۴</sup>»

<sup>253</sup> Ibid., No. 4346, pp. 953-54.

<sup>254</sup> Ibid., No. 4347. p. 954.

محمد قطعه ای از زمین هائی را که از غارت و چپاول اموال مردم به دست آورده بود و «باغ تابستانی ماری» نامیده می شد، به ماریه قبطیه یکی از صیغه های برده اش که مقوقس پادشاه مصر به او داده بود، بخشید. محمد همچنین در مدینه دارای هفت باغ بود که گروهی می گویند، یکی از یهودی ها به نام «موخایریق» در اختیارش گذاشته بود و برخی دیگر باور دارند، باغهای یاد شده بخشی از املاکی بود که مسلمانان در هنگام حمله به طایفه یهودی بنی قریظه، چپاول کرده بودند. محمد در خیبر نیز دارای املاکی بود که آنها را در زمان حمله به یهودی های خیبر از آنها غارت نموده بود.<sup>۱۵۵</sup>

کوتاه اینکه، حدیث روندهای خردستیزانه و شرارت های محمد را در فرهنگ کیش خرافاتی اسلام جاودانی و نهادینه کرد و روح تجاوز و خشونت را نسل بعد از نسل در مسلمانان دنیا شرطی نمود.

### باز نمود

اگر چه محمد الله را مانند پوست بدن به خود نزدیک نگه می دارد، ولی چون هیچکس توان دیدن و سخن گفتن با الله را جز خود او ندارد، بنابراین هر زمانی که محمد در قرآن از الله و رسولش سخن می راند، بدیهی است که هدف او خودش بوده و به گفته دیگر واژه الله نام مستعار محمد می باشد. محمد به خوبی می داند چگونه با زبان الله به سود خود سخن بگوید و به آرمان هایش رنگ وحی الهی بزند و به خورد پیروانش بدهد تا فرمانبرداری آنها را نسبت به خود استوار سازد.

ولی، آیا براستی این اللهی که اینگونه با پیامبرش گره خورده، چگونه موجودی است؟ این موجود نادیده پیش از اینکه محمد اندیشه نامزدی پیامبری الله را در سر پیرو راند، یکی از سرنشینان خانه کعبه بود. او یکی از بت های چوبی خانه کعبه و بزرگتر از سه دخترش بود. محمد روان این بت را نگهداری کرد و نامش را روی خدائی گذاشت که می خواست خود را پیامبر او به شمار آورد. در خانه کعبه ۳۶۰ بت

<sup>255</sup> Swarup, *Understanding the Hadith*, p. 113.

وجود داشت که بت الله از همه آنها و بویژه سه بتی که دختران او (بتات الله) نامیده می شدند، بزرگتر بود. به همین سبب است که در حدود بیش از یک بلیون نفر از مسلمانان سراسر جهان، هر روز هم در هنگام عبادات مذهبی و هم به عنوان یک شعار دینی، دهها بار عبارت «الله اکبر» را بر زبان می آورند که معنی آن «الله بزرگتر» است. آیا الله بزرگتر از چه کسی می باشد؟ پاسخ، بزرگتر از سایر بت های موجود در خانه کعبه. (به کتاب الله اکبر همین نویسنده مراجعه فرمائید.)

به هر روی، با آگاهی از احکامی که محمد از زبان الله در قرآن آورده و بویژه آشنائی با شرح حال محمد، هر کسی می تواند گواهی بکند که ترور از عوامل جدائی ناپذیر مغز محمد بود که او را برای رسیدن به هدفهای جاه طلبانه اش به ارتکاب شرارت و خونریزی رهنمون شد. بنابراین، زمانی که او خود می گوید، «وجود ترور در دل دشمنانش به او کمک کرده»، در واقع درونمایه ناخودآگاه مغزی اش را که کاربرد ترور برای دستیابی به امیال کوفته شده اش می باشد، آشکار می سازد.

همچنین، هنگامی که می گوید، «غنایم جنگی و یا اموال به دست آمده از غارت و چپاول برایش مشروع و مجاز» شده، او در واقع به یک مکانیسم دفاع روانی دست می زند تا غارت و چپاول اموال و دارائی های مردم راناشی از فرمان الله سر به فرمانی وانمود کند که ساخته خود اوست.

یک گفته مشهور می گوید، «دروغگو حافظه ندارد.» نه تنها در حدیث بالا، بلکه در آیه ۱۵۸ سوره اعراف، محمد لاف می زند که پیامبر تمامی مردم سراسر جهان و همچنین پیامبر پائینی است. هنگامی که محمد زبان به این ادعای ریاکارانه باز می کند، فراموش کرده است که زمانی که در مکه اقامت داشت و تنها چند نفر از جمله افراد خانواده اش دور او گرد آمده بودند، در آیه ۴ سوره ابراهیم، آیه ۴۷ سوره یونس و آیه ۷ سوره شوری از قول الله گفته است که او پیامبر هر ملتی را تنها از درون خود آن ملت به پیامبری بر می گزیند و اینکه الله او را تنها برای مردم مکه و اطراف و حول و حوش آن سه پیامبری برگزیده که به زبان فصیح عربی به اصطلاح الهامات الله را به آنها برساند.

این سخنان غیر منطقی نشان می دهد که محمد، تشنه دستیابی به قدرت است و برای رسیدن به هدف و حکومت بر عربستان، از تمام حيله ها و ترفندهای ممکن

۲۴۱ حدیث، آموزشنامه اجرای اصول و احکام اسلامی

بهره می گیرد. این مطالب ناهمگون و خردستیزی که سراسر آیه های قرآن و درونمایه احادیث را پر کرده اند، نشانگر آنست که محمد با این نیرنگ ها، بر آنست تا بوسیله این افسون ها تازی ها را از خرد تهی کرده و آنها را فرمانبردار اندیشه های نابخردانه اش بکند.

### بهشت زیر سایه شمشیر قرار دارد

شعار بالا گفته مستقیم محمد است.<sup>256</sup> او همچنین گفته است: «شمشیر کلید بهشت و دوزخ می باشد.»<sup>257</sup> عبدالله بن ابی عوفا روایت کرده است که محمد گفت: «شما باید بدانید که بهشت زیر سایه شمشیر قرار دارد.»<sup>258</sup> تازی ها گفته ای دارند که حاکی است: «تاریخ شمشیر تاریخ بشریت می باشد،» و «هر گاه شمشیر وجود نمی داشت، شریعت محمد نیز به وجود نمی آمد.» در زمان امپراتوری عثمانی، شمشیر اسلام (سینف الاسلام) شعار رژیم آن امپراتوری بود و به مسلمانان آن کشور آموزش داده می شد که: «نیازهای زندگی در سه عامل کوتاه می شوند: آب، خوراک و جهاد.»<sup>259</sup> درونمایه احادیث اسلامی نشان می دهند که محمد برای گسترش دین نوپیدایش تنها به شمشیر می اندیشید. هزاران حدیث اسلامی پر است از اصول و احکامی که به مسلمانان آموزش می دهد که برای گرایانیدن غیر مسلمانان به اسلام باید با آنها نبرد کرد. انس بن مالک روایت می کند:

«... پیامبر الله آنها را نابود کرد و رزم آورانشان را از دم شمشیر گذرانید و زنان و

<sup>256</sup> Bernard Lewis, editor and translator, *Islam from the Prophet Muhammad to the Capture of Constantinople*, 2 Vols., vol. 1 (United Kingdom: Macmillan Press, 1975), p. 210.; *Sahih al-Bukhari* xxxxxx

<sup>257</sup> Al-Muttaqi, *Kanzal al-Ummal*, p. 258.

<sup>258</sup> *Sahih al-Bukhari*, vol. 4, p. 55.

<sup>259</sup> Ameen Rihani, *Arabian Peak and Desert* (London: Constable & Co Ltd, 1930), p. 109

فرزندانشان را اسیر کرد. یکی از زنان اسیر شده صقیه دختر حی بن اخطب (همسر کنانه بن ربیع بن الحقیق) و همچنین دو دختر عموی او بودند. صقیه از زیبائی بیمانندی برخوردار بود و هنگامی که محمد چشمانش با او برخورد کرد، ردایش را بر روی او انداخت که در رسم تازی ها مفهومش این بود که او متعلق به وی می باشد. دحیه کلبی از محمد درخواست کرد، صقیه را به او بدهد، ولی محمد درخواست او را رد کرد و به جای صقیه، دو دختر عموی او را به دحیه کلبی داد. محمد با صقیه ازدواج کرد و مهریه اش را بهای آزادی اش قرارداد.<sup>260</sup>

در تفسیری که در باره کتاب غزالی زیر فرنام کتاب پرستش نوشته شده، آمده است که واعظان اسلامی هنگامی که در مسجد به وعظ می پردازند، دست خود را روی قبضه شمشیر و یا عصائی قرار می دهند. سنت نگهداری شمشیر در دست به زمان خود محمد و روزهای نخستینی که او در مدینه بالای منبر می رفت برمی گردد. George Lane دانشمند اسلام شناسی که در این باره پژوهش به عمل آورده، به این نتیجه رسیده که منبر در پایه محلی بوده که محمد روی آن می نشسته و در باره امور و اختلافات مردم به کار داوری می پرداخته است. در تاریخ اسلام منبر و شمشیر از یکدیگر جدائی ناپذیر هستند. محمد بنیانگزار دین اسلام از ابتدا موعظه های اسلامی را با تبلیغات نبرد طلبانه و انگیزش مسلمانان به جنگ با یکدیگر گره زد.<sup>261</sup>

شرق شناس مشهور، Becker دیدمان «لین» را در باره کاربرد شمشیر در اسلام به گونه کامل پذیرا شده و در این راستا می نویسد: «واعظ اسلامی با یک عصا، شمشیر، نیزه و یا کمانی که در دست داشته، بالای منبر می رفته است.»<sup>262</sup>

<sup>260</sup> *Sahih al-Bukhari*, vol. 2. No. 68, p. 35.

<sup>261</sup> Edward William Sale, *Manners and Customs of the Modern Egyptians* (London: Darf Publishers Ltd, 1986).

<sup>262</sup> C. H. Becker, *Die Kanzel im Kultus des alten Islam* ("Islam Studien," Leipzig, 1924), pp. 451, 456, 469, quoted by Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 35.



دانشمند دیگری به نام Valentine Chirol می نویسد:

«بین تمام ادیان روی زمین، اسلام تنها دینی است که با شمشیری که در دست بنیانگزارش بود، زائیده شد. اسلام همیشه به شمشیر متکی بوده و برای یکهزار و سیصد سال، ملاهای اسلام که نماز روز آدینه را برگزار می کنند با شمشیر به انجام این کار می پردازند. اگر هم امکان بهره گیری از شمشیر واقعی برایشان ممکن نباشد با یک شمشیر چوبی به برگزاری نماز می پردازند تا از کاربرد وسیله ای که نشان عقیده مذهبی آنهاست، دور نیفتند.»<sup>۲۶۳</sup>

ویلیام مویر نیز می نویسد: «... شمشیر پاسخ چاره ناپذیر انکار اسلام می باشد «... او ادامه می دهد: «شمشیر محمد و کتاب قرآن، خطرناک ترین دشمنان تمدن بشریت، آزادی و راست نگری هستند که جهان ما تا کنون به خود دیده است.»<sup>۲۶۴</sup>

در سال ۱۷۳۴، George Sale برای نخستین بار قرآنی به زبان انگلیسی ترجمه کرد که نقطه عطف مهمی در بازشناسی این کتاب در غرب به وجود آورد، می نویسد: «ایجاد اسلام و گسترش آن به گونه کامل و امدار شمشیر است.»<sup>۲۶۵</sup>

### اسلام و صلح با یکدیگر سازگاری ندارند

در مطالب فصل دوم گفتیم که قرآن بر پایه آیه ۳۵ سوره محمد آشکارا به مسلمانان توصیه می کند از صلح و آرامش بپرهیزند و به جنگ و جهاد روی کنند. افزون بر

<sup>263</sup> William Chirol, *Foreign Affairs*, vol. I, No. 3.

<sup>264</sup> William Muir, *The Life of Mohammad* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 522.

<sup>265</sup> Norman Daniel, *Islam and the West* (Edinburg: Edinburg University press, 1960), p. 300.

قرآن، احادیثی نیز وجود دارد که حاکی است، اسلام دین صلح و آرامش نیست و اینکه الله رزم آوری را دوست دارد. آنهایی که با متون قرآن و حدیث آشنا هستند می دانند که تنها مسلمان شدن برای رهائی از کوره دوزخ و رستگاری کافی نیست، بلکه قرآن مسلمان را یا خوب و یا بد می داند. بدین شرح که مسلمان خوب کسی است که برای نبرد، کشتن و ترور کردن شور و تمایل داشته باشد. چنین مسلمانی خانه اش را ترک می گوید و مال و ثروت و زندگی اش را در راه الله برای جنگ و نبرد با غیر مسلمان هزینه می کند. الله در قرآن می گوید، چنین مسلمانی اگر پس از دست زدن به جنگ و آدمکشی زنده بماند، اموال و دارائی ها و زنان افرادی که خونشان را ریخته به او تعلق خواهد یافت و هر گاه در جهاد کشته شود، با جای گرفتن در عشرتکده بهشت به او پاداش داده خواهد شد. ولی، مسلمان بد کسی است که صلح جو و آرامش طلب باشد. الله حتی می گوید، مسلمانان صلح جو، «فرومایه ترین مخلوقات به شمار می روند»، و شعله های گدازنده آتش در دوزخ انتظار آنها را دارد.<sup>266</sup>

مشکات المصابیح، حدیثی را ذکر کرده که آشکارا نشان می دهد، اسلام و صلح بهیچوجه با یکدیگر همخوانی ندارند. این حدیث نشان می دهد که محمد به ادیانی که دم از صلح و آرامش زده اند با دیدی اهانت آمیز نگرسته است. در این حدیث ابو عمامه روایت می کند:

«زمانی ما با محمد به نبرد می رفتیم. در سر راه ما مزرعه ای وجود داشت که چاه آبی در کنار آن واقع شده و گیاهان سبز و دلنوازی در اطراف آن روئیده بودند. یکی از افرادی که در بین ما بود، زیر تأثیر زیبایی آن منظره و سبزه و آب قرار گرفت و اظهار داشت، (آرمان داشتم تمام موهبت های زندگی را کنار می گذاشتم و باقیمانده عمرم را در کنار چنین منظره زیبایی می گذراندم). و پس از اظهار این هدف آرمانگرایانه روی به محمد کرد و از او پرسش نمود، آیا او چنین اجازه ای را به وی می دهد؟ محمد با چهره ای که نشانه های نارضائی آشکارا در آن مشاهده

<sup>266</sup> Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. v.

می شد، به او پاسخ داد، (گوش بده، ای مرد ناآگاه! من بوسیله الله برای آن به پیامبری برگزیده نشده‌ام تا در باره دین موسی و عیسی به وعظ بشتیتم. زمانی که انسان تنها یک روز بسامداد و یا یک پس از نیمروز در راه الله و هدف‌ها و خواست‌های او گام بردارد، بر تمام دنیا و تمام ثروت‌های آن برتری دارد. و درگیر شدن در جبهه جنگ و جهاد بهتر از مدت ۶۰ سال برگزار کردن نمازهای اضافی است.»<sup>۲۶۷</sup>

متن و مفهوم حدیث بالا نشان می‌دهد که حتی، آرامش طلبی و مسالمت جوئی نسبی دین‌های موسوئیت و مسیحیت نیز مورد پذیرش محمد و کیش او اسلام نبوده است.<sup>۲۶۸</sup>

### **الله نسبت به آنهایی که بوسیله محمد گشته می‌شوند، خشمگین می‌گردد**

حمام بن منبه احادیث چندی از قول محمد روایت کرده است که یکی از آنها می‌گوید: «فردی که بوسیله پیامبر الله گشته می‌شود، الله نسبت به او بسیار خشمگین می‌گردد.»

این حدیث نشانگر این حقیقت است که نه تنها محمد، پیامبر عزیز دُر دانه الله مجاز است هر فردی را که مایل است به قتل برساند، بلکه قربانی عمل او نیز مورد خشم شدید الله عادل، بخشنده و مهربان قرار خواهد گرفت. همان اللهی که پیوسته و در همه جا همراه پیامبر است تا هر گامی که او برای استوار کردن قدرتش بر می‌دارد ولو آنکه منتهی به ریختن خون دیگران بشود، بیدرنگ عمل او را با آیه ای تأیید سازد!<sup>۲۶۹</sup>

<sup>267</sup> *Mishkat al-Masabih*, No. 4489, quote by Majumdar, *Jihad, the Islamic Doctrine of permanent War*, p. 22.

<sup>268</sup> *Ibid.*, p. 23.

<sup>269</sup> *Ibid.*, p. 986.

## مجازات بازگشت از دین در اسلام مرگ است

یک فرد انسان داوطلبانه می‌تواند به اسلام درآید، ولی هنگامی که این کیش را پذیرفت، هر گاه بخواهد از آن خارج شود، مرتد به شمار می‌رود و مجازات ارتداد در اسلام مرگ می‌باشد. در مجموعه احادیث صحیح البخاری در جلد نهم در باره مجازات کسی که از اسلام بازگردد، می‌خوانیم:

«ابوموسی روایت می‌کند، (یک مرد یهودی اسلام آورد و سپس دوباره به دین خود برگشت. معاذ بن جبل روزی او را در نزد من دید و در باره او از من پرسش کرد. پاسخ دادم، او نخست اسلام آورد و سپس دوباره به دین پیشینش بازگشت نمود.) ابوموسی اظهار داشت، (تا این مرد کشته نشود من نخواهم نشست، زیرا الله و پیامبر او دستور داده اند هر کس از دین اسلام برگردد باید کشته شود).»<sup>270</sup>

صحیح البخاری در حدیث دیگری می‌نویسد:

«... ابن عباس روایت می‌کند که محمد گفت: (اگر مسلمانی از دین اسلام بازگشت کرد، او را بکشید.)»<sup>271</sup>

جالب تر از همه احادیثی که در باره بازگشتگی از دین در اسلام گفته شد، حدیث زیر می‌باشد:

«اکرمه روایت می‌کند، گروهی از مشرکین را نزد علی آوردند و او دستور داد آنها را بسوزانند. خبر این عمل به ابن عباس رسید و او با شنیدن این خبر اظهار داشت، (هر گاه من به جای علی می‌بودم دست به چنین کاری نمی‌زدم، زیرا پیامبر الله

<sup>270</sup> *Sahih al-Bukhari*, vol. 9, p. 201.

<sup>271</sup> *Ibid.*, vol. 4, No. 260, p. 161.

سوزانیدن افراد را منع کرده و در این راستا گفته است: ((سوزانیدن کار الله است، شما هیچکس را با مجازات الله که آتش زدن آنهاست، کیفر ندهید.)) بنابراین هر گاه من به جای علی می بودم، دستور می دادم آنها را با وسیله ای بغیر از سوزانیدن به قتل برسانند. از این پس هر مسلمانی که از اسلام بازگشت کرد، او را بکشید.))<sup>۲۷۲</sup>

یکی از ناهمگونی های قرآن در بین سایر ناهمگونی های فراوان آن، گزینش دین و مذهب است. آیه ۲۵۶ سوره بقره می گوید: «در گزینش دین اجباری نیست، راه درست از نادرست روشن و آشکار است.» متن این آیه بدون اینکه نیازی به تفسیر داشته باشد آشکارا می گوید، گزینش دین یک امر ارادی است و هر کسی می تواند آزادانه هر دینی را که میل داشته باشد، پذیرش کند. ولی با کمال شگفتی، آیه ۸۵ سوره مائده برخلاف متن آیه بالا می گوید: «هر کسی بغیر از اسلام دینی را قبول کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در زندگی آخرت از زیانکاران خواهد بود.» افزون بر آیه بالا، آیه ۳۳ همان سوره می گوید: «تنها مجازات آنهایی که بر ضدّ الله و پیامبر او دست به نبرد می زنند و در روی زمین فساد می کنند، باید کشته شوند و یا به دار آویزان گردند و یا دست ها و پاهایشان را بر خلاف بپرند (یعنی دست راست را با پای چپ و بر عکس) و یا باید از محل سکونتشان اخراج شوند ....»

### باز نمود

براستی که مسلمانان جهان باید بسیار خوشبخت باشند که دارای چنین الله و پیامبر دادگری هستند! این الله و پیامبر دادگر برای مسلمانان اصول و احکام ضدّ و تقیض صادر می کنند و سپس به سبب تخلف از اجرای آن اصول، آنها را به دوزخ می برند و برای همیشه هر روز بدنشان را با آتش دوزخ کباب و استخوان هایشان را به خاکستر تبدیل می کنند!

<sup>272</sup>Ibid., vol. 9:57, p. 45.

اگر الله در سرزمین عربستان، عربی را که کمتر از محمد در شید سرشتی و فریگیری هنرمند باشد، در اختیار نداشت، آیا عرب دیگری را که حافظه اش توانمندتر از محمد باشد نیز نمی شناخت تا دست کم آبروی نسبی خود را نگهداری کرده باشد؟

### مجازات بازگشت کننده از اسلام، زناکار<sup>۱۷۲</sup> و قاتل مرگ است

حدیث ۴۱۵۲ صحیح مسلم می گوید:

«مسعود بن عمر روایت کرده است که محمد گفت: (هر گاه مسلمانی شهادت داد که در این دنیا خدائی بجز الله وجود ندارد و من نیز پیامبر الله هستم، جان او در امان خواهد بود و کسی حق کشتن او را ندارد، مگر در سه مورد: مسلمانی که از اسلام دست بکشد، زن شوهرداری که مرتکب زنا شود و کسی که دست به ارتکاب قتل بزند. مجازات زناى ساده برای هر یک از زن و مرد، یکصد ضربه سازبانسه ((۳: ۲۴))، ولی برای زناى زن شوهردار مرگ بوسیله سنگسار کردن<sup>۱۷۳</sup>

<sup>۱۷۲</sup> رابطه نامشروع جنسی در اسلام «زنا» نامیده می شود و عبارت است از مردی است که یکی از دو طرفی که با یکدیگر همخوابگی می کنند از دواج کرده و با هر دو مجرد باشند. ولی در فرهنگ زبان انگلیسی بین "adultery" و "fornication" تفاوت وجود دارد. بدین شرح که "adultery" در باره مرد و زنی به کار می رود که یکی از آنها از دواج کرده باشد و واژه "fornication" در باره زن و مردی که هیچیک از دواج نکرده باشند مورد استعمال بیسنا می کند. حدیث شماره ۴۱۴۹ صحیح مسلم می نویسد، مجازات همخوابگی بین زن و مردی که هر دو مجرد باشند، یک صد ضربه تازیانه و یک سال اخراج از محل سکونت برای هر یک می باشد. و مجازات برای همخوابگی بین زن و مردی که هر دو از دواج کرده باشند، یک صد ضربه تازیانه و مرگ بوسیله سنگسار می باشد.

<sup>۱۷۳</sup> ماده ۱۱۹ قانون مجازات عمومی ایران (در بخش حدود و قصاص) حاکی است، سنگ هائی که در هنگام مجازات سنگسار به گناهکار پرتاب می شود باید نه تا آن اندازه بزرگ باشد که گناهکار با سنگ اول و دوم از پای در آید و نه تا آن اندازه کوچک باشد که نتوان نام سنگ بر آنها گذاشت.

می باشد.)» همان حدیث تأکید می کند که همه فقها موافقت دارند که مجازات بازگشتگی از اسلام مرگ می باشد.  
صحیح البخاری نیز حدیثی را ذکر می کند که آشکارا می گوید، هر گاه فردی از اسلام دست بردارد، باید کشته شود:

«اگر مه روایت می کند از محمد شنیده است که گفت: (اگر کسی از اسلام بازگشت کرد، او را بکشید.)»<sup>۲۷۵</sup>

توجیهی که فقهای اسلام برای اجرای مجازات مرگ در باره آنهایی که از اسلام بازگشت کرده اند به عمل می آورند، شایسته بررسی است. یکی از حدیث نویسان می نویسد، مجازات مرگ برای مسلمانانی که از اسلام دست می کشند نباید وحشیانه به شمار رود. فرودگرائی این حدیث نویس در مورد این دیدمان آنست که مقررات آسمانی که پایه شان در قلب مسلمانان کارگزاری شده باید در تمام جنبه های اجتماعی زندگی بشر، از قبیل سیاست، اقتصاد، حقوق، روش های زندگی و روابط بین المللی کاربرد داشته باشند. بنابراین، به گونه کامل بدیهی است که هر گاه فردی در دل خود از مقررات الهی و آسمانی سرپیچی و نافرمانی کرد، او در واقع بر ضد حکومت آسمان در روی زمین مرتکب خیانتی بزرگ شده است. گناه این فرد درست مانند کسی است که بر ضد ساختار سیاسی کشورش شورش کند و بدان مناسبت بوسیله حکومت آن سرزمین محکوم به مرگ شود. دین را در اسلام نباید بین فرد انسان و خدا یک امر فردی و خصوصی به شمار آورد، بلکه این رابطه با اجتماعی که فرد انسان در آن بسر می برد درهم پیچیده شده است. بنابراین، هنگامی که مسلمانانی از دین خود اسلام دست می کشند، در واقع او در برابر حکومت و اجتماع اسلامی بر پا خاسته و مانند کسی که به کشورش خیانت می کند باید بوسیله مرگ مجازات شود.<sup>۲۷۶</sup>

<sup>275</sup> *Sahih al-Bukhari*, vol. 4, pp. 161-162.

<sup>276</sup> *Sahih Muslim*, Nos 4152-4156, pp. 899-90.

## باز نمود

در فرهنگ دموکراسی های غرب، دین و مذهب از عوامل خصوصی زندگی افراد و حکومت از عوامل اجتماعی به شمار می رود. دلیل این امر آنست که دین یا ارزش های اخلاقی افراد بشر و رابطه یکسویه او با خدای نادیده و سایر مقامات متافیزیکی سروکار دارد، ولی سیاست به روابط دوسره بین افراد یک کشور و حکومت آن وابستگی پیدا می کند. بدین ترتیب، در فرهنگ غرب حکومت ها شهروندان خود را آزاد می گذارند تا هر دینی را که میل دارند بپذیرند و هر گاه اراده کردند، آن دین را ترک کرده و یا آنرا به دین دیگری تبدیل سازند. دیدمان های Laicism و Secularism که اولی از منع دخالت روحانیون در امور حکومت و دومی از جدائی کامل دین از حکومت سخن می گویند، تکلیف حقوقی دو عامل دین و حکومت را به گونه کامل روشن ساخته و حاکی است که این دو عامل نباید در یکدیگر هیچ اثری داشته باشند. افزون بر آن، قانون اساسی کشورهای غیر مسلمان، تبعیض دینی را تخلف از حقوق بشر شهروندان خود به شمار آورده و آنرا مستوجب مجازات می داند.

ولی در اسلام و کشورهای اسلامی، موضوع پیوند دین و حکومت با کشورهای دموکراسی به گونه کامل تفاوت دارد و در فرهنگ اسلامی حکومت و ایمان مذهبی، دوروی یک سگه به شمار می رود. در دموکراسی های غرب، خدا را تنها در کلیساها می توان یافت، ولی در اسلام وجود خدا هیچگاه از انسان جدا نمی شود و در تمام ساختار ارکان های حکومتی از قبیل مجلس قانونگزاری، فعالیت های اقتصادی، تشریفات اداری و جزئیات زندگی فردی مسلمانان حضور فرمانروایانه دارد. در کشورهای دموکراسی اگر حکومت برگزیده شده از سوی مردم آنگونه که آنها از آن انتظار داشته اند، به وظائف خود عمل نکند و یا به خواست های مردم توجهی نداشته باشد، قانون به مردم حق داده است نارضائی خود را از حکومت بیان داشته و حتی مسئولان امر را زیر پیگرد قانونی قرار دهند. ولی در همبودگاههای اسلامی، مقامات حکومتی خود را نماینده خدائی که هیچک او را ندیده است، به شمار آورده و هرگونه انتقاد از حکومت و ابراز نارضائی از کارکنان او را یک گناه



مذهبی و در بسیاری از موارد برابر بازگشتگی از دین به شمار می آورند. چنانکه در حکومت جمهوری اسلامی ایران هرگونه مخالفت با حکومت اسلامی نافرمانی در برابر الله بوده و مجازات آن مرگ می باشد. آخوند روح الله خمینی تنها در سال ۱۹۸۸ شماری دست کم ۱۲/۰۰۰ نفر<sup>۳۷۷</sup> از مخالفان خود را بدون حکم دادگاه به طناب های دار سپرد. سازمان عفو بین المللی نام ۲/۰۰۰ نفر زندانی سیاسی را که در میانه های سال ۱۹۸۸ اعدام شده اند به ثبت رسانیده و توضیح داده است که بیشتر قربانیان این اعدام ها افرادی بودند که نه تنها مرتکب خلافتی بر ضد دولت نشده بودند، بلکه حتی پرونده ای نیز بوسیله مقامات قضائی خود رژیم برایشان تشکیل نشده بود.<sup>۳۷۸</sup>

### اگر مسلمان فرد غیر مسلمانی را بکشد، نباید مجازات شود

هرگاه یک مسلمان یک فرد کافر و یا غیر مسلمانی را بکشد نباید مجازات شود، زیرا کشتن انسان کافر و یا غیر مسلمان حق هر فرد مسلمانی می باشد.

«ابو جحیفه روایت می کند: من از علی بن ابیطالب پرسش کردم، آیا بغیر از قرآن، در اسلام نوشتار مقدس دیگری نیز وجود دارد؟ و یا به گونه ای که زمانی اونینه اظهار داشت، بغیر از آنچه که در دست مردم است، نوشتار مقدس دیگری نیز در اسلام وجود دارد؟ علی پاسخ داد، (به خداوندی که دانه را در زمین می رویاند و زمین را آفریده است، ما بغیر از قرآن و استعداد فهم درک کتاب الله که او به مخلوقاتش دهش می کند و آنچه در روی کاغذهای آن نوشته شده، هیچ چیز دیگری نداریم.) من پرسش کردم، (چه چیزی روی کاغذهای قرآن نوشته شده؟) علی پاسخ داد، (اصول و مقررات دیمه ((پول خون)) و بهای آزاد کردن

<sup>۳۷۷</sup> دکتر مسعود انصاری، کشتار ۶۷ (واشینگتن، دی سی: ۱۳۸۱-۲۰۰۲). همچنین به کتب زیر نگاه فرمائید.

N. Mohajer, "The Mass Killings in Iran," *Aresh* 57 (August 1996): 7.

<sup>۳۷۸</sup> Amnesty International, *Iran: Violations of Human Rights, 1987-1990* (London: 1991), 12.

اسیران جنگی و داوری در اینکه قصاص در هنگام کشتن یک فرد غیر مسلمان به دست یک مسلمان اجرا نخواهد شد.<sup>۲۷۹</sup>»

وظیفه یک فرد مسلمان آنست که تمام نیروی خود را برای کشتار غیر مسلمان به کار بندد و همه افراد غیر مسلمان و یا آنهایی را که با اسلام مخالفت دارند، از دم شمشیر بگذرانند و ناپودشان سازد.<sup>۲۸۰</sup> **William Montgomery Watt** استاد دانشگاه ادینبورگ که از مدافعان اسلام می باشد، نوشته است:

«باید این نکته را تأکید کرد که تازی ها در پایه کشتن فرد دیگری را جرم به شمار نمی آوردند. بلکه این عمل را زمانی جرم می دانستند که عربی یکی از افراد خاندان خود و یا متحدان قبیله اش را به قتل برساند. مفهوم این گفته آنست که در اسلام کشتن هر فرد غیر مسلمانی جاز به شمار می رود. اگر زمانی یک فرد تازی از کشتن دیگری خودداری کند، به سبب آنست که فرد مورد نظر به یک طایفه نیرومند وابسته می باشد و به علت ترسی که او از قصاص بوسیله افراد آن طایفه احساس می کند، از کشتنش خودداری می ورزد. در سایر موارد یک تازی برای کشتن فرد دیگر بی‌می به خود راه نخواهد داد.»<sup>۲۸۱</sup>

### آزار رسانیدن به غیر مسلمانان و دزدیدن از آنها مجاز است

یکی از خبرنگاران روزنامه پر تیراژ واشینگتن پست که یکی از مشهورترین و معتبرترین روزنامه های امریکاست، گفتگویی با دانش آموزان آموزشگاه اسلامی

<sup>279</sup> *Sahih al Bukhari*, vol. 9, pp. 37-38.

<sup>280</sup> Dr. Solomon Talbure, *Islam Exposed* (Coral Springs, Florida: Metier Books, 2002) p. 139.

<sup>281</sup> William Montgomery Watt, *Mohammed's Mecca* (Edinburgh: Edinburgh University press, 1988), pp. 18-19.

عربستان سعودی در ویرجینیای شمالی انجام داده که روزنامه یاد شده آنرا در شماره روز دوشنبه ۲۲ فوریه سال ۲۰۰۲ به شرح زیر به چاپ رسانیده است:

«مقامات آموزشگاه که حتی کوشش می کنند در عربستان سعودی آزاداندیشی مذهبی به وجود آورند، به خبرنگاران اجازه شرکت در کلاس های آموزشگاه را نخواهند داد، ولی شماری از دانش آموزان آموزشگاه در باره مطالبی که در کلاس های آموزشگاه تدریس می شود و درونمایه جزوه ها و کتاب هائی که در اختیار دانش آموزان قرار داده می شود، مطالبی اظهار داشته اند. یکی از دانش آموزان این آموزشگاه به نام علی الاحمد که بسیاری از کتاب های درسی آموزشگاه را خوانده می گوید، هدف بسیاری از مطالبی که در این آموزشگاه تدریس می شود آنست که در مسلمانان نسبت به غیر مسلمان ها و پیروان شیعه گری احساس تنفر به وجود بیاورد. برای مثال، کتاب های درسی کلاس یازدهم می نویسند، یکی از نشانه های فرارسیدن روز قیامت آنست که مسلمانان با یهودی ها نبرد می کنند و آنها را می کشند. یهودی ها برای فرار از کشته شدن بوسیله مسلمان ها پشت درخت ها پنهان می شوند، ولی درخت ها فریاد می زنند، (ای مسلمان! ای بنده الله! یک یهودی در پشت من پنهان شده است، بیا و او را بگیر و بکش.) چند نفر از دانش آموزانی که به گروه های سنی متفاوت متعلق بودند و خواستند نامشان برده شود اظهار داشتند، در کلاس های آموزشگاه به آنها آموزش داده می شود که بهتر است از یهودی ها، مسیحی ها و شیعیان مسلمان دوری کنند و حتی نسبت به آنها احساس تنفر نمایند. یکی از دانش آموزان زیر ۲۰ سال که نشانه های فرارسیدن روز قیامت را از بر کرده بود اظهار داشت، آموزگاران آموزشگاه کوشش می کنند هر چه که بیشتر ممکن است در دانش آموزان احساس نفرت به وجود آورند. آنها به دانش آموزان می آموزند که هر عملی که نسبت به کفار (غیر مسلمانان) انجام دهند مشروع بوده و آنها مجازند به افراد غیر مسلمان آسیب رسانده و یا اینکه اموال آنها را بربایند.»<sup>۲۸۲</sup>

<sup>282</sup> Valerie Strauss and Emily Wax, "Where Two Worlds Collide," *Washington Post*, Monday February 25, 2002, sec. A1, p. 1.

## چشمهای افرادی که فضولانه نگاههای کنجکاوانه می کنند باید از حدقه درآید

سهل بن سعدالاسدی روایت کرده است که مردی از سوراخی به درون خانه محمد نگاه می کرد و در آن زمان محمد میله آهنی توک تیزی در دست داشت که با آن مشغول خواراندن سرش بود. زمانی که محمد مشاهده کرد فردی فضولانه از آن سوراخ به درون خانه او نگاه می کند، از جای خود برخاست و به او گفت: «هرگاه من اطمینان داشتم که تو از سوراخ در به درون خانه من نگاه می کردی، چشمهایت را با این آهن برنده از حدقه در می آوردم.» محمد سپس افزود: «چون هر کس بخواهد وارد خانه دیگری شود باید نخست از او اجازه بگیرد، بنابراین کسی بدون اجازه دیگری حق نگاه کردن درون خانه او را نیز ندارد.»<sup>۲۸۳</sup>

ابوهریره نیز روایت کرده است که محمد گفت: «اگر کسی بدون اجازه شما و فضولانه به خانه شما نگاه کند و شما چشم های او را از حدقه درآورید، گناهی مرتکب نشده و سزاوار مجازات نخواهید بود.»<sup>۲۸۴</sup>

## جهاد (جنگ مقدس)، روح نامقدس اسلام

در مطالب فصل دوم شرح دادیم که جهاد یک واژه مذهبی است که امیرالیسم و تروریسم اسلامی در زیر آن پنهان شده اند. در این فصل به شرح احادیثی خواهیم پرداخت که تروریسم و یا خونریزی به اصطلاح مقدس را ترغیب می کنند. دیدمان جهاد را می توان نیروی زاینده و گسترش دهنده اسلام به شمار آورد. محمد گفته است: «جهاد تا روز قیامت برقرار خواهد بود.»<sup>۲۸۵</sup> یکی از نویسندگان نوشته است،

<sup>283</sup> *Sahih al-Bukhari*, vol. 9, pp. 30-31

<sup>284</sup> *Ibid.*, p. 31.

<sup>285</sup> Marcel A. Boisard, *Jihad: A Commitment to universal Peace* (Indianapolis, Indiana: American Trust Publication, 1979), p. 31.

هدف جهاد نابود کردن سیستم های حکومت غیر اسلامی بوسیله نبرد و ایجاد حکومت های اسلامی به جای آنهاست.<sup>۲۸۶</sup>

صحیح البخاری در حدیث زیر نشان می دهد که مقدس ترین عملی که یک فرد مسلمان می تواند انجام دهد، جنگ کردن و یا جهاد است. هرگاه این حدیث درست باشد، بنابراین می توان گفت که «اسلام برآستی دین ترور می باشد.»

«ابوهریره روایت کرده است که فردی نزد محمد آمد و گفت، (به من انجام عملی را آموزش بده که پاداشش برابر با جهاد باشد.) محمد پاسخ داد، (من از چنین عملی آگاهی ندارم.) و سپس افزود، (مگر اینکه هنگامی که مسلمانان به نبرد اشتغال دارند، شما وارد مسجدی بشوید و نماز به جای آورید و روزه بگیرید بدون اینکه هیچگاه از نماز باز ایستید و یا اینکه روزه خود را بشکنید.) آن مرد گفت، (ولی چه کسی می تواند چنین کاری انجام دهد!)»<sup>۲۸۷</sup>

حدیث دیگری بوسیله صحیح البخاری درباره جهاد می گوید:

«انس بن مالک روایت کرده است که محمد گفت، (یک کوشش جزئی در جهاد در راه الله پیش از نیمروز و یا پس از نیمروز بهتر از تمام دنیا و آنچه در این دنیا وجود دارد می باشد.)»<sup>۲۸۸</sup>

متن حدیث بالا تأیید می کند که ثواب جهاد بر انجام همه اصول دین برتری دارد. حدیث شماره ۳۵ جلد اول مجموعه احادیث صحیح البخاری می گوید:

«ابوهریره روایت کرده است که محمد گفت: (کسی که در نبردهای مقدس شرکت

<sup>286</sup> A. Ghosh, *The Koran and the Kafir (Islam and the Infidel)*, (Houston, Texas, 1983), p. 88.

<sup>287</sup> *Sahih al-Bukhar*, vol. 4, p. 36.

<sup>288</sup> *Ibid.*, vol. 4, p. 41.

نگاهی نو به اسلام

می جوید و تنها هدفش ایمان به الله و پیامبر هایش می باشد هر گاه زنده بماند، الله از غنائم به دست آمده در جهاد به او مزد و پاداش خواهد داد و اگر در نبرد کشته شود، الله به عنوان شهید او را در بهشت جای خواهد داد. هر گاه به خاطر پیروانم نبود، من پیوسته برای شهید شدن در راه الله در جهاد داوطلبانه پیشدستی می کردم و آرمان می داشتم دوباره و چند باره زنده شده و هر بار در راه الله به شهادت برسم.»

حدیث بالا بوسیله ابوبکر، عثمان، علی، معاذ بن جبل، ابو موسی اشعری، عبدالله بن عباس، خالد بن ولید و بسیاری دیگر از یاران محمد تأیید شده و تمامی احادیث اسلامی آنرا ذکر کرده اند.<sup>289</sup> آیا براستی محمد در ذکر این سخنان راستگویی می کرد؟ موعظه های ملاهای اسلامی امروز در افسون کردن تروریست های انتحاری و آماده کردن آنها برای بستن بمب های انفجاری به بدن خود و منفجر کردن خود و دیگران، به این پرسش پاسخ داده و به ما نشان می دهد که آیا محمد در اظهار این یاوه گویی ها راستگو بود یا نه؟ زیرا آیا تا کنون هیچکس دیده است که یک ملای اسلامی که جوان ها را برای انجام عملیات انتحاری ترغیب و آماده می کند، برای دستیابی به ثواب و یا رفتن به بهشت به بدن خود و یا یکی از افراد خانواده اش بمب بیندود و در راه دین و الله خود را نسابود کند؟ ولی این کار را وظیفه دینی قربانیان خردباخته دگان ریاکاری خود می داند و آنها را به این کار تشویق و ترغیب می کند. در جنگ هشت ساله ایران و عراق (۱۳۶۷-۱۳۵۹)، در حدود یک میلیون نفر از ایرانی هائی که بیشترشان جوان بودند، جانشان را در جبهه های جنگ از دست دادند. ملایان با فریب و نیرنگ کلیدهای پلاستیکی را که در کشور چین کمونیست ساخته شده بود، به عنوان کلید به گردن جوانهای در حدود ده ساله می بستند و آنها را روی مین هائی که عراقی ها کار گذاشته بودند می فرستادند، ولی در بین اینهمه کشته، حتی یک نفر ملای و یا فردی از افراد خانواده او مشاهده نشد. جای بسیار شگفت است

<sup>289</sup> Robert A. Morey, *Winning the War Against Radical Islam* (Las Vegas, Nevada: Christian Scholars Press, 2002), p. 92

که تا کنون هیچیک از تروریست ها و یا بمب پوشان انتحاری از این ملاءهای روان پیریش و جانورخوئی که آنها را ترغیب به منفجر کردن خود و دیگران می کنند پرسش نکرده اند که، (اگر این اقدام دارای چنین ثواب بزرگی بوده و انسان را به گونه مستقیم روانه بهشت می کند، چرا خود شما به این کار دست نمی زنید؟)

حدیث دیگری در این باره از محمد روایت شده که وی گفته است:

«بهبوجه کسی مجاز نیست خون مسلمانی را که شهادت می دهد بغیر از الله خدای دیگری وجود ندارد و من پیامبر او هستم بریزد، ولی این اصل در سه مورد استثنا دارد: (۱) کسی که دست به کشتار دیگری زده و عمل او سزاوار قصاص باشد. (۲) فرد از دواج کرده ای که مرتکب زنا شود. (۳) کسی که از اسلام دست بکشد و امت اسلامی را ترک گوید.»<sup>۲۹۰</sup>

بر پایه اصول قرآن و درونمایه احادیث هیچ تردیدی وجود ندارد که جهاد در اسلام بزرگترین و مهمترین وظیفه دینی مسلمانان به شمار می رود. همچنین تردیدی وجود ندارد که جهاد و نبرد مفهوم آدمکشی و برادرکشی دارد. در خلال ده سالی که محمد تا زمان مرگ در مدینه سکونت داشت، دست به ۸۲ نبرد زد که خود در ۲۶ مورد آن شرکت داشت و عملیات جنگی را رهبری می کرد. این ۲۶ جنگ «غزوه» نامیده شده اند، زیرا خود محمد به عنوان «غازی» و یا «رزم آور» در آنها شرکت داشته و مخالفانش را از دم تیغ گذرانده است.<sup>۲۹۱</sup>

در احادیث امام صحیح مسلم می خوانیم:

«ابوهریره روایت کرده است که محمد گفت، (کسی که با زندگی بدرود بگوید و نه

<sup>290</sup> Ibid.

<sup>291</sup> Majumdar, *Jihad, The Islamic Doctrine of permanent War*, p. 20.

در راه الله نبرد کرده و نه اینکه تمایلی به شرکت در جهاد از خود نشان داده باشد، در جایگاه یک فرد منافق خواهد مرد.<sup>۲۹۲</sup>

برای درک کامل حدیث بالا ما باید نخست به مفهوم واژه «منافق» بپردازیم. واژه «منافق» در قرآن برای آن گروه از مردم مدینه به کار می رود که هنگام فرار محمد از مکه به مدینه به او پناه دادند و پس از اینکه محمد و پیروانش در مدینه سکونت اختیار کردند و قدرت را در دست گرفتند، مشاهده نمودند که آنها گروهی افراد خشونتگر و تجاوززیشه هستند، ولی چون محمد رهبری آنها را در دست داشت، از اینرو ساکنان مدینه توان رویارویی با آنها را نداشتند. رهبر آنها فردی بود به نام «عبدالله بن ابوی» که بین مردم مدینه قدرت قابل توجهی داشت. محمد این گروه را در قرآن زیر فرنام «منافق» به سختی مورد سرزنش و اهانت قرار داده است. دلیل اینکه در قرآن اینچنین به این افراد توهین شده آنست که آنها نسبت به اسلام روی خوش نشان نمی دادند و از شرکت در نبردهای محمد خودداری می کردند. محمد همچنین در قرآن می گوید، مسلمانان صلح دوست بدترین مخلوقات روی زمین هستند و جایگاه آنها در دوزخ محلی است که سوزنده ترین آتش ها وجود دارند. الله از آنهایی که صلح دوست هستند نفرت دارد.<sup>۲۹۳</sup>

حدیثی همچنین گفته است که جایگاه منافقین پائین ترین طبقه دوزخ است - و این محل یک طبقه پائین تر از جایگاه بت پرست ها می باشد.<sup>۲۹۴</sup> بنابراین حدیث بالا مجازات مسلمانان صلح دوست را حتی از قرآن نیز شدیدتر ذکر کرده است. بر پایه این حدیث، کسی که در جهاد شرکت نکند و یا فرد غیر مسلمان را نکشد، در پایه مسلمان نیست و جایگاه او در زندگی اخروی دوزخ می باشد.<sup>۲۹۵</sup>

<sup>292</sup> *Sahih Muslim*, No. 4696. p. 1057.

<sup>293</sup> Craig Winn, *Muhammad, Prophet of the Doom*, p. v.

<sup>294</sup> Majumdar, *Jihad, the Islamic Doctrine of permanent War*, p. 20.

<sup>295</sup> *Ibid.*, p. 21.



احادیث زیر که از کتاب کنز العمال<sup>۲۹۶</sup> برداشت شده و همه آنها از زبان محمد گفته شده است، آشکارا نشان می دهد که ارزش و پاداش فردی که در جهاد به شهادت برسد، از انجام تمام اعمال و فریضه های مذهبی بیشتر است:

هنگامی که قلب مسلمان با ایمانی در راه الله به طپش افتد، مانند خرما می رسیده ای که از نخل فروافتد، بیکباره گناهان او فرو خواهد ریخت.

اگر کسی در راه الله به دشمن تیری پرتاب کند، خواه تیر او به هدف بنشیند یا نه، ثواب عمل او برابر فردی است که برده ای را آزاد کند.

کسی که یک روز و یک شب جهاد کند، ثواب عملش بیش از کسی است که یک ماه نماز بخواند و روزه بگیرد.

بهترین چیزی که یک فرد مسلمان می تواند در راه الله در اختیار داشته باشد، یک تیر است.

شمشیرها، کلیدهای بهشت هستند.

هر پیامبری دارای یک رشته اصولی است که دلالت بر پارسائی دارند و اصول پارسائی اسلام نبرد مقدس در راه الله می باشد.

اگر یک مبارز اسلامی در دریا دچار بیماری دریا شود، ثواب یک شهید و هرگاه در این راه غرق شود، ثواب دو شهید خواهد داشت.

بسرده نوعی فریب است.

یهودی ها و مسیحی ها را از شبه جزیره عربستان اخراج کنید.

گزش یک مورچه برای یک شهید دردناکتر از ضربه یک سلاح جنگی می باشد.

در واقع ضربه یک سلاح جنگی برای یک شهید، مطلوب تر و شیرین تر از آب سرد در یک روز داغ تابستان است.

الترمیزی و ابن ماجه روایت می کنند که محمد گفته است: «الله به یک فرد شهید شش مزیت می دهد: (۱) با نخستین قطره خونی که از بدنش خارج می شود، تمام گناهانش بخشوده خواهد شد، (۲) جایگاه او در بهشت به او نشان داده خواهد شد،

<sup>296</sup> Quoted by Lewis, *Islam, from the Prophet Muhammad ton the Capture of Constantinople*, pp. 210-121.

(۳) او از مجازات فشار گور و آتش دوزخ در امان خواهد بود، (۴) تاج افتخاری از جواهر روی سرش گذاشته خواهد شد که هر یک از جواهرات آن بیش از تمام این دنیا و آنچه که در آن وجود دارد، ارزش خواهد داشت، (۵) او با هفتاد حوری باکره چشم سیاه ازدواج خواهد کرد، (۶) و اینکه او می تواند برای هفتاد نفر از خویشاوندانش شفاعت بکند.<sup>۲۹۷</sup>

یکی از دانشمندان مصری به نام احمد حسن الزایات در مشهورترین نشریه مصری الاظهر نوشت:

«جنگ مقدس (جهاد) یک موهبت عربی و یک وظیفه مذهبی است. فرد مسلمان باید همیشه به یاد داشته باشد که دین او قرآن و شمشیر است... بنابراین، مسلمان را باید همیشه یک فرد جنگجو دانست.»<sup>۲۹۸</sup>

شیخ صالح الفوزی، نویسنده مطالب آموزشی کشور عربستان سعودی و کتاب های مذهبی که هم اکنون کتاب هایش برای پنج میلیون دانش آموزان و دانشجویان آموزشگاههای درون و بیرون کشور عربستان از جمله منطقه واشینگتن، پایتخت امریکا تدریس می شود، به گونه بسیار آشکار پشتیبانی خود را از «برده داری» ابراز داشته و گفته است: «برده داری جزئی از اسلام و جهاد بوده و تا اسلام وجود دارد، برده داری نیز وجود خواهد داشت.»<sup>۲۹۹</sup> الفوزی، یکی از مقامات مهم حکومتی عربستان سعودی، عضو ارشد شورای روحانیون بلند پایه ترین سازمان مذهبی عربستان، عضو شورای پژوهش مذهبی، امام مسجد شاهزاده میتاب در ریاض و استاد بزرگترین مرکز آموزشی کشور، دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعودی است. این دانشمند بلند پایه اسلامی، دیدمان آن گروه از مفسران اسلامی را که باور

<sup>297</sup> Guillaume, *The Traditions of Islam*, p. 112.

<sup>298</sup> Ahmad Hassan az-Zayat, *al-Azhar*, August, 1959.

<sup>299</sup> 2004-Saudi Information Agency, quoted from the websight: [www.arabiannews.org/english/article.cfm?qid=132&sid=2](http://www.arabiannews.org/english/article.cfm?qid=132&sid=2) by Ali Al-Ahmed.

دارند اسلام کوشش کرده است بر پایه برابری بین نژادها برده داری را لغو کند رد کرده است. او از نابرابری بین نژادها دفاع کرده و می گوید: «آنهائی که از چنین نکاتی سخن می گویند، افرادی ناآگاه بوده و هنرشان تنها نویسندگی است. هر کس چنین مطالبی را بر زبان می آورد کافر می باشد.»<sup>۳۰۰</sup>

مشهورترین کتاب الفوزی زیر فرنام التوحید نوشته شده و در مدارس متوسطه عربستان سعودی تدریس می شود. او در این کتاب می نویسد، بیشتر مسلمانان مشرک بوده و خون و مال آنها برای «مسلمانان راستین» مباح و حلال است.<sup>۳۰۱</sup> در کتاب دیگرش *الملخص الفتح*، فتوائی صادر کرده و بر پایه آن تماشای تلویزیون منع و حرام اعلام شده است. او همچنین نوشته است که انتخابات مجالس قانونگزاری و تظاهرات مردم برای ابراز خواست هایشان، تقلیدات غربی می باشد.<sup>۳۰۲</sup>

*The Dictionary of Islam* می نویسد: «یکی از اساسی ترین وظایفی که پیامبر اسلام برای مسلمانان راستین مقرر کرده و بوسیله آیه ۲۴۴ سوره بقره تأکید شده عبارتست از، (جهاد فی سبیل الله) و یا کشتن در راه الله. بدین معنی که برای گسترش اسلام در درون و بیرون عربستان باید نبرد (جهاد) کرد. با این تعبیر می توان گفت که اسلام دنیا را به دو بخش تقسیم می کند، (دارالحرب) و (دارالسلام) یعنی منطقه جنگ و منطقه صلح.»<sup>۳۰۳</sup>

طبری می نویسد، زمانی محمد به یکی از یاران نزدیکش به نام قیس بن ثابت دستور داد، در پاسخ فردی که در حضور او به یک سخنرانی چالشگرانه پرداخته بود، پاسخ گوید، ثابت برپا خاست و از جمله گفت: «اعراب شریف ترین و بهترین نژاد روی زمین بوده و از نگر رفتار و کردار نیز بی مانند هستند. به همین مناسبت ما نخستین مردمی بودیم که به ندای الله برای پیروی از پیامبرش پاسخ مثبت دادیم. ما فرمانبر

<sup>300</sup> *Ibid.*

<sup>301</sup> *Ibid.*

<sup>302</sup> *Ibid.*

<sup>303</sup> Thomas Patrick Hughes, *Dictionary of Islam* (New Delhi: Cosmo publications, 1977), p. 710.

اللّه و یاری دهنده پیامبر او هستیم. کسی که به اللّه و پیامبر او ایمان داشته باشد، جان و مالش در امان خواهد بود، ولی کسی که به اللّه و پیامبرش ایمان نداشته باشد ما در راه آنها با وی همیشه نبرد خواهیم کرد و کشتن او کمترین کاری است که ما انجام خواهیم داد.»<sup>۳۰۴</sup>

محمد، عربی که بسیار مسافرت و با بادیه نشینان نشست و برخاست کرده بود، به خوبی می دانست که بادیه نشینان تازی زمانی به یک دین تازه خواهند پیوست که به آنها تفهیم شود که باید برای دستیابی به مال و منال دست به نبرد بزنند.<sup>۳۰۵</sup> با این وجود برخی از آنها پرسش می کردند: «هرگاه ما در جهاد کشته شویم، مزد و پاداش ما چه خواهد بود؟» و محمد، بیدرنگ پاسخ می داد: «بهشت! اگر شما در نبرد کشته شوید، شهید به شمار خواهید رفت و هر قطره خونی که از بدن شما روی زمین بریزد و یا هر شیبی را که شما در نبرد بگذرانید، ثوابش از دو ماه نماز گزاردن و روزه گرفتن بیشتر خواهد بود. هر کسی که در نبرد مذهبی کشته شود، بیکباره از گناه پاک خواهد شد. زخمهای بدن چنین کسی در روز قیامت با شکوه ویژه ای درخشش خواهد کرد و بوی مشک از آن بر خواهد خاست و فرشته های آسمان بالهای خود را جانشین اعضای قطع شده بدن او خواهند نمود.»<sup>۳۰۶</sup>

این سخنان افسونگرانه در بادیه نشینان ساده دل اثری عمیق به جای می گذاشت و چگونگی اندیشه گری آنها را زیرورو می کرد و آنها با میل به صفوف سربازان اسلام در می آمدند. این نویدهای دلپذیر از هر عاملی که برای جنگیدن لازم بود، اثر بیشتری در بادیه نشینان تازی به وجود می آورد. با شنیدن این نویدها مقاومت تازی ها در برابر خستگی، ناراحتی و حتی استقبال از مرگ افزون می شد و از هر پاداش زمینی و یا آموزش رزمی نیز سودمند تر واقع می گردید. این سخنان فریبگرانه چنان در مغز و روان تازی ها نهادینه شد که هم اکنون نیز آثار آنرا در

<sup>304</sup> Tabari, *The History of al-Tabari*, vol. ix, p. 69.

<sup>305</sup> R.V.C. Bodley, *The Messenger: The Life of Mohammed* (New York: Doubleday & Company, Inc., 1946), p. 151.

<sup>306</sup> Bodley, *The Messenger, The Life of Mohammed*, p. 157.

نسل های کنونی تازی ها مشاهده می شود. با شنیدن این افسون های ترفندگرانه، ترس تازی ها از مرگ، تبدیل به استقبال از رویدادی می شد که آنها را از رنج و تعب زندگی رهائی می بخشید. این گفته هائی که بشارت دهنده رهائی از رنج دنیا و زندگی با مهرویان آسمانی می شد، هنوز انگیزه تروریست های تشنه به خونی است که با بستن بمب های انتحاری به بدن خود، به ریختن خون افراد بیگناه در سراسر دنیا دست می زنند.<sup>۳۰۷</sup> کوتاه اینکه حدیث حتی از قرآن نیز بمراتب در صلح و دوستی مسلمانان بیشتر سختگیری و تأکید می کند که یک مسلمان صلح دوست را در پایه نمی توان مسلمان نامید.<sup>۳۰۸</sup>

بر پایه اصول و احکامی که در قرآن و حدیث در باره جهاد مقرر شده، می توان گفت که جهاد در اسلام دست کم پنج هدف را پیروی می کند: (۱) گسترش اسلام با کاربرد زور و تجاوز، (۲) کشتن و نابود کردن غیر مسلمانان بوسیله جهاد، (۳) گرفتن جزیه از مردم شکست خورده در جهاد، (۴) غارت و چپاول اموال و دارائی های شکست خوردگان، (۵) اسیر کردن زنان و کودکان و سایر افراد خانواده ملت های شکست خورده.<sup>۳۰۹</sup>

### **غیر مسلمانان ناگزیر از پذیرش سه گزینه هستند: یا اسلام، یا پرداخت جزیه و یا مرگ**

هنگامی که مسلمانان سرزمینی را می گشایند، سه گزینه به ساکنان آن پیشنهاد می کنند: (۱) پذیرش دین اسلام، (۲) پرداخت مالیات مذهبی، (۳) مرگ برای آنهایی که از پرداخت جزیه و یا پذیرش اسلام خودداری می کنند. چگونگی وصول جزیه را قرآن در آیه ۲۹ سوره توبه به شرح زیر پیش بینی کرده است:

<sup>307</sup> Ibid.

<sup>308</sup> Majumdar, *Jihad, The Islamic Doctrine of Permanent War*, p. 21.

<sup>309</sup> Ibid., p. 34.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٨٩﴾

«ای اهل ایمان، با آنهایی که به الله و روز قیامت ایمان نیاورده و آنچه را که الله و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند، قتال و کارزار کنید تا آنگاه که با ذلت و خواری جزیه بپردازند.»

در فرهنگ مذهب اسلام، تمام غیر مسلمانان جهان کافر نامیده شده اند. ولی کافران به دو گروه بخش می شوند: دینداران و اهل ذمه. واژه «ذمی» از ریشه «ذم» برداشت شده و معنی «نکوهش» می دهد. یهودی ها و مسیحیان نیز مانند مسلمانان اهل دین به شمار می روند، ولی پیروان سایر ادیان، مانند زرتشتی ها، ستاره پرستان (صائین)، هندوها، چین ها، سیک ها و غیره همه کافر نامیده می شوند. اسلام برای گروه دوم حق زندگی قائل نیست و افراد وابسته به این گروه باید یا بدون قید و شرط به اسلام روی آورند و یا کشته شوند. به هر روی، افراد این هر دو گروه باید به حکومت اسلامی جزیه بپردازند تا جان و مالشان از گزند در امان بماند.

به گونه ای که در متن آیه بالا آمده، «ذمی ها باید با خواری و ذلت جزیه بپردازند.» به همین دلیل و برای اجرای این بخش از آیه، ذمی ها نمی توانند بوسیله دیگری جزیه بپردازند، بلکه باید خود با پای پیاده و در حال ایستادن جزیه بپردازند. ولی جزیه گیرنده در زمان جزیه گیری نشسته و در حالیکه دستش را روی بدن ذمی می گذارد، فریاد می زند: «ای ذمی، جزیه خود را بپرداز.»<sup>310</sup>

بسیاری از نویسندگان شهیر جهان، اسلام را با چپاول و غارت اموال و دارائی های دیگران برابر می دانند. برتراند راسل، فیلسوفی که فرنام فیلسوف سده بیستم به او ویژگی داده شده، می نویسد:

«اگر چه تازی ها بخش بزرگی از جهان را به نام دین نو تسخیر کردند، ولی یک نژاد مذهبی نبودند و انگیزه آنها در پیروزی هائی که به دست آوردند غارت و چپاول اموال سایر ملّت ها بود و نه دین و مذهب. دلیل اینکه شمار محدودی جنگجوی عرب به آسانی موفق شدند بر جمعیت بزرگی از دنیا که دارای تمدنی

<sup>310</sup> Ghosh, *Islam and the Infidel*, p. 85.

برتر از تازی ها و مذهب ویژه خود بودند فرمانروائی کنند، آن بود که تازی ها از معتقدات مذهبی عمیق برخوردار نبودند و میانی ایدئولوژیکی آنها از جمع آوری ثروت و دستیابی به قدرت سرچشمه گرفته بود. ایرانی ها برخلاف آنها از ابتدای تاریخ خود قومی بسیار مذهبی و اندیشمند بودند. از اینرو از اسلامی که تازی ها با خود به کشورشان وارد کردند دینی بمراتب جالب تر، مذهبی تر و فلسفی تر از آنچه که بوسیله خود محمد و یارانش می توانست پندار شود به وجود آوردند.<sup>۳۱۱</sup>

یک تاریخ‌نویس تازی به نام متول می نویسد، برای بادیه نشینان تازی عامل دیگری وجود داشت که بمراتب از اسلام و جهاد مهمتر بود و آن عامل، غارت و چپاول اموال و دارائی های ملت هائی بود که بر آنها پیروز می شدند.<sup>۳۱۲</sup> نویسنده دیگری نیز می نویسد، اگر چه تازی ها سه گزینه به ملت هائی که آنها را از پای درمی آوردند پیشنهاد می کردند که عبارت بودند از: (۱) پذیرش اسلام، (۲) پرداخت جزیه و یا (۳) مرگ، ولی در حقیقت آنها برتری می دادند که ملت های مغلوب از پذیرش اسلام خودداری کنند و به آنها جزیه بپردازند. این نویسنده ادامه می دهد که اگر چه کشاورزان ایرانی حاضر به پذیرش اسلام شدند، ولی حجاج بن یوسف ثقفی فرماندار وقت به آنها اظهار داشت که باید همان مبلغی را که پیش از پذیرش اسلام می پرداختند، مانند پیش بپردازند که این کار منجر به شورش آنها شد.<sup>۳۱۳</sup> همچنین نویسنده دیگری می نویسد، انگیزه اصلی جنگ های اسلامی برای تازی ها پیروزی های سیاسی اسلام بود و نه هدف های دینی. او باور دارد که تازی ها بر آن بودند که یک امپراتوری عربی اسلامی در دنیا به وجود آورند.<sup>۳۱۴</sup>

<sup>311</sup> Bertrand Russell, *A History of Western philosophy* (New York: Simon and Schuster, 1945), p. 421.

<sup>312</sup> Motavval, *Tarikh ol'Arab*, vol. 1, p. 195.

<sup>313</sup> Ibn Khordad Beh, *Almasalik Valmamalik*, ed., M. J. De Goege (1889), pp. 14-15.

<sup>314</sup> Abdolaziz al-Dowry, *Moghaddamah fi Tarikh Sadre Islam* (Beirut: Catholic Press, 1960), pp. 44-46.

تازی ها نه تنها با توهین و اهانت از ذمی ها جزیه می گرفتند، بلکه عمل پول ستانی را با روش های وحشیانه و زجر و شکنجه هائی که به مرگ منتهی می شد انجام می دادند. نمایندگان تازی ها در شمال شرقی ایران (خراسان)، برای وادار کردن مردم آن منطقه به پرداخت جزیه به آنها تازیانه می زدند و دست هایشان را نعل می کردند.<sup>۳۱۵</sup> در یک مورد ساکنان یکی از شهرهای ایران (اصفهان)، از پرداخت جزیه خودداری کردند. حجاج بن یوسف ثقفی فرماندار کوفه، عربی را به اصفهان گسیل داشت تا جزیه های عقب مانده را از ساکنان آن ایالت دریافت کند. هنگامی که این فرد وارد اصفهان شد، دو نفر از بزرگان آن شهر را به ضمانت گرفت و به مردم دو ماه مهلت داد تا جزیه عقب افتاده خود را بپردازند. پس از دو ماه آندو نفر را احضار و از آنها مطالبه پول کرد. آنها اظهار داشتند، چون با ماه روزه روبرو بوده و در این ماه با مشکلات مالی درگیر بوده اند شوربختانه توان پرداخت نداشته، ولی آنها شهروندان فرمانبرداری بوده و به زودی آنرا پرداخت خواهند کرد. نماینده عرب سوگند خورد که هر گاه تا پایان آن روز آنها جزیه عقب افتاده خود را پرداخت نکنند، سرشان را از بدن جدا خواهد کرد. چون مردم شهر نتوانستند تا پایان آنروز جزیه عقب افتاده خود را بپردازند، نماینده عرب ضامن ها را احضار کرد و سرهایشان را یکی پس از دیگری برید. آنگاه سرهای هر یک از آنها را در کیسه ای گذاشت، نام هر کدام از آنها را روی آن کیسه نوشت و آنرا مهر و موم کرد. هنگامی که مردم شهر چنین جنایت وحشیانه ای را از سوی عرب یاد شده مشاهده کردند، از او یکی دو ساعت مهلت خواستند و سپس پول را در اختیارش قرار دادند.<sup>۳۱۶</sup>

### حمله و یورش به غیر مسلمانان نیازی به آگاه کردن آنها ندارد

بر پایه حدیث شماره ۴۲۹۲ صحیح مسلم، حمله و هجوم به غیر مسلمانان نیازی

<sup>315</sup> Dr. Mohammed Malayeri, *The History and Culture of Iran*, vol. 3 (Tehran: Tus Publications, 1379), P. 231.

<sup>316</sup> *Ibid.*, pp. 220-221.



حدیث، آموزشنامه اجرای اصول و احکام اسلامی ۲۶۷  
به آگاه کردن آنها پیش از حمله و تازش ندارد. عبدالله بن عمر پسر عمر بن الخطاب خلیفه دوم که جزء افرادی بود که به طایفه بنی مطلق حمله و هجوم برد و نیز جویریّه، زیباترین زن آن طایفه که هنگام حمله محمد به طایفه او به اسارت سربازان محمد درآمد و وی او را به سبب زیبایی خیره کننده اش به زنان حرمسرایش افزود، هر دو گواهی داده اند که محمد بدون آگاهانیدن این طایفه و زمانی که آنها بدون خبر از تهاجم محمد مشغول آب دادن به چهارپاهایشان بودند به آنها حمله و یورش برده است. در این حمله ای که محمد بدون آگاهی پیشین به طایفه یهودی بنی مطلق انجام داد، آنها را که در برابر او سلاح به دست گرفتند همه را از دم تیغ گذرانید و دیگران را به اسارت در آورد.

ابن عون روایت کرده است: «من نامه ای به نافی نوشتم و از او پرسش کردم، آیا پیش از حمله و تهاجم به غیر مسلمانان لازم است که آنها را به اسلام دعوت کرد و به آنها آگاهی داد که هر گاه از پذیرش اسلام خودداری کنند، مورد حمله قرار خواهند گرفت؟ او در پاسخ من نوشت، این کار در آغاز ظهور اسلام معمول بود، ولی پس از مدتی متروک گردید. زیرا پیامبر الله بدون آگاهی پیشین و در زمانی که افراد طایفه یهودی بنی مطلق مشغول آب دادن به چهارپایانشان بودند، به گونه ناگهانی به آنها حمله برد. در این حمله پیامبر الله یهودیانی را که در برابرش سلاح به دست گرفتند کشت و دیگران را اسیر کرد و در همان روز (جویریّه بنت الحارث) را به اسارت گرفت. نافی اظهار داشت که این حدیث را عبدالله بن عمر که خودش جزء سربازان حمله کننده به طایفه یهودی بنی مطلق بوده، ابراز داشته است.»<sup>۳۷</sup>

جابر و ابو هریره از یاران نزدیک محمد روایت کرده اند که محمد آشکارا گفته است: «جنگ بغیر از فریب و تیرنگ چیز دیگری نیست.» (صحیح مسلم، حدیث شماره ۴۳۱۱)

<sup>317</sup> Sahih Muslim, No. 4292, p. 942.

## کشتن زنان و کودکان در یورش های شبانه مجاز است

صعب بن جثامه از محمد پرسش کرده است که آیا کشتن زنان و کودکان در یورش های شبانه مجاز است؟ محمد بنیانگزار در واقع دین وحشت پاسخ داده است: «آنها هم متعلق و وابسته به مردانشان هستند.»<sup>۳۸</sup>

این حدیث دنباله و کامل کننده حدیث بالاست. زیرا در حدیث پیش محمد حمله و یورش به غیر مسلمانان را بدون آگاهی پیشین آنها مجاز و مشروع به شمار آورده و در این حدیث کشتار زنان و فرزندان افرادی را که به آنها حمله می شود، مجاز و اخلاقی بر شمرده است. بدیهی است که یک دین ترور و وحشت بدون دست زدن به چنین شرارت ها و جنایت های وحشیانه ای به هدف های شرم آور و دد منشانه اش دست نخواهد یافت.

### باز نمود

حمله به افراد بیگناه و غارت و چپاول اموال آنها بدون اینکه از پیش به آنها آگاهی داده شود روش مجرمین حرفه ای است، چه رسد به کسی که با غایت گستاخی بر چسب پیامبری خدا به خود چسبانده است. در فرهنگ حقوق جزائی «دزدی ساده» و «دزدی تجاوزگرانه» با یکدیگر تفاوت داشته و دومی بمراتب زشت تر و ناپسند تر از اولی بوده و مجازاتش نیز بسیار شدیدتر از آنست. بدین شرح که «دزدی ساده» عبارت است از تصرف مال دیگری به گونه پنهانی و بدون آگاهی، اجازه و رضایت مالک آن. ولی «دزدی تجاوزگرانه» عبارتست از تصرف اموال دیگری با حمله و تهدید و جبر و زور و در حضور خود مالک آن.

بدیهی است که چون پیامبر الله هیچ کاری را بدون آگاهی و رضایت او انجام نمی دهد، بنابراین برای حمله و هجوم به افراد مردم و تصرف اموال و دارائی آنها با جبر و زور و خونریزی و اسیر کردن زنان و فرزندان آنها، از پیش اجازه الله و رضایت

<sup>318</sup> Sahih Muslim, Nos. 4319-4324, pp. 946-947.

اللّٰه را به دست آورده و لزومی نمی بیند که این کار را بدون آگاهی قربانیان جنایت خود و به گونه پنهانی انجام دهد.

گذشته از آنچه که گفته شد، در حالیکه اللّٰه خود را با افتخار در قرآن، مکار و آنهم بدترین مکارها (۴۲:۲۲:۵۰، ۲۱:۱۳:۳۰، ۸:۹۹:۵۴:۳)، قاهر (۶:۱۸)، ممیت به معنی کشنده (۷:۲۸)، گمراه کننده (۳۱:۷۴:۸، ۳۵:۴۳:۲۹، ۴:۲۶:۳۹، ۲۳:۳۳، ۳:۱۳:۱۸۶، ۴:۱۴۳)، غالب (۱۲:۲۱)، قهار (۴۲:۱۳)، جبار (۲۳:۵۹)، منتقم بزرگ (۳۶:۳۹) و همانند آنها می نامد، بنابراین، شگفت نیست که پیامبر چنین اللّٰهی جنگ را فریب و نیرنگ دانسته و به ارتکاب چنین جنایاتی دست بزند.

### قاتل اسلامی مالک قانونی اموال مقتول است

ابوقتیاده روایت کرده است که در جنگ حنین، او یکی از مشرکین را به هلاکت رسانید و نبرد با پیروزی مسلمانان پایان پذیرفت. سپس محمّد کار تقسیم اموال غارت شده شکست خوردگان را بر دوش گرفت و در خلال انجام این کار اظهار داشت: «کسی که دشمنی را می کشد و دلیلی در دست دارد که این عمل را به اثبات برساند، اموال و دارائی های او را مالک خواهد شد.» ابوقتیاده ادامه می دهد: «در این جریان یکی از سربازان اسلام جلو آمد و ضمن اینکه گواهی داد که فرد مورد نظر بوسیله من کشته شده است، اظهار داشت که اموال فرد کشته شده در اختیار اوست و از من خواست که از حق خود در باره تصاحب اموال او چشم پوشی کنم. ولی محمّد و ابوبکر با پیشنهاد آن مرد مخالفت کردند و داوری نمودند که اموال او به من باید تعلق بگیرد. بنابراین آن مرد اموال فرد کشته شده را به من تحویل داد و من با فروش باره ای از آنها باغی در خیابان بنو سلمه خریداری کردم. این نخستین مالی بود که من پس از پذیرش اسلام به دست آوردم.»<sup>319</sup>

عبدالرحمن بن عوف نیز روایت می کند: «در جریان جنگ بدر، دو نفر از جوانان انصار که به گونه کامل جوان بودند نزد من آمدند و به من گفتند، اگر ابوجهل را

<sup>319</sup> Ibid., No. 4340, pp. 950-951.

بشناسند با او به نبرد خواهند پرداخت و تا آن اندازه نبرد را با او ادامه خواهند داد تا یا آنها و یا ابوجهل کشته شود. من ابوجهل را به آنها نشان دادم. آن دو جوان با او درآویختند و سرانجام او را با شمشیرهای خود از پا درآوردند. سپس، آنها نزد محمد رفتند و شاهکار خود را به آگاهی او رساندند. محمد شمشیر آنها را بررسی کرد و هنگامی که مشاهده کرد از شمشیرهای آنها خون می چکد، دستور داد اموال و دارائی های ابوجهل در اختیار آن دو جوان قرار داده شود. یکی از این جوان ها (معاذ بن عمر بن الجموه) و دیگری (معاذ بن افرأ) نامیده می شد.<sup>۳۲۰</sup>

سلامه بن الکوار روایت کرده است: «ما در جنگ هوزین در کنار محمد مشغول نبرد بودیم. یکی از روزها هنگامی که با محمد مشغول خوردن صبحانه بودیم، مردی که سوار شتر سرخرنگی بود از راه رسید، از شتر پیاده شد و پس از آنکه آنرا بست نزد ما آمد و به خوردن صبحانه مشغول شد و پیوسته کنجکاوانه به اطراف خود نگاه می کرد. ما نه او را می شناختیم و نه اینکه در وضع دفاعی مطلوبی بودیم. سپس به گونه ناگهانی آن مرد با شتاب برخاست، شترش را سوار شد و فرار اختیار کرد. من او را تعقیب کردم و هنگامی که به وی رسیدم، افسار شترش را در اختیار گرفتم و آنرا وادار به زانو زدن کردم. آنگاه شمشیرم را کشیدم و به فرق شترسوار نواختم و او را از پای درآوردم. پس از آن تمام اموال و از جمله سلاح های او را نزد محمد آوردم. پیامبر الله با پیروانش به استقبال من آمد و هنگامی که آگاهی یافت که او به دست من کشته شده، دستور داد تمام اموال و دارائی هایش به من تعلق بگیرد.<sup>۳۲۱</sup>

## باز نمود

در حدیث بالا محمد این پیامبر خدا، برای پیروان مسلمان مؤمنش وعظ می کند که ریختن خون فرد دیگری برهان مالکیت اموال و دارائی های اوست. به گفته دیگر، الله و پیامبر و قرآن، مردان با ایمان مسلمان را تشویق و ترغیب میکنند تا برای

<sup>320</sup> Ibid., No. 4341, pp. 951-952.

<sup>321</sup> Ibid., No. 4344, pp. 952-953.